



## رادیو نینا شروع به کار کرد

ص ۱۸

### بعد از احمدی نژاد

مصاحبه با ثریا شهابی

ص ۳



۱۷۷

ماهانه منتشر میشود

ژوئیه ۲۰۱۳ - مرداد ۱۳۹۲

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

Worker-communist Party - Hekmatist

## انقلاب مصر و آینده آن

آذر مدرسی

ص ۱۰

## نگذارید ارتش شما را فریب دهد

فاطمه رمضان

ص ۱۲

## از کمونیسم به سوسیال دمکراسی

### توهمات و واقعیات

مصاحبه با بهرام مدرسی

ص ۴

## "کنگره ملی کرد" و

### واقعیت پشت آن

بیانیه حزب حکمتیست

مقدمه:

در ژوئیه ۲۰۱۳، مسعود بارزانی، "رئیس اقلیم کردستان عراق"، نمایندگان اکثر احزاب و جریانات سیاسی در کردستان عراق، ترکیه، ایران و سوریه را برای تدارک "کنگره ملی کرد"، جمع کرد. بارزانی هدف از این کنگره را، امر تعهد به "صلح و آشتی" با همه ملت ها و دولت های منطقه، اعلام کرد. پشت این ادعا و تبلیغات عامه پسند، روایت متفاوت و واقعیات مهمی نهفته است، که این بیانیه در خطوط کلی آنها را بیان میکند.

هدف از تشکیل کنگره ملی کرد، چیست؟

طرح اخیر "کنگره ملی کرد"، تماماً بر متن تغییر سیاست دولت آمریکا در منطقه صورت میگیرد، و در راستای انطباق با سیاست امروز دولت آمریکا در منطقه است.

منشا تغییر سیاست دولت آمریکا، عقب نشینی امروز غرب و آمریکا و متحدین منطقه ای آنها، در سوریه است.

پروژه آمریکا و غرب در مقابل دولت سوریه و متحدین جهانی و منطقه آن، عملاً عقیم ماند. این واقعیت، منشا یک عقب نشینی موقتی امروز "دنیای آزاد"، در مقابل "محور شر" در خاورمیانه است.

تقلای دول آمریکا و ترکیه و ناتو، و سایر متحدین محلی شان چون عربستان سعودی و قطر، برای سرکار آوردن یک حاکمیت متحد غرب در سوریه، و از این طریق منزوی کردن جمهوری اسلامی و حزب الله در منطقه، و در پرتو آن کوتاه کردن دست روسیه و چین، عملاً عقیم ماند. این شرایط جدید تغییری در

ص ۲

## کارگران کیان تایلر،

### زندانیان خود را آزاد

ص ۱۸

## کنگره ملی کرد

محمد فتاحی

ص ۱۴

## "کنگره ملی کرد" حقایق و توهمات،

### کومه له و سیاست آن

خالد حاج محمدی

ص ۱۵

## کومه له و ارتجاع کنگره ملی کرد

اسد گلچینی

ص ۱۷

## کنفرانس تشکیلات خارج

### حزب حکمتیست

ص ۶

مصاحبه با خالد حاج محمدی



## گزارشی از اردوی تابستانی

ص ۷

## سوریه و حزب کمونیست کارگری

### کدام تغییر کرده اند!

خالد حاج محمدی

ص ۸

- کنفرانس تشکیلات خارج حزب حکمتیست برگزار شد! ص ۷
- به: اعضا و کادرهای حزب (شروع به کار رادیو) ص ۷
- در یادبود رفقا! ص ۹
- قتل عام مردم کردستان سوریه محکوم است ص ۹
- انقلابی که ضدانقلاب زائید! ص ۹
- هشدار علیه توطئه ضدانقلاب امپریالیستی در مصر ص ۱۲
- تعرض خونین ارتش مصر محکوم است! ص ۱۳
- افسوس که دیگر کسی آنجا زندگی نمی کند — باسم یوسف ص ۱۳

# آزادی برابری حکومت کارگری

**"کنگره ملی کرد" و واقعیت ...**

سیاست دول غربی در قبال جریانات سیاسی، و در قبال دول منطقه را، در دستور غرب گذاشته است. یکی از این جریانات سیاسی، احزاب ناسیونالیست کرد در چهار جغرافیای مهم در منطقه است.

استفاده از "مسئله کرد" در منطقه، و در این راستا "به خط کردن" احزاب ناسیونالیست کرد، به منظور اعمال فشار به دولت های

منطقه، برای "رام شدن" در مقابل دولت امریکا و دول غرب، صورت میگیرد. دنباله روی قدم به قدم احزاب و سازمانهای ناسیونالیست کرد منطقه از امریکا و سیاست های آن، در طول دهه های بعداز فروپاشی بلوک شرق، کمپ احزاب ناسیونالیست کرد را به نقطه قابل اعتماد و اتکابی برای امریکا تبدیل کرده است. بورژوازی کرد تاریخا نشان داده است که تنها به این ترتیب شانس به قدرت رسیدن دارد.

پس از تجربه شکل گیری دولت قومی اسرائیل در منطقه، "کنگره ملی کرد" میتواند شرایط شکل دادن به قدرت ملی – قومی دیگری، کردی، را در نقطه دیگری در خاورمیانه، فراهم کند. قدرتی که جای پای محکمی برای پیشبرد سیاست های میلیتارستی دولت آمریکا و دول غربی، در منطقه باشد.

**چرا مسعود بارزانی در راس این حرکت است؟**

بارزانی و حزب او، سنتا متحد "امتحان پس داده" رگه معینی از ناسیونالیسم کرد در منطقه است. حزب و دولت آن، در دل جنگ خلیج و به موازات بمباران بغداد، شانس و امکان به قدرت رسیدن یافت. بارزانی و حزب آن همواره پادی سیاست های دولت آمریکا در عراق و منطقه بوده است. ساختار سیاسی و امنیتی حکومت آن، توسط دول آمریکا و هم پیمانهای آن در منطقه، شکل گرفته است. در مقطع حاکمیت صدام حسین، هم پیمان شاه ایران، در راستای سیاست های بورژوا امپریالیستی آمریکا در منطقه، بود. گلوگاه زیست این جریان، سیاست های امپریالیستی و میلیتارستی غرب در منطقه، است. در جنگ با نیروهای پ ک ک در سالهای دهه نود میلادی در خدمت، ترکیه، متحد امریکا بود. در سازماندهی نیروهای متخاصم بشار اسد، برای ایجاد سناریوی سیاه در سوریه، شرکت مستقیم داشت. در کمک به کنار آمدن پ ک ک با دولت ترکیه، نقش ایفا کرد. در سالهای اخیر در به خط کردن ناسیونالیسم کرد ایران، برای اتحاد با اپوزیسیون طرفدار "رژیم چینج" در ایران که با شعار "بعد از سوریه نوبت ایران است" به میدان آمد، نقش ویژه ای داشته است. در دوره قبل عامل فشار دولت آمریکا به دولت مالکی بود، برای دوری از جمهوری اسلامی ایران. تهدیدهای گاه و بیگاه او در مقابل مالکی، و به اهتزاز درآوردن پرچم کردستان مستقل بر ساختمان پارلمان اربیل، و طرح "آرزوی کردستان مستقل"، همه و همه در راستای اعمال فشار به دولت مالکی برای تغییر جهت به سمت دولت آمریکا بود. نقشی که همواره با استفاده از برگه "مسئله کرد" ایفا شده است. این تاریخ، تنها مقاطع مهم تقلای جریان بارزانی، در اجرای سیاست های بورژوا - امپریالیستی امریکا و متحدین نزدیک آن، را نشان میدهد.

و امروز در دوره "پسا سوریه ای" و با چرخش سیاست آمریکا، این بار مامور ایفای نقش دیگری در همان راستاست. این بار، "پیام دوستی" با دول منطقه جای "تهدیدهای قبلی"، را گرفته است. به دولت مالکی پیام، نه تهدید که، دوستی می فرستد! پیامی که انعکاس جهت گیری امروز دول غربی است، برای جلب مالکی و کشاندن او از همسویی با جمهوری اسلامی و بلوک روسیه و چین، به همسویی با آمریکا. این جهت گیری با سیاست امروز پ ک ک در ترکیه و سوریه و ایران، خوانایی کامل دارد. جهت گیری که قرار است طی آن از طریق شرکت در حاکمیت این کشورها (ترکیه و سوریه و ایران)، به پروژه تقویت جناح های پروغرب در این دولت ها کمک شود. بر این بستر است که ناسیونالیسم کرد در ایران هم، قرار است از طریق و به نام "کنگره ملی کرد"، با دولت روحانی همراه شود تا جناح بورژوازی پروغرب در حاکمیت ایران را تقویت کند. امری که، مستقل از عملی بودن یا نبودن، سیاست این دوره امریکا و غرب در قبال ایران هم هست.

بعلاوه حاکمیت بورژوازی کرد در کردستان عراق، که برای دو دهه اقیانوسی از ثروت افسانه ای به جیب الیت حاکم و فاسد بارزانی و حزب او ریخته است، به بارزانی و حزب او در میان احزاب ناسیونالیست و قوم پرست کرد، موقعیت بالا دست و ویژه ای بخشیده است.

**چرا کومه له با این بلوک ناسیونالیستی همراه شده است؟**

کومه له، که خود را کمونیست میداند، اما عملا جناح چپ جنبش ملی در کردستان ایران است، سالهاست که سرنوشت خود را به پیشروی جنبش ناسیونالیستی در کردستان ایران و عراق گره زده است. و در مقابل سیاست های راست جریانات ناسیونالیستی در ایران و عراق، نه بعنوان مخالف، که "در بهترین حالت" بعنوان جناح چپ و منتقد آن، ظاهر شده است.

کومه له در پاسخ به انتقاد کمونیست ها در مورد شرکت این سازمان در پروسه شکل گیری "کنگره ملی کرد"، پاسخ سنتی و رایج چپ در دنباله روی از جریانات بورژوایی، از نوع توجیه شرکت کمونیسم بورژوایی ایران در جنبش سبز، را مطرح میکند. و توضیح میدهند که نمیتوان "بی تفاوت بود و کنار نشست!" و با این توجیه، برای جلب توجه طبقه کارگر و کمونیسم در کردستان، و تبدیل آن به نیروی این پروژه، تقلا میکند.

**آیا این پروژه برای حل مسئله ملی کرد است؟**

در سطح نظری و تجریدی، مستقل از امکانات واقعی تحقق آن، "مسئله کرد" میتواند علاوه بر جنبش کمونیستی طبقه کارگر، توسط نیروهای بورژوایی هم، به نوعی حل شود. این مسئله با رجوع به آرا مستقیم مردم مناطق کرد نشین این کشورها، ممکن است. واقعیت این است که ناسیونالیسم کرد در هر چهار جغرافیای موجود، تاریخا چنین جهت و هدفی نداشته است و امروز هم فاقد چنین هدف و توانایی است. بعلاوه دول حامی بورژوازی کرد، امریکا و متحدین منطقه ای آن، از دولت ترکیه تا عربستان سعودی، برنامه و هدفی برای حل این معضل تاریخی، برای حل "مسئله کرد"، ندارند. اینها هریک، در دل شرایط پر تحول

کومیت ۱۷۷

جهان پس از جنگ سرد، بدنبال تغییر در تناسب قوای سیاسی در منطقه، به نفع خود باشند. هستند.

قدرت فعلی ناسیونالیسم کرد در عراق محصول همراهی آنها با سناریوی سیاه در عراق بود. قدرت فعلی ناسیونالیسم کرد در سوریه در دوره جنگ دولت بشار اسد و نیروهای متحد غرب در متن سناریوی سیاه این کشور است. سازش دولت ترکیه با پ ک ک، محصول نیاز دولت ترکیه برای ایفای نقش بعنوان یک قدرت منطقه ای در خاورمیانه، و استفاده از "مسئله کرد" و نیروی احزاب ناسیونالیست کرد، در تخاصمات منطقه است.

از این روست که ناسیونالیسم کرد، بدون اتکا کامل به پروژه های سیاسی، نظامی و اقتصادی امریکا و غرب در منطقه، برای خود نقطه روشنی در چشم انداز نمی بیند.

این پاشنه آشیل ناسیونالیسم کرد، آنرا از در پیش گرفتن مستقل یک پروژه برای حل "مسئله کرد" ناتوان کرده است. این ناتوانی به سادگی قابل جبران نیست. چرا که ناسیونالیسم کرد، هرگز در تعریف برنامه خود یک استراتژی روشن برای حصول پیروزی، ندارد. هرگاه قدرت های حاکم آنرا به بازی بگیرند، قادر است "نقشی" ایفا کند! و در فقدان تخاصم منطقه ای که به استفاده از این نیرو "مطلوبیتی" داده باشد، بی خاصیت میشود. و چون آواره گان سیاسی، در انتظار فرصتی که به بازی گرفته شوند، در حاشیه به حیات خود ادامه میدهند.

**انتقاد چپ ضد رژیمی به ناسیونالیسم کرد**

چپ ضد رژیمی، به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم پروغرب، از زاویه "مخاطرات" ضعیف شدن "دوز دشمنی" ناسیونالیسم کرد با جمهوری اسلامی است، که به سیاست "ماشئات" اینها انتقاد دارد. انتقاد کمونیستها به ناسیونالیسم کرد، صرفا به سازشکاری آنها محدود نمیشود. همچنان که انتقاد ما، به "پ ک ک" و "پژاک" و احزاب دمکرات کردستان، از زاویه "سازشکاری" آنها و یا "معاملات" شان با دولت نیست. ما در هرحال فعالیت آنها را مانعی در مقابل پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر، و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی میدانیم. پیوستن اینها به جبهه دشمنی با دولت های مرکزی، و زدن رنگ ناسیونالیستی به مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی، همچون پیوستن شان به دولت، برای پیشروی طبقه کارگر مضر است.

در فضایی که جریانات قومی و ملی، آن را به سموم تفرقه ملی و نژادی و مذهبی آغشته نکرده باشد، طبقه کارگر با سهولت بیشتری میتواند متحد شود و برای مطالبات خود مبارزه کند. از این رو، یک رکن سیاست کمونیستی، افشای ماهیت طبقاتی احزاب و سازمانهای ناسیونالیست و قومی است.

مبارزه دائم و روتین کمونیست ها در امر سرنگونی دولت بورژوایی، نه در اتحاد با ناسیونالیست ها، که علیرغم آن است و باید بتواند در هرلحظه کلیه نیروهای ناسیونالیست را افشا کند. تا سیر سرنگونی دولت را، به طریقی انقلابی هدایت کند. و مناسب ترین شرایط را برای پیشروی طبقه کارگر، برای اتحاد و انقلاب خود، فراهم کند. چنین کاری زمانی میسر است که تأثیرات ناسیونالیست ها و سایر نمایندگان طبقه حاکم، در اعتراضات و مبارزات

جاری محرومین جامعه، کم و کمتر شده باشد.

**عواقب زیانبار "کنگره ملی کرد" برای طبقه کارگر و کمونیسم**

"کنگره ملی کرد" میتواند، به عنوان یک نیروی خدمتگذار دول غربی، در طرح سناریوهای سیاه و مخرب، در تخاصمات دول غربی با دولت های منطقه، بکار گرفته شود. و بعنوان یک عامل سناریو سیاهی در تخریب سیاسی و اقتصادی جوامع موجود، نقش ایفا کند. و استفاده از کارت "مسئله کرد"، در حل و فصل جدالهای ارتجاعی در منطقه، را تسهیل کند.
آنطور که در جنگ خلیج در عراق اتفاق افتاد.

در ذهن کارگر و مردم زحمتکش در کردستان این توهم را ایجاد میکند، که گویا تمام مردم ساکن چهار بخش کردستان، از دولت حاکم بارزانی و سرمایه دار و مالتی میلیارد تا کارگر و زحمتکش، همگی یک درد و یک سرنوشت مشترک دارند! و "کنگره کرد" سخنگوی آنها در جامعه و در مجامع بین المللی است!

محیط فعالیت کارگر کمونیست را به این سم آغشته میکند که گویا طبقه کارگر باید به جای مبارزه برای ایجاد و تقویت صف مستقل خود، همواره نیم نگاهی به این روزنه دروغین امید داشته باشد. و مقتضیات رهایی خود، برای کاهش مشقات و مصائب ش را میتواند در دستان این کنگره بگذارد.

بعلاوه این واقعیت که امروز منطقه خاورمیانه، بیش از پیش، میدان تاخت و تاز نیروهای مخرب امپریالیستی و متحدین مرتجع محلی آنها است، افشا این تلاشها را عاجل میکند. دول غربی و دولت امریکا، دست اندرکار سازماندهی "بذیل" های مختلف برای مقابله با انقلابات و تحرکات آزادیخواهانه در منطقه، اند. امری که ریشه آن نه در خاورمیانه، که در رقابت و تقابل های جهانی سرمایه برای تقسیم مجدد جهان در دنیای چند قطبی آینده است. نقش این نیروها در لیبی، مصر، سوریه و عراق، این واقعیت را که دول غربی بیش از پیش برای حفظ برتری خود بر جهان سرمایه، این منطقه را به میدانی از فعالیت های مخرب و میلیتاریستی تبدیل کرده اند و میکنند، خطرات استفاده از کنگره ملی کرد، را برجسته میکند.

از این رو، یک اولویت جنبش کمونیستی طبقه کارگر، مخالفت فعال علیه شکل گیری کنگره ملی کرد است، و بر متن آن توضیح اهمیت سازماندهی مستقل طبقاتی و کمونیستی طبقه کارگر. متحد شدن حول

پرچم و افق کمونیستی موجود در جامعه، در مقابل بلوک طبقاتی احزاب ناسیونالیست در کردستان، امر فوری جنبش کمونیستی است.

شکل گیری کنگره ملی کرد، در مضمون کار کمونیستی ما در مقابل ناسیونالیسم کرد تغییری نمیدهد. این امر تنها نشان میدهد که سازماندهی یک بلوک قدرتمند کمونیستی و کارگری در منطقه، تا چه اندازه یک ضرورت و یک نیاز مبرم و فوری است.

**حزب کمونیست کارگری – حکمتیست**

**hekmatist.com**

**۵ اوت ۲۰۱۳**

# نه قومی، نه ملی، زنده باد هویت انسانی

## بعد از احمدی نژاد

##### ثریا شهابی



متنی که میخوانید، مصاحبه رادیو نینا، رادیو حزب حکمتیست، است با ثریا شهابی که توسط ژیار همت، پیاده شده است.

**آسو فتوحی** : همانگونه که مطلع هستید احمدی نژاد رسماً جای خود را به حسن روحانی داد و روحانی از دیروز رسماً رئیس جمهوری ایران شد، و کابینه خود را هم برای گرفتن رای اعتماد از مجلس معرفی کرده است. با شروع دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، و وعده و وعیدهایی که با آن پا به میدان گذاشته، که البته برخی از این وعده ها به اصطلاح عبور از خط قرمز حاکمیت است، جنجال های زیادی براه افتاد. هرچند در دور قبل ما شاهد بودیم که جناح رهبری و همچنین احمدی نژاد، برای عبور از برخی از این خط قرمزها، از خود انعطاف هایی نشان دادند. در این رابطه من به عنوان اولین سوال می خواستم از شما بپرسم که درنور کنونی و با این اوصاف، با به ریاست جمهوری رسیدن حسن روحانی، مناقشات درون حاکمیت جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی میکنید؟ و همچنین در مورد حسن روحانی، به عنوان رئیس جمهور جدید ایران، با در دست گرفتن پکیجی با ۴۶ وعدهٔ تغییرات در زمینه های مختلف، نظرتان چیست و او چه اندازه توان اعمال این تغییرات را دارد ؟

**ثریا شهابی**: راستش با این انتخابات، در مناقشات خودشان، با سر کار آمدن روحانی، بی تردید مقام و "منزلت" "روحانیت"، در میان اصولگرایان معتدل بود که پیروز شد. و هیچ نشان جدی از اصلاح طلبان نیست! اصلاح طلبان خیلی سعی میکنند این را پیروزی خودشان قلمداد کنند. منتها وقتی ترکیب کابینه پیشنهادی روحانی را که نگاه میکنید، می بینید که هیچ شخصیت سر شناسی از اصلاح طلبان، و یا کلاً نشانی از آن وعده هایی که گویا ظاهراً تعدادی زن هم به درون کابینه راه پیدا میکند، مطلقاً هیچکدام نه در حال اجراست و نه اصلاً از روز اول هم معلوم بود که قرار است یک چنین چیزهایی اجرا شود.

در مورد مناقشات خودشان، گروه روحانیون، برنده شد. خامنه ای هم در سخنرانش خیلی تاکید کرد که مردم "رای به اعتبار روحانیت" دادند و روحانیت "عاقل و معتدل" را به اصطلاح انتخاب کردند.

تا جایی که به تخصصات خودشان بر میگردد، اصولگرایان "معتدل"، دست بالا را پیدا کرده اند و آن تعادل و اعتدالی را که وعده اش را میدهند، که مربوط است به صفوف خودشان، توسط یک مقام "روحانی" قرار است پیاده شود. در حال حاضر تمام تلاش شخص روحانی این است که فراکسیون لاریجانی که بزرگترین فراکسیون اصولگرای مجلس است، به کابینه اش رای اعتماد بدهد. و فعلاً هیچ نشانی هم، از سیاستی غیر از سیاستی که مورد تایید خامنه ای و اصولگرایان، باشد را شاهدش نیستیم.

در مورد خط قرمزی که شما به آن اشاره کردید، از این خط قرمزها در جمهوری اسلامی خیلی ها عبور کرده اند. این خط قرمزها و این تغییر سیاستها، بیشتر از اینکه ناشی از تصمیم و یک سیاست به اصطلاح تغییر اوضاع و بهبود و به

پیش باشد، نشان دهندهٔ نحوهٔ کنار آمدنشان با مقتضیات و محدودیتها و شرایط جدید است. در اواخر جنگ ایران و عراق، خمینی مجبور شد "جام زهر را سر بکشد"، واز این خط قرمز عبور کند! و گرنه اینها میخواستند از راه کربلا به بغداد برسند! میخواستند بروند و فتح کنند! و امروز هم شرایط عوض شده است! چیزی تغییر کرده است. این نه به خاصیت روحانی برمیکردد، و نه گویا سیاست ویژه و پیشرویی در کار است که ایشان دارد!

اوضاع تغییر کرده است. در سوریه پروژهٔ امپریالیستی کنار گذاشتن اسد عقیم ماند و در نتیجه غرب عقب نشینی کرده است. قبل از انتخابات هم غرب خیلی به انتخابات امید بسته بود، و زمینهٔ سازش و مذاکره بیشتر فراهم شده بود. خوب کسی که و مهره ای که میتواند این را به پیش ببرد، روحانی است تا احمدی نژاد! وگرنه، تا آنجایی که به خط قرمزها برمیکردد، احمدی نژاد از همه بیشتر خط قرمز را رد کرد. و بیشتر از همه خامنه ای را هم به چالش کشید.

اما در مورد این "پکیجی" (بسته بندی) که شما به آن اشاره کردید، و وعده وعیدهایی که میدهند. به نظر من کار روحانی از کار احمدی نژاد خیلی خیلی سخت تر است. شاید آسانتریش مذاکره با غرب باشد. اگر تحریمها کنار برود، طبعاً تغییرات ناشی از رفع تحریمها را شاهد خواهیم بود. و این پدیده ای است که میتواند اتفاق بیافتد. منتها، مسألهٔ رفع کامل تحریمها برمیکردد به زمانیکه کل معادلات قدرت در خاورمیانه به سمت معینی برود. فعلاً این موازنه خیلی ناپایدار است. هنوز خیلی به روز است که نسبت به تحقق آن، خوش بین بود. هنوز هیچ توازن قوایی تثبیت نشده است که بتوان با قطعیت گفت که اینها قطعاً در این دوره از مذاکرات، به نتیجه میرسند و مسألهٔ شکافشان با غرب پر میشود.

بهررو این یکی از مهمترین مولفه هایست، که اساساً در پاسخ دادن به این نیاز و پاسخ دادن به این سیاست بود که روحانی به پیش آمد. اما تا آنجایی که به مطالبات مردم و آن عوامفریبی که به مطالبات مردم مربوط میشود، روحانی برای اینکار نیامده است. اگر تغییراتی را باید داد، اگر حق زنی را باید گرفت یا زندانی سیاسی را باید آزاد کرد، یا کارگر باید دستمزدش را بگیرد و رفاهش بهبود پیدا کند، اینها چیزهایست که باید آنها را به زور گرفت. روحانی برای اینکار نیامده است که به اینها جواب دهد. این "پکیج"، بخش اصلیش وعده وعیدها و حرفهای توخالی و پوچ و بی محتوایست که قرار بود عده ای را به پای صندوقهای رای بکشاند. نه اینکه یک معنی عملی مثبتی داشته باشد در سرنوشت مردم.

**آسو فتوحی** : در این دوره روحانی با در دست گرفتن برخی وعده ها، که به نظر من عنصر "دماکوژیسمی" به اصطلاح مردم فریبی آن غلیظ است، عروج کرد. آیا حسن روحانی توان اعمال تغییر در این موارد را دارد ؟ که بعضاً اشاره کردید. ولی مواردی که در "پکیج" او آمده، مخصوصاً در زمینه فرهنگی و حق زنان و انتصاب زنان در کابینه و تشکیل معاونت زنان، و رفع تبعیض از زنان، و یا تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی، آیا کاری خواهد کرد؟ نظر شما در این رابطه چیست ؟

**ثریا شهابی** : من اشاره کردم که تا آنجایی که به آزادیهای سیاسی و وضعیت زنان برمیکردد، روحانی برای اینکار نیامده است. اگر که خاتمی را فشار از پایین و فشار جنبش اعتراضی و ۱۸ تیر و ... به کارهایی مجبور میکرد، و یک گشایشی عملاً از پایین تحمیل شده بود، روحانی اساساً در یک شرایط دیگری انتخاب شده است. برای او

آنقدر تامین نیازها و جهت گیریهای اصولگرایان مهم و حیاتی است که در کابینه ای که تشکیل میدهد، که البته رای اعتماد به آن هم چالشهایی خواهد داشت، اصلاً صحبتی از ورود زن به آن نبوده است. هرگز صحبتی از این نبوده که زنی را وارد کابینه کند! این را یک سری از "دگراندیشان قانونی" و فعالین و کنشگرانی که بخشی از مردم را دنبال خودشان به پای صندوق های انتخابات کشاندند، میگویند. این فضای مطالباتی را که، اگر روحانی زنان را در تعداد حتی محدودی در کابینه بگنجاند، پس به این اعتبار به نیاز رای دهندگان پاسخ گفته است، را این طیف براه انداخته اند.

روحانی نه تنها زنها را به کابینه اش نیاورده، حتی اصلاح طلبان را هم نیاورده است! حال زندانی سیاسی را آزاد کند؟ فعلاً لطیف ترین برخورد به موسوی و کروبی این است که بیایند و به خاطر جرائمی که مرتکب شده اند معذرت بخواهند. این در مقابل جناحی است که فشار میآورد که اینها باید محاکمه شوند.

اینها سران و روسای خودشان را که در "حصر" هستند، نتوانسته اند درجهٔ حصرشان را کم کنند. حال زندانی سیاسی را که به خاطر حقوق کارگران به زندان افتاده، یا به خاطر دفاع از حق زن به زندان افتاده را بخواهند آزاد کنند!! روحانی برای این نیامده است. شما در سؤال اول هم اشاره کردید به آن "پکیج" مطالباتی. روحانی برای پاسخ دادن به آن نیامده است، اما پاسخ ندادن و سر پیچی کردن از این انتظاراتی که ایجاد شده است، برای او بسیار سخت است. دولت اش، نه تنها از بالا، بلکه از پایین هم با مشکلات فوق العاده ای روبرو خواهد شد.

تا آنجا که به معادلات داخلی ایران برمیکردد، تلاش روحانی این است که اصولگرایان را راضی نگاهدارد و رای اعتماد آنها در مجلس را، برای کابینه اش داشته باشد. و همچنان اصلاح طلبان را سر بدواند تا هیچی بهشان نرسیده، همچنان خودشان را پیروز بدانند! و حرفهای کلی و عمومی را چاشنی اصل مسئله، که مهمترین محور آن سازش با غرب و مذاکره با غرب است، کند و آن را پیش ببرد.

طبعاً اگر این صورت بگیرد، هرچند همانطور که گفتم هنوز تعادل و توازن قوا در منطقه بسیار ناپایدارتر از آن است که قاطعانه بتوان گفت صورت میگیرد، قطعاً تغییراتش را در ایران با کاهش تحریمها خواهیم دید. و این دیگر مربوط به وعده هایی که روحانی میدهد نیست. بلکه مربوط به آن شکافیست که بین غرب و ایران باید پر شود و امکان و شرایط پر شدنش فراهم شده است.

**آسو فتوحی** : آیا پروسه جابجایی احمدی نژاد با روحانی، که به زعم بخش مستاصل جامعه، با تبلیغات اصلاح طلب ها، اسم رمز امکان گرایی گرفته است، می تواند نانی به سفره قشر کم درآمد جامعه اضافه کند؟ چیزی که احزاب بورژوازی غربی و رسانه هایشان هم آن را "ساپورت" می کنند. و توپخانه تبلیغی "بی بی سی" و غیره، ماه ها روی آن کوبیدند. آیا با خوش بین شدن به تغیراتی جزئی و یا آشتی مناسبات بورژوازی ایران و آمریکا، و وعده های حسن روحانی، افقی روشن برای مردم زحمتکش و طبقه کارگر هست ؟ از منظر منفعت طبقه کارگر و مبارزه آزادی خواهانه و برابری طلبانه ؛ روی سخن شما به مردم ایران چیست ؟

**ثریا شهابی** : تا آنجایی که به خود روحانی و برنامه های حاکمیتش برمیکردد، او نه برای رفاه آمده است، نه برای آزادی زن، نه برای آزادی عقیده و بیان! چنین ادعایی هم نکرده است. یک مشت حرفها توخالی زده و کلی گوئیهایی کرده است. اساساً بحث این است که، ما با غرب دشمنی نداریم و میتوانیم بنشینیم و مذاکره کنیم . و غرب هم خیلی چراغ سبز نشان میدهد، که مذاکره کند. طبعاً این اتفاق بزرگیست و ما طرفدار این هستیم که این تحریمها تمام شود. این شکاف بین غرب و جمهوری اسلامی، بیشتر از هر کسی مصائب و محرومیتهایش بر دوش اکثر مردم جامعهٔ ایران، و بخصوص بر سر طبقهٔ کارگر خراب شده است.

به نظر من روحانی هیچ چیزی نمیدهد! بلکه باید از وی گرفت! او با گفتن اینکه "کارگر حقوقش را نمیگیرد" و "زنها را اذیت نکنید"، برای خود پروپاگاندهای تبلیغاتی درست کرده است. او نیامده است که کمترین رنجشی برای صفی که غلظت

اسلامی آن از همه بیشتر است، ایجاد کند. و مثلاً کسانی که در صف اصولگرایان نشسته اند را برنجانند! قرار هم نیست که از جانب ایشان برای محرومین اتفاق خوبی بیفتد! اگر طبقه کارگر و محرومین و جنبش دفاع از زنان و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی، سکوت کنند، هیچ چیزی به آنها نمیدهند! این از روحانی.

اما در عین حال امروز وقت آن است که محرومین بیایند و تعرض کنند! و بگویند تمام شد دیگر! مگر نمی گوئید که همهٔ این بدبختیها از دولت احمدی نژاد بود! و آنطور که شما میگوئید هشت سال حاکمیت احمدی نژاد و "مدیریت بد او" و شکاف و تخصصی که با غرب ایجاد کرد" و گرانی و بیکاری و سرکوب و ... همه حاصل آن دوره است! ما که میدانیم اینطور نیست. اما فرضاً همه چیز تقصیر احمدی نژاد بود! تمام شد! و اکنون وقت آن است که مصائبی را که شما میگوئید تقصیر احمدی نژاد بود، فوری جبران کنید.

خودتان میگوئید که قیمت مسکن ۴۰۰ درصد بالا رفته است، مسألهٔ زنان و فشارهایی که وجود دارد همه تقصیر احمدی نژاد بود! مسألهٔ بی حقوقی طبقهٔ کارگر تقصیر احمدی نژاد بود! بسیار خوب تمام شد! حال وقت آن است طبقهٔ کارگر حقوقش را بگیرد، و دستمزدش آنقدر افزایش یابد که وقتی میگوئید که قیمت مسکن ۴۰۰ درصد بالا رفته است طبقهٔ کارگر هم با حقوقی که میگیرد بتواند مسکن خود را تامین کند.

بیمهٔ بیکاری بدهید به کارگرانی که بیکار شده اند! و این تحریم ها را تمام کنید! دیگر بهانه ای ندارید.

اگر امروز میتواند فاز جدیدی در مبارزهٔ طبقهٔ کارگر شروع شود، و مرحله جدیدی در مبارزه بخش محروم جامعه و در مبارزه زنان شروع شود، این نیست که چرا زن به کابینه نرفت! چیزی که تنها نشانی بود از اینکه چقدر این وعده ها فریبکارانه بود و آنهایی که فرییش را خوردند و به دنبال آن رفتند، خود را به سخره گرفتند.

باید گفت مگر شما نمیگوئید طرفدار رفع تبعیض از زنان هستید، مگر نمیگوئید کشتار ۸۸ تقصیر احمدی نژاد بود ؟ و اصلاً سی سال قبل آن هم که

بالاخره معلوم نیست چرا تقصیر احمدی نژاد بود را بگذریم، همین هشت سال گذشته تقصیر احمدی نژاد بوده و احمدی نژاد هم رفت. عامل فساد و بد کار کردن و بد مدیریت رفت دیگر! الان بهانه ای ندارید. در نتیجه اکنون بدون سپر هستند! بدون سپر دفاعی هستند! در نتیجه طبقهٔ کارگر میتواند با تشکیل مجامع عمومی خود در باره اینکه وقت رفع مصائب اش رسیده است صحبت کند. که خوب این بهانه ها از دست، رفت و باید تحریم را تمام کنید. و هر جور که میخواهید با غرب بسازید یا نسازید، این بساط را جمع کنید! شما که میگفتید تقصیر احمدی نژاد بوده، و کارگر باید حقوق و دستمزدش را بگیرد. این بهانه های را که دستمزد را چگونه میدهیم و با یارانه میدهیم و بدون یارانه میدهیم، را جمع کنید. طبقهٔ کارگر باید بتواند مستقیماً معاش خانوادهٔ پنج نفری خود را در بالاترین استاندارد با قیمتهایی که شما میگوئید بالا رفته است، قیمت هایی که صبح تا شب برای اینکه همدیگر را افشا کنید رو میکنند، بر اساس آنها طبقهٔ کارگر باید معاشش تامین شود.

و زن باید آزادی داشته باشد. باید دست تعرض کسانیکه در زندگی شخصیش و در زندگی اجتماعی و سیاسیش دخالت دارند کوتاه شود. و کارگر و بیکار جامعه، بیمهٔ بیکاری نخواهد. زندانیهای سیاسی را دیگر به چه بهانه ای آزاد نمیکند! و به چه بهانه ای رهبران اعتراضات کارگری در زندانند؟

اکنون وقت این است که این شرایط را، که در آن سپر دفاعی احمدی نژادشان کنار رفته است، تبدیل کنیم به یک جنبش قوی و وسیع توقعات و مطالباتی که مستقیماً و بدون بهانه، باید پاسخ بگیرد. دیگر این بهانه ها تمام شده و تمام مصائبی که احمدی نژاد را مقصر آن میدانید، کنار رفته است. تمام مطالبات باید بلافاصله تامین شوند.

من فکر میکنم از این نظر، شرایط برای یک تحرک اعتراضی به محرومیت ها و مصائبی که حداقل در هشت سال گذشته جاری بود، فراهم شده است. فجاییی که به خاطر تحریم اقتصادی تحمیل شده است، و سرکوبی که مبارزات کارگری شد،

◄



**کمونیست** درنتیجه تغییرات فکری در میان بخشی ازکسانی که سابقا خود را کمونیست معرفی میکردند،جریانی که خود را سوسیال دمکرات مینامد مطرح شده است .به دلایل این تغییر بعدا خواهیم پرداخت، ابتدا لطفا نظرتان را درباره این جریان توضیح دهید.

**بهرام مدرسی** :اگر اشتباه نکنم قبل از این هم جریانی که خود را سوسیال دمکرات مینامید وجود داشته است، این جریان اما هیچ اثری در حیات سیاسی ایران نداشته و بیشتر در دنیای مجازی ابراز وجود کرده است، این هم دلیل دارد . سوسیال دمکراسی در ایران شانسی ندارد، همانطور که اسلام سیاسی برای نمونه شانسی در اروپا ندارد .چه سوسیال دمکراسی و چه اسلام سیاسی هر دو شاخه های متفاوت گرایشات درونی بورژوازی هستند، روند توسعه و تحکیم سرمایه داری در اروپا با ایران متفاوت است .سرمایه داری در ایران و روند تحکیم و توسعه اش برپایه دیکتاتوری مطلق طبقه حاکمه برای تامین نیروی کار ارزان طبقه کارگر شکل گرفته است به همین جهت گرایشات سیاسی درونی بورژوازی در ایران با اروپا و یا آمریکای لاتین برای نمونه متفاوت هستند .گرایشات سیاسی درونی بورژوازی در ایران میتوانند تنها در چهارچوب همین سیستم دیکتاتوری مطلق سرمایه عمل کنند، همین دلیل محدودیت های دامنه عمل اپوزسیون های جدی جمهوری اسلامی را توضیح میدهد . مشکل این نیست که جلوی دامنه عمل اپوزسیونهای درونی جمهوری اسلامی گرفته میشود و به آنها امکان عمل دیگری داده نمیشود، واقعیت این است که خود این اپوزسیون به دلیل همان روند توسعه ای که به آن اشاره کردم نه نمیتواند و نه میخواهد پا را از گلیم بیرون بگذارند . خاتمی، موسوی و کروبی و در آینده روحانی نه خیانت کار و نه سازشکار هستند، منافع طبقاتی مشترکشان تا همین حد به آنها اجازه تحرک میدهد .من قبلا در این رابطه صحبت کرده ام که اگر مایل باشید میتوانید به این نوشته بنام، روند توسعه سرمایه داری در ایران،، مراجعه کنید.

سوسیال دمکراسی به این اعتبار بیان جریان سیاسی در ایران نیست، بیشتر پرده ای است که میشود امروز پشت آن قایم شد تا تغییر سیکل دست کشیدن از کمونیسم و قبول آلترناتیوهای مطرح بورژوایی ،،آبرومندانه تر،، جلوه کند.

## از کمونیسم به سوسیال دمکراسی

## توهمات و واقعیات

**مصاحبه با بهرام مدرسی**

بهرام مدرسی در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۷

**کمونیست** :دلیل این تغییر از جانب کسانی که سابقا کمونیست بودند چیست؟ بخشی از اینها در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری تبلیغ میکردند که به روحانی باید رای داد.

**بهرام مدرسی** :کسانی که امروز خود را سوسیال دمکرات معرفی میکنند دو دسته اند .دسته اول فعالین سابق جریان توده – اکثریت - راه کارگر هستند که به نظر من لباس سوسیال دمکراسی را محترم تر میبینند، سیاستشان تغییری نکرده است . حمایت اینها از این یا آن کاندید ریاست جمهوری هم چیز تازه ای نیست .دسته دوم کمونیست های سابقی هستند که به آن اشاره کردید .دلیل حمایت این دسته از روحانی، سوسیال دمکرات شدنشان نیست، داستان برعکس است .به این نتیجه رسیده اند که باید از روحانی حمایت کرد و برای توضیح این تغییر سیکل است که لباس ،،آبرومندانه تر،، سوسیال دمکراسی را به تن میکنند .بنابر این دلیل این تغییر را باید در تغییر اهدافی که امروز به آن واقف هستند دید .

**کمونیست** :دلیل این تغییر اهداف چیست؟

**بهرام مدرسی** :هدف سیاسی یک کارگر کمونیست یا جمعی از کارگران کمونیست از واقعیات زندگی روزانه شان میاید، در ایران بخصوص استثمار مطلق، بی حقوقی مطلق، فقر، بیکاری و کل توحشی که به زندگی میلیونها خانواده کارگری تحمیل میشود، مبنای آن هدف سیاسی است که کارگران کمونیست برای خود، خانواده شان، هم طبقه ای هایشان و کل جامعه به آن واقف میشوند .لغو کارمزدی و خلع حاکمیت بورژوازی .این از کمونیست بودن این فعالین کارگری نمیاید .برعکس !انسان به خود و جامعه اش نگاه میکند، آرزوی زندگی و دنیایی بهتر را میکند و راه رسیدن به این دنیای برابر را در مارکسیسم و نقدش از جامعه سرمایه داری میبینید و مارکسیست میشود .مارکسیسم بیان واقعیت زندگی لحظه به لحظه میلیاردها خانواده کارگری در جهان است .به این جهت چنین تغییر سیکلی از مارکسیسم به سوسیال دمکراسی در ایران برای کارگر کمونیست جایی از ارعاب ندارد.

روشنفکری که کمونیست شده است اما این امکان را دارد چرا که او از سر واقعیت روزانه و لحظه به لحظه زندگیش نیست که کمونیست شده است .درجایی خارج از سیکل واقعی زندگی اجتماعی، در دانشگاه یا مدرسه در زمانی و تحت

تأثیر جریانات معینی مارکسیسم را بعنوان ،،علم مبارزه،، خود میپذیرد، آنرا تبلیغ میکند و برایش به زندان هم میرود .خارج شدن از محیط دانشگاه، وارد زندگی اجتماعی شدن و یا تبعید به خارج کشور و غیره روشنفکر کمونیست را درمقابل شرایط واقعی زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار میدهد .سوال هدف سیاسی مجددا باز میشود و بسته به اینکه تا چه درجه این ،،علم مبارزه،، به زندگی آگاهانه و روزمره و نگرشش به جهان تبدیل شده است، یا مارکسیست وبخشی از مبارزه طبقه کارگر برای رهایی از نکبت سرمایه باقی میماند و یا اینکه اهداف دیگری را منتج از شرایط جدید زندگی اجتماعیش و تعلقش به طبقات متوسط یا مرفه جامعه برای خود تعریف میکند .

دلیل سوسیال دمکرات شدن روشنفکری که سابقا مارکسیست بوده است از ،،علم الاشیاء،، و بحث و جدل سیاسی میان سوسیال دمکراسی که در ایران موجود نیست، با مارکسیسم نمیاید .دلیل آن تغییر موقعیت اجتماعی انسان ها و تصمیم جدیدشان درباره اهداف مبارزه سیاسی شان است .سوسیال دمکراسی همانطور که قبلا گفتم پرده ساتر ،،محترم تر،، این تغییر است .دلیل رای دادن به روحانی بعنوان یکی از نمایندگان بورژوازی را هم باید در آرزوها و امیال سیاسی دید که روشنفکر ما با انتخاب روحانی خود را به آن نزدیکتر میبیند .

**کمونیست** :چرا با خارج شدن از دانشگاه و یا تغییر شرایط اجتماعی زندگی نمیشود هنوز تحت تأثیر همان جریانات سیاسی بود که قبلا به اعتبار آنها مارکسیسم را قبول کردم؟

**بهرام مدرسی** :اگر جنبش کارگری کمونیستی از چنان قدرتی برخوردار باشد که بخش بزرگی از فضای سیاسی را تحت تأثیر خود قرار دهد، شما هم امکان اینرا خواهید داشت که خارج از آن محیطی که در آن کمونیست شدید، کمونیست بمانید و فعال آن باشید و دیگران را هم تحت تأثیر قرار دهید .در شرایطی که چنین قدرتی در جنبش کارگری هنوز دیده نمیشود برای روشنفکری که زندگی اجتماعیش به طرف معینی هلش میدهد، راه انتخاب برای رسیدن به اهدافی که تعلقش به طبقات مرفه جامعه برای او تعریف میکنند، باز خواهد بود .دست کشیدن از مارکسیسم و کمونیسم تنها آلترناتیو نیست !همانطور که قبلا گفتم شما میتوانید فعال مارکسیست طبقه کارگر بمانید .تعداد کسانی که از دانشگاه خارج شدند و فعال کمونیست ماندند هم کم نیست.

**کمونیست** :میگویند طرفدار مشخص سوسیال دمکراسی غرب هستند .در این رابطه چه فکر میکنید؟

**بهرام مدرسی** :سوسیال دمکراسی در غرب در مقطع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معینی زاده شد، چیزی که در ایران اتفاق نیفتاده است و نمیشود مستقل از این شرایط یکشنبه تصمیم گرفت سوسیال دمکراسی را در ایران زنده کرد .قبلا گفتم انتخاب نام سوسیال دمکراسی قرار است تغییر اهداف سیاسی را ،،محترم تر،، جلوه دهد، خود اهداف اما همان ها هستند که حزب توده و

اکثریت و راه کارگر برای نمونه سالهاست بدنبالش هستند .درباره سوسیال دمکراسی غرب اما : سوسیال دمکراسی غرب امروز یکی از نمایندگان راست بورژوازی در جهان امروز است .شما امروز تفاوت جدی میان احزاب رسمی راست در پارلمان های اروپا از انگلیس تا آلمان و ایتالیا و فرانسه و اسپانیا و یونان با احزاب سوسیال دمکرات نمیبینید .شرودر در آلمان، بلر در انگلیس و اولاند در فرانسه نمونه های آن هستند . سوسیال دمکراسی در اروپا دچار بحران هویتی است، اخیرا حزب سوسیال دمکرات آلمان رسما از انترناسیونال ۲ هم استعفا داد .إذن از حقوق اجتماعی، پایین آوردن سطح دستمزدها، بیکاری میلیونی، بالا بردن سن بازنشستگی تا حد ۶۷ سالگی همه سیاست هایی هستند که در آلمان به رهبری شرودر در انگلیس به رهبری بلر و اخیرا در فرانسه قرار است به رهبری اولاند اجرا شوند .

کدام عقل سلیم در ایران چنین چیزی را بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی قبول میکند؟ تک تک سیاست هایی که سوسیال دمکراسی در اروپا اجرا کرده و میکند دارند از طرف سیاستمداران جمهوری اسلامی اجرا میشوند، چرا باید حتی اگر چشممان را بر همه آن واقعیاتی که به آنها اشاره کردم ببندیم، این ارتجاع را بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی قبول کرد؟

بهرام مدرسی در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۷

**کمونیست** :به دنیای واقعیات برگردیم .میگویند که انتخاب روحانی فضای سیاسی را باز خواهد کرد و طبقه کارگر میتواند از این شرایط به نفع خود استفاده کند.

بهرام مدرسی در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۷

**بهرام مدرسی** :فضای سیاسی برای چه طبقه ای؟ روحانی درست مثل خاتمی و احمدی نژاد و موسوی و همه نمایندگان دیگر طبقه حاکم در ایران، در چهارچوب داده های واقعی تحرک سرمایه در ایران عمل خواهد کرد .جالب این است که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری هیچ کدام از کاندیداها و جناح های سیاسی حامی شان حرفی از منفعت طبقه کارگر، مستضعف پروری و شعارهای پوپولیستی برای تحمیق طبقه کارگر نزدند .دلیل آن اطمینانشان از نتیجه سرکوب همیشگی طبقه کارگر از طرف کل دستگاه حکومتیشان است و به هم جهت ضرورتی برای طرح این در سطح شعارها و مبارزه انتخاباتیشان ندیدند .چرا انتخاب روحانی باید تغییری در این توازن قوا به نفع طبقه کارگر بدهد؟ در شرایطی که همه شان از شرایطی که به طبقه ما تحمیل کرده اند خرسندند؟ به باز شدن فضای سیاسی اشاره میکنند؟ اولاً این فضای سیاسی آنطور که اینها تبلیغش و یا حتی بیشتر آرزویش میکنند باز نخواهدشد. ثانیاً فضای سیاسی که قرار نیست سر سوزنی تغییر در شرایط تحمیلی به زندگی میلیونها عضو خانواده کارگری بدهد، چه نفعی برای طبقه ما خواهد داشت؟ از این فضا آزادی تشکل های کارگری بیرون نمیاید! از این فضا آزادی کارگران در بند بیرون نمیاید! إدر این فضا سطح دستمزدها بالا نمیروند! در این فضا برابری سطح دستمزد زنان و مردان بیرون نمیاید .إدر این فضا بیمه بیکاری مکفی بیرون نمیاید! در این فضا حقوقهای عقب افتاده پرداخت نخواهند شد .إدر این فضا بیکاری و فقر و گرسنگی از بین نخواهد رفت .إدر این فضا کار کودکان ممنوع اعلام

بهرام مدرسی در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۷

جمهوری اسلامی و رئیس جمهور آن، با ولی فقیه و همه کسانی که نظام شان را نجات یافته میدانند، کسانی که دیگر سپر دفاعی گذشته را ندارند، براه انداخت.

۱۳ مرداد ۱۳۹۲

برای رسیدن به خواسته هایش دامن بزند.

من فکر میکنم از این نظر شرایط از پایین برای تعرض، برای گرفتن مطالبات و برای جلوگیری از مصائب بیشتری که تحریم و فشارهایی که تحریم و شکاف غرب با ایران به اکثریت محروم جامعه تحمیل کرده بود، مهیا تر شده است. باید خواست که جبران کنند! و به نظر**م** میتوان به یک جنبش اعتراضی و مطالباتی از پایین، رودررو با

<sup>[1]</sup> و سرکوب زنان و سرکوب جنبشهای اعتراضی، و به این خاطر که تمام اینها را به گردن احمدی نژاد انداخته بودند، و اکنون با رفتن احمدی نژاد این سپر دفاعی به کنار رفته است، باید جواب بگیرد

<sup>[2]</sup> باید گفت که اکنون وقت آن است که این مصائب پایان یابد! و شما مسئول هستید که آنها را رفع کنید! و این مشکلات را پاسخگو باشید

<sup>[3]</sup> طبقه کارگر و زنان و آزادیخواهان و برابری

## یادداشت های کوتاه

**عشق چپ به روحانی.** کدام چپ؟

**کمونیست ها و آینده های تاریک و روشن**

**پایان فصل "کنفرانس های دموکراسی" برای ایران**

**کثافات "حقوق بشری" در "دنیای آزاد" و قضیه**

**سرگردانی ادوارد اسنودن**

**نقش ناسیونالیسم کرد در سوریه، شرمساری برای برادران ایرانی اش!**

**یکم**

عشق چپ به روحانی. کدام چپ؟

بخشی از چپ داخل کشور که خود را کمونیست می نامید، پشت روحانی رفت. استدلال عامه پسند اینها رای به دور شدن جنگ و تحریم است. یک اشتباه محاسبه این چپ در عدم تشخیص رای ولایت فقیه است. فکر میکنند خامنه ای با غرب نمی سازد و روحانی می سازد. فکر میکنند سیاست خارجی در دست ولایت فقیه نیست، فکر میکنند رئیس جمهور قادر به تغییر ریل نظام است. فکر میکنند نظام شرور و روحانی غیر شرور است. فکر میکنند روحانی نماینده مقطع فعلی نظام نیست. فکر میکنند "رهبری" بی عقل و تشخیص است و از خر شیطان پائین آمدنی نیست. فکر میکنند...

این چپ متوجه نیست که سیاستمدار ترین رهبر در جمهوری اسلامی خود خامنه ای است. تشخیص نمیدهد که نظام در هر دوره ای به نماینده ای در پست ریاست جمهوری نیاز دارد تا از آن طریق از تندبیچ های مسیر پیشروی بورژوازی عبور کند. تشخیص نمیدهند که بورژوازی ایران خواهان جنگ و برهم زدن نظم زیر دست خود نیست. نمیدانند که رفع تحریم خواسته "رهبری" هم هست. لذا نمیدانند که روحانی محل تلاقی منافع همه جناح های حاکم و مامور گذر از این دوره است. نمیدانند هر رئیس جمهوری در این دوره همین رویه اعتدال و کنار آمدن با غرب را در پیش می گرفت. با همه اینها اما این چپ نسبت به منافع طبقاتی خود درست عمل کرده است. این چپ جناح چپ جنبش بورژوازی لیبرال ایران و در عین حال عاقلترین بخش این جنبش در این مقطع هم هست که به نیابت طبقه بورژوا مسئول کشاندن طبقه کارگر پشت دشمنان طبقاتی خویش است. اینها میدانند که زیر چکمه روسای جمهور این نظام سیاسی اقتصادی ذره ای حق برای کارگر و انسان زحمتکش در دستور کار نظام نیست. اما دوست دارند تبلیغ کنند که فضای بازی که قرار است گشوده شود، فرصتی به کارگر برای سازماندهی میدهد. فکر میکنند بورژوازی در کشوری با مشخصات سیاسی اقتصادی ایران قادر به تامین دموکراسی نوع غربی در کشور هست که آزادی احزاب و تشکل های کارگری را تامین کند. عاشقان رویاهای این دموکراسی اما قادر به تشخیص این نکته نیستند که بهترین دموکراسی خواهان بورژوایی در جهان به اعمال مستبدترین سیاست ها برای تامین کار ارزان و کارگر خاموش نیاز اقتصادی دارند. در غیر اینصورت چگونه ممکن است کارگر را بکار گرفت و مزدش را هم نداد؟ چگونه ممکن است لشکری بیکار تولید کرد و بیمه ای هم در کار نباشد؟ چگونه میشود ارزان ترین کار و بدترین شرایط کاری آفرید و به استبداد آهنین احتیاج نداشت؟

این ناتوانی در تشخیص سیاسی اما نه معرفتی بلکه در یک "ناتوانی" طبقاتی نهفته است؛ چپ و کمونیسم طبقه متوسطه قادر به تشخیص منافع کارگر نیست. سنت این نوع چپ در فضای روشنفکری ایران مدافع اتحاد کارگر با طبقه

➡

نخواهد شد !بازشدن فضای سیاسی به نفع طبقه کارگر درست مثل پرچم رنگ باخته،، سوسیال دموکراسی،، قرار است دفاع از روحانی و بیوستن به یکی از آلترناتیوهای مطرح بورژوایی را ،، محترم تر،، نشان بدهد.

واقعیت اما چیز دیگری است .بخشی از طبقات



متوسطه و از این طریق رفتن پشت جناح های بورژوازی است. تئوری های فضای فکری این چپ به همین دلیل نقش سم مار در میان محافل کارگران کمونیست دارد.

با اینهمه اما این چپ حق دارد به تامین یک فضای بازتر فرهنگی امیدوار باشد. میتواند امیدوار باشد که میشود اندر فواید جامعه مدنی مقاله نوشت و سراغ تاسیس انجمن و ان جی او رفت و روسری ها را هم کمی عقب کشید. ذره ای فضای بازتر فرهنگی و کم شدن فشار فرهنگ اسلامی زیر پای اعتراض این چپ را خالی و روپوش کمونیستی اش را دور میریزد. سرمستی انداختن رای در صندوق و دهن کجی به "کمونیست های ذهنی سرنگونی طلب"، ناشی از همین امید و تحقق همین آرزوست. چپ و کمونیست طبقه متوسطه به هر درجه ای که فضای فرهنگی مورد نیازش تامین شود، همراه کل جنبش خلاصی فرهنگی دو دستی به نظام می چسبد. این چپ قادر به سخن پردازی اندر فواید ضرورت عبور از "گفتمان سرنگونی" البته هست. واقعیت زندگی کارگر و زندگی در جامعه ای با این مشخصات اجازه ترنم ترانه عبور از "گفتمان سرنگونی" را به او نمیدهد. همین "ناتوانی" طبقه کارگر برای درک تئوری های این چپ، او را ناچار میکند برای رهایی از این جهنم فکر دیگری به حال خود کند. این را روشنفکر چپ طبقه متوسطه میدانند، به همین دلیل پروسه دوری از هر "ذهنی گرای" کمونیستی را زیر بیرق روحانی شروع کرده است.

جنگ با این توهم پراکنی مسموم کننده چپ نمایان، یک اولویت روشنفکران کمونیست طبقه کارگر، دانشجویان کمونیست و محافل روشن این طبقه است.

**دوم**

کمونیست ها و آینده های تاریک و روشن

اگر برای چپ و کمونیست طبقه متوسطه در داخل کشور، شروع کار روحانی میتواند دورانی طلایی تلقی شود، برای چپ و کمونیست این سنت در خارج کشور که سه دهه گذشته را به امید سرنگونی در هر تندبیچی سال به سال پشت سر گذاشته است، انتخاب روحانی میتواند شروع دوران تاریکی باشد. تمام جناح های بورژوازی ایران پشت روحانی صف کشیده اند. به اینها دول غربی و احزاب بی بی سی و صدای آمریکا را هم اضافه کنید. در چنین وضعی، برای چپی که تمام کمونیسمش سرنگونی طلبی اش است، روزهای بدی در راه است؛ امکان رفع تحریم و رابطه با آمریکا، امکان تحولات مهم برای انقلاب "سوسیالیستی" اینها را به صفر میرساند. کم شدن تهدیدات جنگی دیگر معلوم نیست چگونه به سرنگونی مورد علاقه اینها می انجامد. با همه اینها البته یک کار برای این چپ و این کمونیست باقی میماند؛ میتواند سرگرم کمپین علیه فشار فرهنگی و

سیاسی بماند، سرش را به مسائلی گرم کند، تحلیل های آبکی و دل خوش کنک دیروزش را زیر فرش کرده و تا فصل دیگری خود را به کوچه علی چپ بزند و پی کارش برود.

غیراز کمونیست های هوادار رژیم پنج و کمین کرده پشت فشار غرب به جمهوری اسلامی، کمونیسم متفاوت دیگری هم خوشبختانه موجود هست؛ کمونیسمی که در ابعاد اجتماعی توسط رهبران و سازماندهندگان کمونیست طبقه کارگر در محل نمایندگی میشود و جوهر حرکت و اعتراض شان به فصل و شرایط و تندبیچ و فرصت گره نخورده است. در بعد سیاسی و سازمانی هم نیرویی موجود هست که به جز قدرت سیاسی طبقاتی و آنچه که خود سازمان میدهد، امیدش را به چیز دیگری نبسته است. کمونیسمی که سازماندهی کمونیستی و ایجاد تغییر در جامعه را به حضور این و آن سگ و گرگ سیاسی گره نزده است. حزب حکمتیست از این جنس است. اگر وجود فضای تهدیدات جنگی بر جامعه و فشار تحریم اقتصادی بر زندگی مردم فرصتی طلایی برای کمونیسم بورژوایی بود تا سرنگونی و انقلاب خود را مژده دهد و حذف این دو فاکتور از فضای جامعه به آن ناامیدی میدهد، برای کارگر و کمونیسم این طبقه، برعکس، دوره دوره تعرض بیشتر برای ایجاد تغییر در زندگی و سازماندهی تحزب کمونیستی در مراکز مهم با نیروی بیشتری است.

**سوم**

پایان فصل "کنفرانس های دموکراسی" برای ایران رضا پهلوی و دایره اپوزیسیون اطراف او به همراهی ملی گراهای دیگر که امروزه تنها به عنوان جریانات ابزاری در دست غرب میتوانند ظاهر شوند، میتوانند تا اطلاع ثانوی تعطیلات شان را بگذرانند و از دور چگونگی شکل گیری رابطه جمهوری اسلامی را زیر نظر بگیرند. امروزه لایه های مختلف جمهوری اسلامی بیش از همیشه و بهتر از هر نیروی دیگری بورژوازی بزرگ ایران را نمایندگی میکنند. از این زاویه نیروهای بورژوایی خارج از دایره جناح های حکومتی فقط به عنوان اقمار دور جنبش بورژوازی لیبرال در حاکمیت به رهبری روحانی، میتوانند عمل کنند، یا به عنوان گروه فشار غرب به جمهوری اسلامی مورد استفاده ابزاری قرار گیرند. به همین دلیل، به عنوان نیروهای هیچکاره، در نقد و افشاگری کمونیست ها و طبقه کارگر جای ویژه ای نخواهند داشت. به زبان دیگر، رضا پهلوی و حواشی اش از طرف ما هم مرخصی شان موجه، قابل درک و بسیار هم به نفع است. جدا شدن بعضی از شخصیت های اصلی کنار مجاهدین از شورای ملی مقاومت شان در فضای همین ضرورت مرخص کردن چنین نیروهای سناریو سیاهی در دوران امروز از طرف غرب است. البته دوران دوران ایفای نقش آمریکا و غرب در دل جنبش های انقلابی به عنوان فاکتورهای ایجاد سناریوی سیاه یا مصادره اعتراض برحق مردم است. لذا هر زمان لازم دانستند، امثال رضا پهلوی و نیروهای مجاهدین را به عنوان عوامل گوش به فرمانی که قابل کرایه اند را وارد بازی خون پاشیدن به جامعه میکنند. تا آن زمان و برای احتیاط، اینها کماکان از بودجه پنتاگون و سیا سهمی هر چند کمتر از قبل را، احتمالا به عنوان سربازان رعایت حقوق بشر در ایران، دریافت خواهند کرد.

**چهارم**

کثافات "حقوق بشری" در "دنیای آزاد" و قضیه سرگردانی ادوارد اسنودن
ادوارد اسنودن، همکار شبکه عظیم جاسوسی و کسب اطلاعات "اژانس امنیت ملی" آمریکا، بعداز دوره ای سرگردانی در فرودگاه مسکو بالاخره

اقامت موقت در روسیه گرفت. دولت امریکا تمام متحدین غربی خود را برای دستگیری وی بسیج کرده است. به همین دلیل خون در رگ های حقوق بشری دول "دنیای آزاد و دموکراتیک جهان" جملگی منجمد شده است. اتهام ادوارد افشاگری از شبکه جاسوسی امریکااست. کار ایشان فشار به امریکا برای پرهیز از جاسوسی و ناامن کردن زندگی شهروندان جهان است. مهمتر از این اما، این واقعه چهره واقعی تر رهبر "دنیای آزاد" و دنیای دموکراسی و حقوق بشر را به جهانیان در غرب نشان میدهد. میگویم غرب و نه جهان، چون امریکا خارج از مرزهای غرب به اندازه شایسته خود منفور و از این نظر، نزد افکار عمومی انسان ستمدیده در جهان شرق، افشاگری لازم ندارد. خارج از غرب که به قدرت مدیای مهندس افکار عمومی طبق نیاز طبقه حاکمه و بر زمینه سطحی از رفاهیات(البته امروزه بشدت کم) قادر به فروش مفاهیم "دنیای آزاد" و "دموکراسی" و "حقوق بشر" به عنوان ارزش های معتبر غربی به شهروندان جامعه شده اند، در دنیای بیرون غرب، تقریبا هر آدمی با عقل متوسط شاهد هم پیمانی هارترین نیروهای شرق و دول مستبد با اینها و استفاده ابزاری از این مقولات عوام فریبانه اند. حقوق بشر امروز بیش از همیشه مقوله ای از نوع ابزار جنگی علیه مخالفین و دول سرکش و یاغی از غرب و در خدمت اهداف سیاسی دول دموکرات سرمایه در جهان است. استفاده ابزاری و سیاسی و بی ارزشی "حقوق بشر" در رخسار سرگردان ادوارد اسنودن را امروز هر کسی میتواند ببیند. بی ارزشی و بی اعتباری و مسخره بودن "حقوق بشر" نزد دولت های "دنیای آزاد" را کسی قادر به افشاگری بهتر از این نمی شد، که خودشان به دست خود کردند. بیخود نیست که سازمان های حقوق بشری نزد کمونیست ها چهره متفاوتی از سازمان های دست ساز غرب برای دخالت را ندارند و ادعاهای حقوق بشری اینها چندان آور و برخوردارشان به حقوق انسان به دور از کمترین معیارهای انسانی در این دوره، برای کمونیست ها پدیده ای آشناست. یکی در فیس بوک نوشته بود "تفو بر این دنیا، تفو!". دیگری در پاسخ، به درست، نوشته بود "تفو بر حقوق بشرشان، تفو!

**پنجم**

نقش ناسیونالیسم کرد در سوریه و شرمساری برادران ایرانی اش!

ناسیونالیسم کرد ایرانی روزهای اول معامله ناسیونالیست های کرد سوری را در نظر داشت جشن بگیرد از این رو که شنیده بود رفتن برادرانش به قدرت، با اتکا به جنگ علیه دولت سوریه میسر شده است. وقتی شنیدند که نه جنگ بلکه معامله ای این امر را ممکن کرده است، سرشان را پائین انداختند و سکوت کردند. ناسیونالیست های کرد سوری در متن سناریوی سیاه این کشور یک نقش سفید ایفا کرده و به جای پذیرش مزدوری غرب و امریکا برای ویرانی جامعه شان، به نفع خود دیدند این وسط کار دیگری کرده و نقش سومی ایفا کنند. شاید چگونگی ایفای نقش این چینی در جریان ویرانگری زیرساخت و زندگی اجتماعی، فقط در شرایط استثنایی سناروی سیاه ممکن گردد. در غیر اینصورت ناسیونالیسم کرد هیچ نقطه سفیدی در کارنامه ندارد. برای این نقش ناسیونالیست های کرد سوری باید به آنها دست مریزاد گفت. به برادران ایرانی اینها اما برای نقشی که هر دوره ای حاضر به ایفا در نقش مردان امریکا هستند، باید چیز دیگری گفت. این دومی شغل واقعی اینها به مثابه ناسیونالیست است. اولی به یمن موازی بودن منافع جامعه با منافع ناسیونالیسم کرد در محل ممکن شده و به ماهیت اصلی این رگه از جنبش های سیاسی در این دوره بربط است.

هم تلاشی جدید نیست .بورژوازی بدون تحمیق با صدای بلند اعلام کرد.

روزانه طبقه ما امکان حاکمیت نخواهد داشت .

امروز متأسفانه این دسته از کمونیست های ،،سوسیال دموکرات،، شده به لشکر تحمیق طبقه ما پیوسته اند .این واقعیتی است که باید هر جا که پرچم رنگ باخته سوسیال دموکراسی را بلند کردند



**کمونیست:** کنفرانس تشکیلات خارج حزب پایان یافت، اطلاعیه پایانی کنفرانس به موضوعاتی از گزارش تا اولویتهای تشکیلات خارج میپردازد، اولین سوال این است که ارزیابی کنفرانس از فعالیت حزب در خارج چه بود؟

**خالد حاج محمدی:** گزارش فعالیت یکساله تشکیلات خارج توسط من به کنفرانس ارائه شد. اعضا حزب و شرکت کنندگان عموما هم گزارش را کامل و همه جانبه دانستند و هم ارزیابی مثبتی از این دوره کار داشتند. همزمان به موانع و کمبودهای کار این دوره اشاره کردند. در این زمینه و در جواب به سوالتان به چند نکته میپردازم.

دوره گذشته تشکیلات خارج تلاش کرد به عنوان بخشی از حزب، در خارج کشور نماینده خط سیاسی متمایزی باشد که حزب حکمتیست نمایندگی میکرد. این تمایز را به خوبی در سیاست حزب نسبت به تحولات دنیای امروز، چه در سطح بین المللی مانند تحولات سوریه و دخالتهای امپریالیستی در این کشور، انقلاب مصر و تلاش برای به خانه فرستادن مردم با دخالت ارتش این کشور به عنوان نیروی ضد انقلابی و... دید. همزمان و تا جایی که به جامعه ایران برگردد، تحریمهای اقتصادی علیه ایران، در حقیقت تحمیل یک فلاکت کامل اقتصادی به طبقه کارگر و بخش محروم جامعه است. راه حلهای ارتجاعی در مقابل آینده ایران و امید بستن بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی به راه حلهای دولتهای غربی گوشه ای دیگر از این مسائل است. و نهایتا پیوستن بخش زیادی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی به راه حلهای جناحهای سرمایه در ایران و امید بستن آنها به انتخاب روحانی بخشی از دیگر از مسائل مهم این دوره است که حزب حکمتیست سیاست متفاوتی را داشته است. تلاش حزب ما به عنوان بخشی از کمونیستهای طبقه کارگر برای حفظ استقلال طبقاتی این طبقه و تشکیل صفی مستقل با آلترناتیو طبقاتی خود در مقابل کل صف بورژوایی مورد اشاره، دادن یک افق رادیکال و کارگری کمونیستی به طبقه کارگر و کل جامعه و تلاش برای ایجاد صفی متحد از رهبران طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه جهتی است که حزب ما داشته است.

تشکیلات خارج ما تلاش کرد این جهت را در حیطه فعالیت خود نمایندگی کند. در این زمینه تلاشهای ارزشمندی در یکسال گذشته صورت گرفت. این را میتوان در همبستگی ما با کارگران معادن افریقای جنوبی، دفاع ما از تحرکات طبقه کارگر در کشورهای مختلف، مخالفت جدی ما با هر نوع راه حل امپریالیستی در کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران و... دید.

در این زمینه کنفرانس تاکید بر نقشی عملی تر، فراتر رفتن از اعلام موضع و پراتیکی متفاوت کرد. برای مثال امروز دول غربی و در راس آن دولت آمریکا با تحریمهای اقتصادی خود به نام مبارزه با جمهوری اسلامی کمر طبقه کارگر ایران را شکسته است، همزمان این دولت با دخالتگری امپریالیستی خود عامل اصلی در تحمیل سناریویی

## کنفرانس تشکیلات خارج

## حزب حکمتیست

**مصاحبه با خالد حاج محمدی**

سیاه به لیبی و سوریه و کشتار و آوارگی و تحمیل فقر و استیصال به میلیونها انسان در این کشورها بوده است. و امروز در تلاش است تحولات انقلابی در مصر را نیز به همین جهت سوق دهد. کنفراس تاکید داشت که تیلور سیاست اصولی ما در پراتیک روزمره تشکیلات خارج ضعیف است. دخالتگری ما در افشای نقش ضدانقلابی و جنایتکارانه دولتهای امپریالیستی و همزمان دخالت و صف بستن ما در مقابل کل جناحهای جمهوری اسلامی و کل اپوزیسیون بورژوایی ایران ناکافی و ضعیف بوده است. در عین حال کنفرانس توقع کار خارق العاده و خارج از توانی از تشکیلات خارج نداشت و موانع را بدست به رسمیت میشناخت. به فضای راست و پرو غرب یا پرو جمهوری اسلامی اپوزیسیون ایران و موانعی که این فضا برای یک تشکیلات کمونیستی که تنها صدای رادیکال و کارگری است ایجاد میکند، آگاه بود. با این وصف تشکیلات خارج کشور به عنوان بخشی از کل تلاش عمومی حزب حکمتیست، میتوانست هر جا حضور میداشت با اعتماد به نفس، با جسارت و با هوشیاری و دخالتگری خود نقش دیگری ایفا کند.

علاوه بر این کنفرانس بر ضرورت فائق آمدن به یک ضعف همیشگی جنبش ما در داشتن یک سازمان قوی و منضبط، بر وصل شدن و مرتبط بودن هرچه بیشتر تشکیلاتهای محلی با محیط پیرامونی خود و ایفای نقشی دخالتگر و موثر تاکید داشت.

**کمونیست:** در بحث اولویتها تا جایی که به اطلاعیه پایانی کنفرانس بر گردد و همزمان در توضیحاتی که دادید بر نکاتی تاکید کرده اید. از نظر شما تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست باید به کدام سمت برود، یا اولویتهای این دوره این تشکیلات چه باید باشد؟

**خالد حاج محمدی:** در مورد اولویتهای تشکیلات خارج قاعدتا کمیته خارج باید در اولین فرصت نقشه کار خود را بریزد و بر آن اساس کل تشکیلات خارج را حول آن متحد کند و کارش را شروع کند. اولین کار ما سرو سامان دادن به خود تشکیلات است. خصلت کمونیستها تاریخا داشتن سازمان بوده است. بدون این کار، همه نقشه های ما روی کاغذ میماند. کل اعضا و کادرهای حزب در خارج کشور باید در سازمان حزب در خارج جمع شوند و هیچ تک عضوی بی ارتباط و بی سازمان نماند.

اما در این زمینه، تا جایی که به جهت عمومی کنفرانس برگردد و نکاتی که من فکر میکنم مهم است، به چند نکته اشاره خواهم کرد. ما محتاج سازمانی منظم، با نقشه روشن و دخالتگر هستیم. این امر یک کار سیاسی و همزمان سازمانی جدی ما است. نقشه فعالیت ما بدون ایجاد سازمانی حزبی و جدی و دخالتگر که هر کس و هر تشکیلات کشوری و شهری کار وظیفه خود و نقشه کار خود را بداند، قابل اجرا نیست. در این زمینه قبل از هر کمیته و جمعی خود کمیته خارج باید الگوی این امر باشد.

علاوه بر این تا جایی که به جامعه ایران برگردد، یک مبارز جدی و رادیکال علیه جمهوری اسلامی، علیه گرد و غباری که به نام تعدیل در جمهوری اسلامی راه افتاده است، علیه تلاشی ضدانقلابی و ضدکارگری که برای ناموجه کردن و غیر ممکن قلمداد کردن دخالت از پایین و خصوصا دخالت طبقه کارگر و کمونیستها در جریان است، یک امر جدی ما است. تشکیلات خارج کشور به سهم خود باید این امر را در حیطه کار و فعالیت خود نمایندگی کند. اکنون کوهی از تبلیغات ضد انقلابی برای دور کردن طبقه کارگر

از دخالت در سیاست با صف مستقل خود و از انقلاب و تلاش برای امید بستن آن به راه حلهای بورژوایی، روزانه از جانب رسانه های امپریالیستی، دولت جمهوری اسلامی و صفی وسیع از نظریه پردازان بورژوا و اپوزیسیون جمهوری اسلامی در جریان است. تبلیغات این دوره و تلاش برای تبدیل طبقه کارگر و نسل جوان و زن معترض در جامعه به دنبالچه جناحی از سرمایه که در انتخابات این دوره روحانی را جلو انداخت، بسیار وسیع و سنگین بود و هنوز ادامه دارد. توجه داشته باشید که علاوه بر جناحهای سرمایه در پوزیسیون و اپوزیسیون، بخشهای وسیعی از معترضین به جمهوری اسلامی با تعدیلی در استبداد حاکم، با کاستن از دامنه اختناق و باز شدن فضای فرهنگی و... به آرزوی خود میرسند، چیزی که در این دوره بخشا شاهد آن بودیم. علاوه بر اینکه چنین امیدی توهم کامل است و نیاز سرمایه با باز شدن فضای فرهنگی، با کاستن اختناق و استبداد در تناقض است، اما با فرض ایجاد چنین ناممکنی، طبقه کارگر ایران هنوز باید به عنوان تولید کننده، نیروی کار خود را به ارزان بفروشد و خود صاحب چیزی نباشد. وجود استبداد در ایران نیاز وجودی سرمایه و فصل مشترک کل جنبشهای بورژوایی و احزاب راست و چپ آن از حاکم تا اپوزیسیون است.

لذا اگر برای روشنفکر بورژوا که خواهان کاهش محدودیتهایی در زندگی خود است، خواهان کاستن دخالت مذهب و فشار فرهنگی است، باز شدن فضای فرهنگی که اشاره رفت، پایان کارش است، برای میلیونها کارگر ایجاد بهبودی در زندگی اقتصادی و بالا رفتن سهم این طبقه از تولیدات خود، نیاز فوری است. انقلاب کارگری با انقلاب، انقلابیون نیم بند بورژوا و خرده بورژوا زمین تا آسمان تفاوت دارد.

تا جایی که به خارج کشور بر گردد تلاش وسیعی در جریان است که فضای خارج کشور را در همین جهت و به کمک رسانه های امپریالیستی و دست راستی، با اتکا به صفی از روشنفکران راست، رهبران و فعالین جنبش سبز، شاعر و نویسنده و سیاستمدار پرو غرب و قدیم چپ و امروز لیبرال، مهندسی کنند. تلاش میشود این نسل را بر دوش اپوزیسیون بورژوا و رسانه های غربی از جمله بی بی سی، به عنوان نماینده کارگر و زن و جوان در جامعه ایران به جهانیان بقبولانند و بر فضای سیاست در خود ایران هم تاثیر بگذارند.

تلاش برای مبارزه در مقابل این جهت و زدودن فضای غبار آلودی که علیه طبقه کارگر و انقلاب کارگری و هر نوع تحول انقلابی ایجاد شده است، وظیفه جدی ماست. تشکیلات خارج کشور باید در عرصه فعالیت خود این انقلابیگری را نمایندگی کند و به عنوان بخشی از یک جنبش بزرگ طبقاتی، به عنوان بخشی از کل حزب قدمهای جدی در این راه بردارد، مرعوب نشود، افق خود را گم نکند و بر اساس افق انقلاب کارگری قدم بردارد و بخشی جداناپذیر از جنبش خود باشد که حزب حکمتیست پرچمدار آن است. این مهم در عرصه های اصلی مبارزه میدان وسیعی از کار و فعالیت روی میز ما و هر کمونیستی گذاشته است که باید پیش برد.

مسئله بعدی مبارزه جدی با میلیتاریسم غرب و دخالتهای امپریالیستی است که در جواب سوال اولتان به آن اشاره کردم. تشکیلات خارج کشور ما باید با سرسختی و استوار علیه میلیتاریسم عنان گسیخته این دول، در کنار طبقه کارگر در کشورهای دیگر و صف برابری طلبان بایستد و با این تداعی شود.

همزمان و در همین راستا ما مخالف هر نوع تحریم اقتصادی بوده و هستیم. تحریمهای اقتصادی را به عنوان جنگ جنایتکارانه اعلام نشده علیه طبقه کارگر ایران و همه زحمتکشان این جامعه میدانیم. اعلام کرده ایم که اولین قربانیان تحریمها طبقه کارگر ایران است. همین را باید نمایندگی کرد.

**کمونیست:** شما به مسائل بزرگ و مهمی اشاره

کردید. آیا واقعا این وظایف از عهده تشکیلات خارج حزب حکمتیست ساخته است؟ آیا تضمینی اجرایی برای پیشبرد چنین جهتی موجود است؟

**خالد حاج محمدی:** ابتدا اشاره کنم که این راه سختی است. بخشی از مسئله در گرو نقش رهبری حزب در ابعاد سراسری است. تشکیلات خارج ما در دنیای واقعی بخشی کوچک از کل حزب است و اساس نیروی کادرهای حزب در ایران است. نگاه به حزب حکمتیست از زاویه تشکیلات خارج آن نه واقعی است و نه درست. حزب حکمتیست قبل از هر چیز یک خط است. این حزب تاریخا با سیاستهایی در جامعه شناخته شده است. تضمین داشتن یک خط مارکسیستی در سیاست ایران، یک جهت انتقادی و انقلابی به نسبت کل سنت فعالیت سیاسی تاریخ چپ ایران، و نمایندگی کردن کمونیسم پراتک مارکس، لنین و حکمت در جامعه، و نمایندگی خط تاکنونی این حزب که در حیات این حزب با کورش مدرسی در جامعه شناخته شده است، قبل از هر تشکیلاتی بر دوش کمیته مرکزی حزب است.

نکته بعدی اینکه من عمیقا فکر میکنم این جهت برای حزب و همزمان این وظایف برای تشکیلات خارج ما ذهنی نیست. این تنها راه است. حزب حکمتیست باید به جنبش خود وصل شود و جنبش اعتراضی طبقه کارگر به سرمایه را نمایندگی کند. تشکیلات خارج کشور حزب باید همین راه را برود، غیر از این هر کاری بکند، عملا و پراتیکا راه دیگری رفته است. ضمنا خود طرح این توقعات در کنفرانس خارج نشان از ظرفیت و توان این تشکیلات دارد. در ثانی امروز بیش از هر زمانی داخل و خارج به هم وصل است. شکل دادن به یک جنبش رادیکال و کمونیستی قوی در خارج میتواند اعتماد به نفس این جنبش و طبقه کارگر در داخل را بالا ببرد، همانطور که رشد جنبش رادیکال و چپ در ایران فضای خارج کشور را تغییر میدهد و رادیکال میکند. میتوان و باید در افکار عمومی و بویژه در طبقه کارگر در خارج کشور تصویری واقعی از صفتندی های سیاسی و طبقاتی در ایران بدست بدهد و متحدین جدی طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را پیدا و تقویت کرد. همان کاری که بورژوازی برای خود و طبقه اش میکند.

تضمین چنین پراتیکی صف کادری این تشکیلات و کمیته های حزبی است. اگر کمیته های حزبی ما در خارج و در راس آن کمیته خارج کشور بر این جهت ساق باشد، اگر این کمیته به عنوان کمیته ای کمونیستی کار کند، میتواند این افق و این پراتیک را نمایندگی کند. امروز برای من حجم کار، میزان فداکاری، میزان انرژی گذاشتن و تلاش کردن، چیزی که همیشه اعضا و کادرهای حزب ما داشته اند و مایه گذاشته اند، اصل نیست. اینها ضروری و با ارزش هستند، اما قبل از هر چیز یک پراتیک دیگر بر اساس یک افق شفاف مارکسیستی است که تضمین درست رفتن ما است. تشکیلات خارج کشور باید به روشنی پراتیکی را نمایندگی کند که به افق کمونیستی آن مربوط است و ترجمه عملی آن افق است.

و آخرین نکته ام این است که ما در این راه تنها نیستیم. کمونیسم در جامعه ایران معتبر است. هزاران کارگر کمونیست، زن و جوان کمونیست، در آن جامعه فعالیت دارند و با هر درجه دوری و نزدیکی از هم، یک افق را پیش میبریم. حزب ما و تشکیلات خارج این حزب هم بخشی از این تلاش است. کمونیسم یک جنبش بزرگ و قدرتمند طبقاتی است. مشکلات عدیده ای در مقابل کل جنبش ماست و ما به آن واقف هستیم. میخوام بگویم که اگر حزب حکمتیست و به همین اعتبار تشکیلات خارج آن، خود را به عنوان بخشی از یک جنبش بزرگ اجتماعی نبیند، آنوقت خیلی نخیف و ضعیف خود را در دنیای سیاه امروز تنها میبیند. فضای اپوزیسیون ایران بیان فضای این اپوزیسیون است که بشدت راست است و این فضا مطلقا فضای جامعه ایران نیست.

## گزارشی از اردوی تابستانی در گوتنبرگ سوئد



کنار دریاچه میرفتند و به شنا ، بازی و تفریحات مورد علاقه خود مشغول میشدند.

در حاشیه اردو جمعهای مختلف از اعضا حزب تا مهمانان و شرکت کنندگان در جمعهای بزرگ و کوچک به بحث و صحبت در مورد مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی میپرداختند. در این چند روز تشکیلات خارج کشور کنفرانس سالانه خود را با شرکت اعضا و تعدادی از دوستداران حزب برگزار کرد که گزارش آن از طرف کمیته خارج کشور به اطلاع عموم رسید. همچنین جلسه گفت و شنودی با علاقمندان بر سر مسائل مختلف سیاسی، سیاستهای حزب حکمتیست و سوالات مختلف شرکت کنندگان برگزار شد که با استقبال خوب روبرو شد. در این نشست از طرف کمیته مرکزی حزب حکمتیست رفقا ثریا شهابی و خالد حاج محمدی ضمن جواب به سوالات شرکت کنندگان بر سر مسائل سیاسی مطرح در نشست اظهار نظر کردند.

شب ها شرکت کنندگان با مدیریت تیم موزیک و مسئول دی جی به رقص و پای کوبی و شادی می پرداختند که امکاناتی چون دی جی و موزیک شاد و نوشیدنیهای مختلف و سالن رقص و غیره به عهده تیم تفریحات و موزیک بود و شبهایی بسیار خاطره انگیز و شادی را فراهم آوردند. در شب آخر اردو رفیق حسین مرادی مسئول اردو از کمیته گوتنبرگ حزب حکمتیست توضحات پایانی و تحویل کمپین را برای مهمان تشریح نمود و از همه شرکت کنندگان تشکر و قدردانی کرد. بدنبال آسو فتوحی از طرف تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست از همه مهمانان برای احساس مسئولیت و صمیمیتشان تشکر و قدردانی نمود و همچنین از طرف همه شرکت کنندگان دسته گلی را به رفیق حسین مرادی به عنوان مسئول اردو تقدیم نمود و از رفقای مسئول برنامه ها و اکیپ ها مختلف نیز تشکر و قدردانی نمود و به همگی مهمانان شادباش گفت.

اردو بعد ازپنج شب و روز و با پشت سر گذراندن روزها و شبهای خوش در فضائی بسیار صمیمانه پایان یافت و همگی به امید دیداری مجدد در چنین فضای صمیمانه ای اردو را ترک کردند.

#### خانه مردم حزب حکمتیست – گوتنبرگ ژوئیه ۲۰۱۳

اردوی تابستانی تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست که به دعوت خانه مردم گوتنبرگ سوئد سازمان داده شده بود بعد از پنج روز مسرت بخش (دهم تا پانزدهم ژوئیه) پایان یافت.

در این اردو بیش از هفتاد نفر از کشورهای مختلف از جمله سوئد، کانادا، انگلیس، آلمان، سوئیس، دانمارک، نروژ و دیگر کشورهای اروپایی شرکت داشتند. هوای آفتابی و گرم و منحصر به فرد آن چند روز به همراه فضای دوستانه و بسیار صمیمانه شرکت کنندگان، لحظاتی به یاد ماندنی را خلق نمود .

در اولین روز اردو بعد از اسکان مهمانان، حسین مرادی و بختیار پیرخضری از مسئولین اردو با خوشامدگویی از همه رفقا و مهمانان، اطلاعاتی در خصوص اردو، امکانات و برنامه ها و تقسیم کارها و... را به اطلاع شرکت کنندگان در اردو رساندند. مهمانانی نیز که برای اولین بار به اردو آمده بودند مورد استقبال گرم مسئولین و اعضای حزب قرار گرفتند.

در این چند روز به یاد ماندنی تفریحاتی چون، والیبال، فوتبال، قایق سواری، شنا، سونا و در طول روز با طبیعتی مسحور کننده و ساحل شنی، خستگی را از تن همه در میکرد. شب ها شرکت کنندگان با مدیریت تیم موزیک و مسئول دی جی به رقص و پای کوبی و شادی می پرداختند . امکاناتی چون دی جی و موزیک شاد و نوشیدنیهای مختلف و سالن رقص و غیره به عهده تیم تفریحات و موزیک بود که شبهایی بسیار خاطره انگیز و شادی را فراهم آوردند. بعد از موزیک و رقص در فضای کناری خوابگاهها مسئولین تفریحات و انتظامات شبانه با برپا کردن آتش و گرد آن نشستن و ترانه خواندن، جک گفتن، گپ زدن و ... فضا را شادتر و صمیمانه تر می نمودند که بخشی از مهمانان بعضا تا سپیده دم آتش را رها نمی کردند و کنار آن می نشستند. کودکان در این چند روز به کمک اکیپ قایقرانی و والدین خود هر روز ساعتی را مشغول قایق سواری، شنا و حمام آفتاب بودند. آنها با همکاری اکیب تفریحات کودکان به بازی و دارت و نقشه یابی در مسیرهای تپه ای و ساحلی و جنگلی و به بازی های کودکانه خود مشغول بودند که اغلب بزرگتر ها را نیز به مسابقه می کشاندند و بعد هم که به سرف نوشیدنی و تنقلات مخصوص خود می پرداختند. همزمان برنامه‌های تفریحی دیگری مانند مسابقه تیراندازی، رقص در فضایی شاد با موزیکهای مناسب ویژه کودکان و پخت کیک و نوشیدنی و دیگر تفریحات تدارک دیده شده بود می پرداختند.

هر روز بعد از صرف صبحانه شرکت کنندگان به

### به: اعضا و کادرهای حزب

از: کمیته مرکزی

تاریخ: ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۳

موضوع: شروع به کار رادیو هرروزه حزب، رادیو نینا

رفقای عزیز

با درود

از طرف کمیته مرکزی حزب به اطلاعاتان میرسانم که رادیو هرروزه حزب نینا، از امروز برنامه های آزمایشی خود را آغاز کرده است و بزودی طی هفته آینده برنامه های روتین خود را نیز آغاز خواهد کرد.

راه اندازی برنامه هرروزه رادیویی نیم ساعته حزب، به منظور در دسترس قرار دادن حزب به طور هر روزه و مستقیم، صورت میگیرد. ما انتظار داریم که این امکان بتواند حزب حکمتیست را بیش از پیش در دسترس پیشروان طبقه کارگر، کمونیست ها، جوانان و زنان آزادیخواه و برابری طلب، قرار دهد.

پروژه راه اندازی رادیو نینا، یکی از پروژه های کمیته مرکزی بود که به همت همه رفقایى که به حزب از نظر مالی و تدارکاتی و سیاسی برای راه اندازی این پروژه کمک کردند، صورت گرفته است. و بی تردید موفقیت این پروژه بیش از همه در گرو فعالیت همگی ما در سطوح مختلف است.

با آغاز به کار رادیو نینا، برنامه های هفتگی تلویزیون پرتو تعطیل میشود و ما تلاش میکنیم که حضور تصویری خود را از طریق راههای دیگر در دنیای مجازی، ممکن کنیم.

همراه این نامه آفیش تبلیغی رادیو نینا را برای تان میفرستم .معرفی رادیو نینا و کمک به رساندن صدای این رسانه به گوش تعداد هرچه بیشتری از فعالین کمونیست، پیشروان طبقه کارگر و زنان و جوانان آزادیخواه و برابر طلب وظیفه همگی ما و بخصوص رفقایى است که در تماس مستقیم و روزمره با مردم هستند.

با آرزوی موفقیت رادیو نینا

لطفا رادیو نینا را به همگان معرفی کنید و با آن همکاری کنید.

با درود

ثریا شهابی

دبیر کمیته مرکزی

## کنفرانس تشکیلات

## خارج حزب حکمتیست

## بر گزار شد!

کنفرانس سالانه تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست، روز جمعه ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۳ برابر با ۲۱ تیر ۱۳۹۲ با شرکت اکثریت اعضا این تشکیلات برگزار شد.

کنفرانس با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم شروع شد.

**دستورات کنفرانس عبارت بودند از:**

۱-**گزارش**

۲-**اولویتهای تشکیلات خارج**

۳- **انتخابات**

گزارش سالانه تشکیلات خارج کشور حزب توسط خالد حاج محمدی به کنفرانس ارائه شد. در این بخش دبیر کمیته خارج به جنبه های مختلف فعالیتهای تشکیلات خارج، به اقداماتی که در این دوره در جواب به اولویتهای کنفرانس سال گذشته پیش رفته بود، و همچنین به موانع و مشکلات، کاستیها و کمبودهای فعالیت تشکیلات خارج اشاره کرد. بدنبال اعضا و کادرهای شرکت کننده در کنفرانس به جنبه های مختلف کار حزب در خارج کشور پرداختند. حاضرین ضمن تائید گزارش کمیته خارج، به جنبه های مهم کار تشکیلات خارج و شرایط و اوضاعی که این تشکیلات در آن کار کرده بود، و همچنین به مسائل اساسی این

## سوریه و حزب کمونیست کارگری

## کدام تغییر کرده اند!

**خالد حاج محمدی**

خلد حاج محمدی در جریان تظاهرات ۲۰۱۳ در سوریه

مدتی است شاهد مواضعی"جدید" از حزب کمونیست کارگری در مورد سوریه هستیم. "انقلاب در سوریه و پیشرویهای تاریخساز آن" و شعارهای "بعد از سوریه نوبت ایران است" و "بعد از اسد نوبت خامنه ای است"، ناگهان به ابراز نگرانی از کشتار مردم در سوریه ، تغییر یافته است.

اخیرا و بدنبال حمله جریانات مسلح اپوزیسیون اسد به چند روستا در کردستان سوریه و کشتن ۷۰ نفر از مردم بیگناه، و به اسارت گرفتن ۳۵۰ نفر و همزمان سر بریدن ۲۰ جوان در یک روستا، حزب کمونیست کارگری طی اطلاعیه در ۳ اوت ۲۰۱۳ این قتل عام را به نام "جنایت علیه بشریت" محکوم کرده است.
نوشته اند:

*"طبق فتوای رسمی این جریانات، اموال مردم کرد زبان و زنان کرد زبان به عنوان غنائم جنگی حلال اعلام شده است. بهانه این جنایات که ابعاد روزافزونی می‌یابد همگامی و همکاری و معاملات احزاب ناسیونالیست کرد با رژیم جنایتکار اسد است".*

همزمان در اواخر ژوئیه ۲۰۱۳ ، کاظم نیکخواه رئیس دفتر سیاسی این حزب، در مطلبی زیر عنوان "بشریت باید به کمک مردم سوریه بشتابد"، نوشته است: "*در برابر چشمان همه ما یک جنایت گسترده، یک نسل کشی، یک قتل عام فجیع و بیرحمانه به گستره یک کشور در جریان است".*

البته کاظم نیکخواه هنوز منکر جنایت از جانب دو جبهه از ارتجاع امپریالیستی است، و هنوز معتقد است که :

*" در سوریه این اساسا حکومت اسد و حکومت اسلامی ایران و حزب الله لبنان اند که دست به کشتار مردم میزنند. جنایتها اساسا از جانب اینها دارد صورت میگیرد".*
( از مقاله ژوئیه ۲۰۱۳)

جنایت علیه بشریت و فتوا دادن و حلال اعلام کردن اموال و داریی مخالفان جبهه "انقلاب" آمریکا و متحدین رسمی و غیر رسمی آنها، از بدو تشکیل "ارتش آزاد سوریه" در جریان است. کشتار مردم بیگناه، مصادره اموال آنها، سر بریدن و قطعه قطعه کردن اجساد آنها، بیرون آوردن قلب و آنها و خوردن آن، فیلم گرفتن از آن و در معرض دید عموم قرار دادن، تجاوز به دختران و زنان، راه انداختن بازار فروش دختران جوان و نوجوان سوریه ای به سرمایه داران دول عربی و...، تنها بخش کوچکی از کارنامه جبهه غرب به نام انقلاب و مبارزه با دیکتاتوری اسد است. این حقایق که زمختی آن باعث شد سازماندهنگان همین جنایات جنگی، از جمله پنتاگون و کل دول غربی و سازمان ملل آنها نیز اظهار نگرانی کنند. این ها، ظاهرا هنوز چرت حزب کمونیست کارگری را پاره نکرده است. این حزب در کل این پروسه بر اسب انقلاب پرو ناتویی خود در ایران و با شعار "بعد از سوریه نوبت ایران است"، میتازید و منکر جنایت توسط جبهه مخالفین اسد که ریاکارانه به آن نام جبهه "انقلاب" گذاشته اند، در سوریه و بیشتر در لیبی، میشد.

کاظم نیکخواه یک سال قبل و در دل کشتار مردم سوریه توسط دو جبهه ارتجاع، در نوشته ای تحت عنوان "انقلاب و نه جنگ دستجات مسلح" در خرداد ۱۳۹۱ و زمانی که کوفی عنان طرح آتش

کوفی عنان در جریان تظاهرات ۲۰۱۳ در سوریه

کوفی عنان در جریان تظاهرات ۲۰۱۳ در سوریه

بس دوجانبه را آورده بود، نه تنها جنگ دستجات مسلح را پروپاگاند میخواند و تیتز نوشته خود را با همین مضمون آرایش میداد، بلکه مینوشت:"*حتی در تبعیت از خواست دولتهای چین و روسیه، اخیرا هروقت بحث از جنایات دولت سوریه میشود، به نحوی به مخالفین نیز جنایاتی منتسب میگردد و به آنها هشدار داده میشود".*

کاظم نیکخواه که مخالف آتش بس بود، همانجا میگوید:

*"گویی یک جنگ کلاسیک میان دو ارتش در جریان است و نه تعرض نظامی به مردمی که آزادی و عدالت میخواهند".*

و امروز آقای نیکخواه به ما میگوید طبق آمار سازمان ملل "*طی دو سال و نیم گذشته تاکنون هرماده بطور متوسط ۵۰۰۰ نفر کشته شده اند".*

باید از این حزب و رئیس دفتر سیاسی آن پرسید که آیا طرح آتش بس کوفی عنان، به حال مردم ستمدیده سوریه هزار برابر از کوبیدن شما بر طبل "انقلاب" ناتویی بهتر نبود؟ آیا شرافت انسانی کوفی عنان بورژوا، بر بی مسئولیتی مالیخولیایی کسانی که فقط نام کمونیسم و طبقه کارگر را با این سیاست ها خراب میکنند، برتری ندارد؟

نیکخواه نه تنها جنایات دو جانبه از طرف دولت بشار اسد و اپوزیسیون متحد در ارتش آزاد را برسمیت نمیشناخت و آنرا پروپاگاند میدانست، بعلاوه دخالت دولتهای متحد امریکا از جمله ترکیه را که یک پای جدی در این ماجرا بود و هنوز هم هست، را منکر میشد. در همان مقاله نیکخواه بنام ""انقلاب و نه جنگ دستجات مسلح"، آمده است که:

*" اما این تصویر برخی رسانه ها که گویا دخالت دولتهایی نظیر ترکیه و دولتهای دیگر و رقابت قبایل و مذاهب و سازمان دادن نیروهای مسلح در سوریه باعث ادامه بحران سیاسی در سوریه شده است، با واقعیت خوانایی ندارد".*

همچنانکه دیدیم رهبران این حزب کشتار مردم توسط اپوزیسیون را منکر میشدند! جنگ در سوریه را جنگ میان دولت اسد، جمهوری اسلامی و حزب الله، با جبهه انقلاب و مردم انقلابی میدانستند! دخالت دولتهای متحد غرب چون ترکیه را منکر میشدند! و درست مثل رسانه های غربی این بخش از حقایق را قلم میگرفتند! زیرا که "بعد از اسد نوبت ایران بود".

اما حزب کمونیست کارگری عوض نشده است، حزب کمونیست کارگری سیاستش همان است که بود. آنچه عوض شده است، موقعیت غرب در سوریه و تغییراتی است که در سیاست آمریکا در مورد ایران و سوریه صورت گرفته است. تغییراتی که بر اساس توازن قوای امروز میان این دول شکل گرفته است. این حقایق است که حزب کمونیست کارگری را "واقع بین" کرده است و از دول غربی ناامید!

در سوریه اوضاع بر وفق مراد پنتاگون و متحدین آن پیش نرفت. روسیه بطور جدی از حکومت اسد دفاع کرد، ارتش آزاد دست ساز آمریکا و عربستان و ترکیه و... عقب رانده شد. جنایاتی که دسته جات مسلح جنایتکار متشکل در اپوزیسیون در این چند سال مرتکب شدند، و از چشم حزب کمونیست کارگری دور ماند، یکی از دلایل اصلی

تفوق دولت سوریه بود. زیرا جنایات ارتش آزاد آنچنان بالا بود که بخش زیادی از مردم معترض مخالف اسد، خواهان بازگشت به گذشته و سوریه چند سال قبل شدند.

در سوریه ورق برگشته است و همین نه تنها دولت آمریکا، بلکه "انقلابیون" حزب کمونیست کارگری را نیز نا امید کرده است. این اتفاق در ذهن کل اپوزیسیون بورژوایی ایران و کل صف راست و چپ مدافع دخالت ناتو در ایران، نومیدی وسیعی ایجاد کرده است. بخشی از آنان، جناح راست آن، را فی الحال به دامان جمهوری اسلامی ایران بازگردانده است.

با اتفاقات منطقه و مشخصا سوریه و ناتوانی غرب، با تلاشهای جمهوری اسلامی برای باز کردن امکان مذاکره با غرب و با سر کار آمدن حس روحانی، و قول و قرار حل مناقشه با غرب، گزینه نظامی حتی در تبلیغات دول غربی فعلا کنار رفته است. لذا انقلاب ناتویی (بخوان رژیم چینج)، در پیچ بعدی و به شیوه لیبی و سوریه عملا از جانب غرب از دستور خارج شده است. این حقایق، امید به امکان انقلاب ناتویی اپوزیسیون بی ریشه و غیر مسئول ایران را نیزفعلا بسته و مدافعان آنرا به فکر تاکتیکهای دیگری انداخته است. بسیار طبیعی بنظر میرسد که، پایای سازش غرب، بخش مهمی از آن، همچون احزاب ناسیونالیست و دستجات قوم پرست، با جمهوری اسلامی و دولت بشار اسد، وارد معامله و مذاکره و سازش شوند. پروسه ای که طی انتخابات و بعد از آن، فی الحال آغاز شده است.

حزب کمونیست کارگری با چنین وضعی روبرو است و همین حقایق آنها را مجبور کرد که برخلاف سیاست رسمی آنها در مورد سوریه و لیبی، "زیر آبی" بروند، زیرکانه زیگراگ بزنند، و این بار با لباس مخالفت با دخالت امپریالیستها و دولتهای خارجی در ایران، به میدان بیایند. این چرخش، اگر بتوان چنین اسمی بر آن گذاشت، از پلنوم چهارم کمیته مرکزی این حزب در خرداد ۱۳۹۲ شروع شد. در قطعنامه مصوب این پلنوم به نام "درباره تقویت و متعین کردن صف انقلاب" در بخش اولویتهای آن آمده است که:

*" ب- مقابله فعال با سیاستهای دولتهای غربی و دولتهای منطقه در قبال تحولات در ایران و خنثی کردن سناریوها، چهره سازی و دولت سازیها و دخالتگریهای سیاسی و نظامی این دولتها".*

از این زمان و با تغییراتی که در بالانس میان روسیه و آمریکا در سوریه شروع شد و با تغییراتی در نقشه امریکا برای آینده ایران، حزب کمونیست کارگری و قلم زنان آن نیز به تدبیر افتاده اند و پلنوم آنها به جای دفاع از دخالت غرب

در ایران، مبارزه با آنرا در لیست اولویتهای خود گذاشت، بدون اینکه در مورد تاریخ دفاع آنها از کل پروسه دخالت غرب در منطقه و حتی دفاع آنها از حمله نظامی پنتاگون کلمه ای به زبان بیاورند.

حزب کمونیست کارگری در مورد لیبی طی اطلاعیه ای در ۲۱ مارس ۲۰۱۱ گفتند:

*"...حمله نظامی نیروهای غربی از پیشرویهای بیشتر ارتش قذافی و بخصوص قتل عام مردم بنغازی بوسیله نیروهای قذافی جلوگیری کرد. ... در واقع جنگ کنونی میان نیروهای غربی و دولت قذافی یک نتیجه جانبی پیشرویهای انقلاب است"*

*و خاتم مینا احدی قبل از آن همراه تعدادی از مقامات دست راستی آلمان در مطلوبیت گزینه لیبی برای ایران نامه می نوشتند.*

حمید تقوایی در دفاع از دخالت ناتو در لیبی در مصاحبه ای تلویزیونی (در نگاه روز- درباره لیبی) میگفت:

*" ... در هر حال با هر نیتی که دخالت کرد از این نقطه نظر اجازه داد که انقلاب لیبی ادامه پیدا کند. ... در این مدت هم با بمباران هوائی، با کمکهای دیگری، ناتو علیه قذافی فعال بود. منتهی یک نکته مهم اینجا هست اینکه این نوع دخالتگری ها به هیچ وجه از نوع لشگر کشی به عراق یا افغانستان یا غیره نبود.*

نتیجه اش را هم داریم میبینیم.

چرخش و تغییر جهت حزب کمونیست کارگری، هراندازه هم فرصت طلبانه باشد، طبعاً مثبت است.

اما تنها راه جلوگیری از تکرار این سیاست های راست پروناتویی، نقد آن است. تنها راه تضمین اینکه به محض تغییر جهت گیری اوباما و اتحادیه اروپا، باز این دوستان فیل شان یاد هندوستان نخواهد کرد و هورا کشان بدنبال صف ارتجاعی ناتو روان نخواهند شد، نقد گذشته ای است که خود انتخاب کردند.

رهبری این حزب باید بداند که دفاعیات آنها از دخالت نظامی ناتو و فلاکتی که به طبقه کارگر و مردم ستمدیده آن جامعه تحمیل شد، و دفاعیات دوره اخیر آنها از اپوزیسیون دهها بار جنایتکارتر از دولت اسد در سوریه به نام دفاع از "انقلاب" و با اتکا به آن وعده "بعد از اسد نوبت خامنه ای است"، فراموش نشده است.

البته این حزب مدتها است برای توجیه پرو ناتویی بودن خود دست به انبان تئوری های سوخته جهان سومی و مائوئیستی برده، و روسیه را محور شر و دشمن اصلی و امپریالیسم جهانخواری که در حال عروج است، میداند. کاظم نیکخواه در آخرین نوشته خود" بشریت باید به کمک مردم سوریه بشتابد" تاکید کرده اند که:"چین و روسیه اکنون نقش محور ارتجاع جهانی را دارند". و مگر صدر مائو در تعریف "شوروی"، خرس قطبی جهانخوار، و اهمیت مبارزه با این امپریالیسم شوروی در سازش با امپریالیسم آمریکا، حرف دیگری میزد! مدتها است که این حزب نه از خزانه مارکس و حکمت، که از "سه جهان"، صدر مائو و آموزش های او برای توجیه راست رویپاش کمک سیاسی و فکری میگیرد.

پیشتر هم، حمید تقوایی و مصطفی صابر، به عنوان رئیس وقت دفتر سیاسی، بر ضرورت تشدید مبارزه علیه روسیه و چین این محور "شر" اصلی جهان، تاکید کرده اند.

حزب کمونیست کارگری بعنوان جناح چپ اپوزیسیون پرو غرب، و مانند جناح راست این اپوزیسیون و رضا پهلوی، با چرخش سیاستهای غرب و امریکا، سیاستش را تغییر میدهد. از این رو این چرخش را نباید تغییر یک سیاست تلقی کرد. چرخش امروزشان تاکتیک است. امیدواریم کمونیست هایی که به این حزب امید بسته اند، یا در آن گرد آمده اند، بتوانند این تغییر تاکتیک را به تغییر یک سیاست تبدیل کنند و مانع از آن شوند که بار دیگر در شرایط دیگری بنام کمونیسم و منافع طبقه کارگر، علیه یک ارتجاع در صف ارتجاع دیگری، رکاب بزنند.

### آزادی و برابری

**جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند.**

**آزادی به معنی آزادی از سرکوب و اختناق**

**سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی،**

**آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه**

**ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در**

**شکوفائی خلاقیت‌های بشری و آزادی در**

**تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.**

**جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها**

**باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در**

**مقابل قانون بلکه برابری در برخورداری از**

**امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه.**

**برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در**

**پیشگاه جامعه.**

(از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول (انسان – مصوب

حزب دکمیتست



## انقلاب مصر

## و آینده آن

آذر مدرسی

ای که انقلاب نه الزاما به شکل قیام توده ای هر روزه که اساسا به شکل کشمکش دائم بر سر معنی کردن پیروزی انقلاب و خواسته‌ای آن ادامه دارد. دوره ای که در آن یا ضد انقلاب موفق به سرکوب و خفه کردن انقلاب و زدن مهر قطعی خود به انقلاب میشود یا طبقه کارگر و کمونیستها میتوانند بخش اعظم جامعه را حول افقی رادیکال و کمونیستی و برای رسیدن به آزادی، رفاه، سعادت و برابری متحد کنند و انقلاب کارگری را متحقق کنند. این پروسه طبیعی تمام انقلابات از انقلاب فرانسه و انقلابات فوریه و اکتبر روسیه، تا انقلاب ۵۷ ایران است. در روسیه پس از انقلاب بورژوایی فوریه و قدرت گیری بخشی از بورژوازی، طبقه کارگر و بلشویکها پس از چند ماه توانستند انقلاب کارگری را به پیروزی برسانند اما تقابل طبقه کارگر و بلشویکها با ضد انقلاب بورژوایی و تثبیت دولت کارگری در روسیه هم چند سال به طول انجامید. انقلاب ۵۷ ایران اماه سال کشمکش دائم و خونین میان انقلاب و ضد انقلاب حاکم به حاکمیت ضد انقلاب اسلامی در ایران منتهی شد. هیچ انقلابی با صرف پیروزی قیام و یا به زیر کشیدن دیکتاتور حاکم به نقطه نهایت و پایانی خود نرسیده و نمیرسد. انقلاب مصر هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیست.

خیزش توده ای و انقلاب همگانی مردم مصر با خواست نان، آزادی و عدالت اجتماعی و علیه دیکتاتوری حسنی مبارک، سمبل استبداد، فساد و نفوذ غرب و بویژه امریکا در منطقه، به سرنگونی مبارک منجر شد اما نه فقط ماشین دولتی در مصر و بویژه دستگاه سرکوب آن، ارتش و پلیس و زندان، را دست نخورده باقی گذاشت، بلکه برای دوره ای آنان را بعنوان بخشی از نیروی انقلاب یا حامی انقلاب پذیرفت. علیرغم سقوط مبارک قانون وضعیت اضطراری که به معنی حاکمیت ارتش و دیکتاتوری کامل بود تا منتها پابرجا بود. در ایندوره صف ضد انقلاب محلی و جهانی در حفظ کل سیستم، ممانعت از سرنگونی انقلابی مبارک توسط قیام توده ای و مصون نگاه داشتن دستگاه سرکوب متحد بود. کل این صف تلاش میکرد در غیاب حضور سیاسی و قدرتمند طبقه کارگر مصر، پیروزی انقلاب مصر را به صرف رفتن مبارک خلاصه کند.

پس از ژانویه ۲۰۱۱ و به زیر کشیدن مبارک انقلاب مصر وارد دور جدیدی از زندگی خود و کشمکشهای جدیدی برای تعیین تکلیف سرنوشت انقلاب شد. کشمکشی که دو سال در جریان بود. خیزش توده ای علیه مرسی در ژوئن ۲۰۱۳ ، نقطه انفجاری این کشمکش، و مرحله ورود انقلاب مصر به دور جدید با صیفبندیهای جدید بود. امر ادامه یا متوقف و سرکوب کردن انقلاب، گسترش و یا باز پس گرفتن دستاوردهای دوفاکتوی آن، در صدر مسائل جامعه و در مقابل دو جبهه، انقلاب و ضد انقلاب قرار گرفت.

در جبهه ضد انقلاب قطبها و اتوریته های اصلی بورژوازی که سازمان یافته در این تحولات نقش ایفا میکردند اخوان المسلمین و ارتش مصر بودند. سایر بخشهای بورژوازی، هنوز در حاشیه تحرک و تقابل ایندو نیرو امکان ایفای نقش داشتند. یک طرف اخوان المسلمین قویترین حزب در مجلس و "برنده ریاست جمهوری" است، و طرف دیگر ارتش مصر مِکی به قدرت مالی و نظامی و اتوریته و "محبوبیت تاریخی و سنتی" خود!

**لحظات برجسته این تقابل:**

ضد انقلاب بورژوایی در تلاش برای حفظ باقیمانده ماشین دولتی مبارک و دستگاه سرکوب آن، بود. احمد شفیق زکی، نخست وزیر منتخب مبارک، پس از یکماه در قدرت تحت اعتراضات وسیع توده ای



**مقدمه:**

امروز جامعه مصر، که دو سال پیش نوید بهارعربی را داد، جامعه ای که نوید بخش انقلابی توده ای برای به زیر کشیدن حکومتی دیکتاتور و قدر قدرت بود، جامعه ای که سمبل قدرت مردم برای بدست گرفتن سرنوشت خود بود و بشریت آزادیخواه در تمام دنیا خود را با "مانند مصری ها قدم بردار"، "مثل مصری ها انقلاب کن" تداعی میکرد، در لبه پرتگاه قرار گرفته و آینده ناروشنی را در مقابل خود دارد.

سناریوهای جنگ داخلی، دیکتاتوری نظامی یا ادامه انقلاب و تعیین تکلیف قدرت سیاسی به نفع طبقه کارگر و مردم محروم مصر، همگی سناریوهایی باز و محتمل اند.

امروز مصر اساسا میان دو جبهه ضد انقلاب بورژایی تقسیم شده است، ناسیونالیسم مصر به رهبری ارتش و ناسیونالیسم اسلامی به رهبری اخوان المسلمین. قطب سوم، جبهه کارگر و توده عظیمی که برای نان، آزادی و عدالت اجتماعی علیه مبارک انقلاب کردند، هنوز چه به لحاظ سیاسی و چه سازمانی ضعیفتر از آن است که بتواند مهر خود را بر تحولات آتی مصر بزند.

هر دو قطب ضد انقلاب ادعای نمایندگی آزادی و رفاه و عدالت بخش اعظم جامعه، آرمانی که انقلاب سال ۲۰۱۱ و انفجار توده ای امسال را شکل داد، را دارند. هر دو قطب بخشی از طبقه کارگر و جوانان و مردم محروم جامعه و تشکلهای آنان را زیر پرچم خود دارند. دو سال پس از انقلاب مردم مصرعلیه دیکتاتوری مبارک، مصر یکبار دیگر شاهد یک انفجار توده ای عظیم برای رفاه و آزادی، علیه فقر و استبداد سیاسی، و حاکمیت اسلام، به میدان آمد و توسط ضد انقلاب، ارتش، در نیمه راه متوقف شد.

انقلابات اخیر مصر، ویژگی های آن، نقاط قدرت و ضعف آن امری است که باید از طرف طبقه کارگر و کمونیستها بویژه طبقه کارگر و کمونیستهای مصر مورد بررسی قرار گیرد. این نوشته تلاشی است در این جهت. این نوشته همه جوانب مسئله بویژه نقش مصر در منطقه، رابطه بورژوازی مصر و قطبهای بورژوایی در منطقه و جهان را در جزئیات مورد بحث قرار نمیدهد، و اساسا در خطوطی عمومی مهمترین مولفه های مبارزه طبقاتی در مصر و ویژگی های انقلابات اخیر در این کشور را مورد بررسی قرار میدهد.

**انقلاب ژانویه ۲۰۱۱، انقلاب ناتمام**

انقلاب ۲۰۱۱ مصر قدرت سیاسی حاکمه را به چالش کشید اما، مانند همه انقلابلات همگانی دیگر در غیاب وجود و هژمونی افق روشن و رادیکال و طبقه کارگر در آن، صرفا به دست بدست شدن قدرت در میان لایه ها و بخشهای مختلف بورژوازی منجر شد. اما این همه مسئله نبود. امر تثبیت این قدرت ضد انقلابی جدید، یا ادامه انقلاب برای به زیر کشیدن آن باز هم مانند تمام انقلابات دیگر به زمان بیشتری نیاز داشت. زمان و دوره



مجبور به استعفا شده وعصام شرف توسط ستاد فرماندهی ارتش مصر به نخست وزیری انتخاب شد. اما اعتراض علیه بقایای دولت مبارک و حمله به مراکز دولتی منجمله دفتر مرکزی وزرات اطلاعات و امنیت دولت مبارک، در شهرهای مختلف کماکان ادامه داشت. دو روز پس از رفراندم قانون اساسی، ساختمان وزارت کشور مصر در طی تظاهراتی به آتش کشیده شد. دولت عصام شریف قانون جدیدی، مبنی بر ممنوعیت و مجازات اعتراضات و اعتصاباتی که بخش خصوصی یا دولتی را مورد تعرض قرار دهند، را تصویب کرد. طبق این قانون، مجازات تعرض به این نهادها زندان و جریمه صد هزار دلار بود (دستمزد ماهانه یک کارگر هفتاد دلاراست). پس از انتخابات مجلس، در ژوئن ۲۰۱۲، رئیس قوه قضائیه رسما به ارتش و نیروهای امنیتی اجازه داد که شهروندان معترض را تا تعیین تکلیف انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل دولت، دستگیر، زندانی و در دادگاههای نظامی محاکمه کنند.

در ژوئن ۲۰۱۲ دادگاه عالی قانون اساسی مصر، مصوبه مجلس مصر مبنی بر ممنوعیت حضور سران دولت مبارک در دستگاه دولتی آتی را، رد کرد. علاوه بر آن، تمام قوانین انتخابات مجلس را غیرقانونی و حکم انحلال مجلس منتخب را صادر کرده و مجددا قدرت را به ستاد عالی فرماندهی ارتش واگذار کرد. روز ۱۵ ژوئن مجلس، با محاصره ساختمان مجلس و ممنوعیت حق ورود به آن، رسما توسط ارتش منحل اعلام شد و ارتش رسما قدرت را در اختیار گرفت. ستاد عالی فرماندهی با تصویب قانون اساسی موقت، قدرت نامحدودی مبنی بر کنترل نخست وزیر، نهاد های قانونگذار، اعلام جنگ به دیگران، کنترل بودجه ملی را، به ارتش واگذار کرد. در عین حال قانونا ارتش و وزارت دفاع را از کنترل رئیس جمهور و دولت خارج کرد. همزمان راسا ۱۰۰ نفر را برای تدوین قانون اساسی دائمی، انتخاب کرد.

از طرف دیگر جامعه مصر کماکان در تب انقلاب میسوخت. از ماه مارس ۲۰۱۱ تا زمان به قدرت رسیدن مرسی، مصرکماکان شاهد تظاهراتهای دائمی تحت عناوینی چون "دفاع از انقلاب"، "خشم انقلاب"، "جمعه مجازات"، "جمعه تعیین تکلیف" و ..... در مقابل هر تحرک ضد انقلاب حاکم، یعنی ارتش و دولت موقت، مردم در اعتراض به خیابانها می آمدند. نبض انقلاب کماکان در میدان تحریر میزد. در شهرهای مختلف، بویژه قاهره، تظاهراتهای اعتراضی با مطالباتی چون: محاکمه مبارک و سران رژیم او، اصلاحات فوری و برکناری بقایای دولت مبارک از مناصب قدرت، اعتراض به یکه تازیهای ارتش، خواست متوقف کردن محاکمه شهروندان در دادگاههای نظامی، قبضه شدن قدرت در دست ارتش، و خواست انتقال هرچه سریعتر قدرت از ارتش به دولتی منتخب مردم! برگزار میشد. این تظاهراتها با سرکوب پلیس و ارتش مواجه شد. ماههای اوت تا نوامبر چندین تظاهرات مسالمت آمیز مردم در اعتراض به حاکمیت ارتش، که خواست برکناری طنطاوی از فرماندهی ارتش و انتقال قدرت به دولتی "سیویل" را مطالبه میکرد، توسط ارتش به خون کشیده شد.

از شروع خیزش توده ای سال ۲۰۱۱ تا امروز جامعه دیکتاتور زده مصر شاهد انفجار شکل گیری احزاب سیاسی، سازمانهای کارگری و نهادی اجتماعی و مدنی بود. بخشهای مختلف جامعه مصر از بورژوا تا کارگر و جنبشهای

سیاسی آنان، بدنبال متشکل و متحزب کردن خود بودند.

انتخابات رئیس جمهوری که به انتخاب مرسی منجر شد، مصر را وارد دور دیگری از حیات سیاسی کرد. در دل ضعف، بی آلترناتیوی و بی سازمانی جنبشهای دیگر، ناسیونالیسم اسلامی که تنها جنبش سازمانیافته قوی و عمدتا قانونی در مصر بود، به قدرت رسید. امر تثبیت حاکمیت بورژوازی و اعلام پایان انقلاب در دستور اخوان المسلمین و مرسی قرار گرفت و این امر بدون متحد کردن بخشهای هرچه وسیعتر بورژوازی و سرکوب یا به تمکین کشیدن انقلاب ممکن نبود. هنوز فیصله دادن به مسئله قدرت سیاسی از دستور خارج نشده بود.

از زاویه طبقه کارگر مصر انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ ناتمام ماند. قدرت میان لایه های مختلف بورژوازی دست بدست شده اما هنوزمسئله قدرت سیاسی تعیین تکلیف نهایی نشده بود. کشمکش های سیاسی- اجتماعی دو سال گذشته بر سر رفاه، آزادی های سیاسی، علیه حاکمیت مذهب در قانون و زندگی خصوصی و آزادی زن در جریان بود. اعتراضات کارگری برای اضافه دستمرد، حق تشکل و اعتصاب وحشیانه سرکوب میشد. سربلند کردن انواع نهادهای سیاسی و اجتماعی، سازمانهای کارگری قدرتمند و احزاب و سازمانهای سیاسی که خود را چپ معرفی میکنند، همه و همه نشان از کشمکشی بنیادی در جامعه بر سر آینده انقلاب مصر، داشت. در این دو سال ما شاهد شکلگیری دو سازمان بزرگ کارگری (فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگران مصر با عضویت بیش از صد اتحادیه مستقل و دو میلیون عضو، کنگره دمکراتیک کار مصر)، دهها حزب سیاسی راست و چپ و صدها نهاد اجتماعی و مدنی در مصر بودیم. جامعه متحول و پرتلاطم مصر منتظر تعیین تکلیف قدرت در میان بخشهای مختلف بورژوازی نشد. عطش برای دخالت در سرنوشت جامعه، برای زدن مهر خود و جنبش خود بر انقلاب در جریان مصر، تلاش برای متحد شدن و متحد کردن در همه بخشهای مختلف جامعه از بورژوا تا کارگر، کماکان بالا است. کشمکش دائم جامعه با قدرت حاکمه، همگی حاکی از دوره ای پرتلاطم و انقلابی، و بسته نشدن پرونده انقلاب و فیصله نیافتن مسئله قدرت سیاسی در مصر بوده و هست.

دو سالی که برای طبقه کارگر مصر و کمونیستهای این طبقه فرصتی بود برای متحد شدن، متحزب شدن و شرایط پیروزی طبقه کارگر را آماده کردن.

اما از زاویه لایه های مختلف بورژوازی مصر هم، که پس از سقوط دیکتاتوری مبارک بالاخره امکان ابراز وجود و سهم خواهی در قدرت را پیدا کرده بودند، هنوز مسئله قدرت فیصله پیدا نکرده بود. بویژه جدال میان دو جریان اصلی بورژوازی مصر، یعنی ناسیونالیسم که سنتا و تاریخا ارتش مصر نمایندگی آنرا به عهده داشت و جنبش ناسیونال - اسلامی به رهبری اخوان المسلمین، قطعیت پیدا نکره بود. انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ توازن را موقتا به نفع جنبش ناسیونال - اسلامی، تغییر داد. اما قدرت ارتش بعنوان نیرویی ماوراء دولت و جامعه، کماکان دست نخورده باقی ماند، و مهمتر ارتش پیشروی های

←

کرده و طبق قانون اساسی جدید موقعیت برتری برای خود تثبیت کرده بود. ارتش، این بخش از بورژوازی و ناسیونالیسم مصری، به این راحتی حاضر به تحویل قدرت تام و تمام به جنبش اسلامی و اخوان المسلمین و متحدین او نبود. پیوستن بخشی از این بورژوازی به اعتراض مردم علیه حکومت مرسی، ناشی از رقابت، اغتشاش و چند پارچگی در صفوف خود بورژوازی مصر و عدم وجود جریانی که بتواند بخش جدی آنرا متحد کند، است.

تا جائیکه به بورژوازی مصر برمیگردد دولت مرسی، بعنوان نماینده بخشی از این بورژوازی ضدانقلابی، در متحد کردن لایه های مختلف بورژوازی و از تبدیل شدن به چتری برای بخش هرچه وسیعتر این طبقه، ناتوان ماند. حکومت مرسی، با محاسبات غلط بر سر برد خود از ناسیونالیسم مصری در انتخابات ریاست جمهوری، با تکیه بر ضعف تحزب و روشنی و تشنت در صف مخالفین خود، به حاکم کردن استبداد سیاسی و مذهبی در جامعه، قبضه کردن قدرت سیاسی در دست جنبش اسلامی، دست زد. مرسی با تصویب قوانین اسلامی و بویژه مصون کردن خود از هر چالشی و تام اختیار کردن خود در دست زدن به هر اقدامی به نام "دفاع از انقلاب"، عملا لایه های دیگر بورژوازی لیبرال، سکولار و غیر اسلامی را بیش از بیش از خود دور کرد. بطوریکه که پس از تصویب این قوانین، جریانات سکولار و لیبرال در اعتراض به قبضه شدن قدرت در دست اخوان المسلمین، از مجلس موسسانی که برای تصویب قانون اساسی تشکیل شده بود، خارج شدند.

این امر و راه ندادن نمایندگان لایه های دیگر بورژاوزی، بویژه راه ندادن لیبرالها و ناسیونالیستهای غیراسلامی در قدرت، عملا این بخش و منجمله ارتش را در مقابل مرسی قرار داد، و آنها را به صف ناراضیان و معترضین به حکومت اسلامی اخوان المسلمین، "هل داد". علیرغم وجود جریانات و احزاب مختلف بورژوایی کماکان ارتش بخش قدرتمند این بخش از بورژوازی ناراضی را، چه در صفوف بورژوازی و چه در اذهان جامعه، تشکیل میداد.

تا جائیکه به جامعه، به طبقه کارگر و مردم بر میگردد، مرسی ناتوان از جواب دادن به مطالبات انقلاب ژانویه ۲۰۱۱، توده وسیع مردم، طبقه کارگر، جریانات سکولار و لیبرال، جنبش دفاع از حق زن و حتی لیبرالهای مذهبی را در مقابل خود قرار داد. تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بینادینی که مردم انقلابی مصر برای آن به پا خواسته بودند نه تنها متحقق نشد، که کمترین نشانی از تلاش برای تحقق آن هم از طرف دولت مرسی، مشاهده نمیشد. برعکس حاکمیت قوانین اسلامی، قوانین ضد زن، تشدید وضعیت نابسامان اقتصادی علیرغم دریافت کمکهای مالی کلان از غرب و متحدین غرب، بویژه از قطر وعربستان، گرانی، بیکاری های وسیع، تورم، فقر، وضعیت مشقت بار معیشت، کماکان مشکل اکثریت جامعه بود.

تلاش مرسی برای قبضه کردن قدرت در دست خود و تصویب قوانینی در این راستا با اعتراض وسیع توده ای روبرو شد. مردم خواهان لغو این قوانین و انحلال مجلس موسسان که با خروج لیبرالها و سکولارها کاملا در دست جریانات اسلامی افتاده بود، شدند. کشمکش با دولت مرسی، زد و خوردهای خیابانی، کشتار معترضین، دستگیریها، استبداد سیاسی و فرهنگی، حاکمیت قوانین اسلامی شریعه، فساد مالی در دستگاه دولت و ارتش، قبضه شدن قدرت در دست اخوان المسلمین در کنار تدوین قوانین ارتجاعی اسلامی، گسترش آزارهای جنسی زنان، شکنجه، سلب آزادیهای سیاسی و دستگیریهای وسیع مخالفین و سرکوب تظاهراتهایی اعتراضی مردم، همگی یکبار دیگر یادآور استبداد مبارک اینبار در شکل اسلامی آن به نام "انقلاب" بود. امری که بخش اعظم جامعه از اتحادیه های کارگری تا جریانات مدافع حق زن، لیبرالها و مسیحی ها، جوانان و سکولارها را در مقابل خود قرار داد. نقطه خونین این اعتراض نوامبر ۲۰۱۲ و تظاهرات اعتراضی مردم در میدان التحرير بود که به کشته شدن دهها

نفر و زخمی شدن هزاران نفر منجر شد. خواست استعفا مرسی و انتخابات مجدد ریاست جمهوری به خواستی همگانی تبدیل شد. جنبشی که نام خود را جنبش ثمرد گذاشت، جنبشی ائتلافی از همه ناراضیان از حکومت، بر متن این اوضاع و با خواست برکناری مرسی و انتخابات فوری شکل گرفت. احزاب سیاسی بورژوایی در جامعه از اعتراض مردم عقب تر، راست تر و پرو امریکایی تر از آنند که بتوانند نفوذ جدی بدست بیاورند. این بخش از بورژوازی به همین دلیل چه در دوره انتخابات و چه امروز نتوانستند نقشی در مهار کردن انقلاب مردم ایفا کنند و در موضع رهبری آن قرار بگیرند. جریانات موسوم چپ هم جریاناتی حاشیه ای و بی نفوذ و بی نقش و بی تاثیر در ایندوره از تحولات جامعه مصراند. این ناتوانی دوباره رهبری اعتراض به دولت مرسی را به جنبشی ائتلافی از همه ناراضیان، با افقی محدود و اساسا بورژوایی، واگذار کرد و سازمانها و احزاب سیاسی یا در این ائتلاف حل و یا به دنباله رو آن تبدیل شدند.

اینبار هم مانند دوره مبارک صفی مرکب از جریانات و طبقات مختلف اینبار در مقابل استبداد اسلامی اخوان المسلمین و با خواست کوتاه کردن دست اخوان المسلمین از زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه شکل گرفت. صفی از لیبرالها، طرفداران حق زن، مسیحی ها، سکولارها، اتحادیه های کارگری تا طرفداران مبارک در اعتراض به مرسی و اخوان المسلمین، شکل گرفت! سالگرد انتخاب مرسی به روزهای داغ و پر تنش علیه دولت مرسی و حاکمیت جریانات اسلامی از طرف کل این صف تبدیل شد. جامعه مصر باردیگر وارد بحرانی شدید شد. بحرانی که مرسی ناتوان از کنترل یا حل و یا سرکوب آن بود. جامعه مصر، از کارگر تا بورژوا حول حمایت یا مخالفت با دولت مرسی و حاکمیت جریانات ناسیونال - اسلامی، قطبی شد. دو قطب ظاهرا هم وزن، با قدرت بسیج توده ای، با یک تفاوت که جناح ناسیونال –اسلامی در قدرت و صاحب دولت بود، و ظاهرا دستگاه سرکوب را در اختیار داشت! شکست دادن این قدرت جدید، پیچیدگی ها و سختیهای خود را داشت و به آسانی سرنوگی مبارک، که اساسا به دستگاه سرکوب متکی بود و پایگاه اجتماعی نداشت، نبود. و این پیچیدگی، خوشبینی به پیروزی علیه دولت اسلامی و مرسی را در میان توده وسیع مردم کم میکرد. روشن نبودن افق پیروزی و بویژه نگرانی از جنگ داخلی، دخالت ارتش در "فیصله دادن" به کشمکش و "حل" بحران را با استقبال وسیع توده ای روبرو کرد.

**انقلاب و ارتش مصر:**

انقلاب سال ۲۰۱۱ مبارک را بعنوان سمبل استبداد، فساد و "نوکری" امریکا و "خیانت به ملت عرب" به زیر کشید. و سال ۲۰۱۳ جامعه به جنبش ناسیونال - اسلامی به رهبری اخوان المسلمین، نه گفت و آنرا به زیر کشید! اما در هر دو هر دوره، این بورژوازی، بعنوان یک طبقه و ناسیونالیسم بعنوان یک جنبش، بود که نه فقط مورد تعرض جدی قرار نگرفت که هریار قوی تر از پیش، توانست مهر خود را بر اعتراض و انقلاب مردم مصر بکوبد. ارتش بعنوان نماینده این ناسیونالیسم، هردوبار و بویژه در به زیر کشیدن مرسی و جنبش ناسیونال- اسلامی، بعنوان ناجی و قهرمان سمپاتی بخش قابل توجه ای توده انقلابی را به خود جلب کند.

ارتش مصر و اساسا فرماندهان آن بعنوان یکی از قدرتهای اقتصادی مهم و ستون اصلی ماشین و دستگاه دولتی مبارک، در انقلاب ۲۰۱۱ در دو راهی قرار گرفتند. یا حمایت از مبارک، و به خطر انداختن خود و کل نظام و تعمیق انقلاب، یا دست کشیدن از مبارک و نجات کل سیستم و ارتش، آنهم بعنوان قهرمان و ناجی انقلاب! فرماندهان ارتش راه دوم را انتخاب کردند و حداقل برای مدتی بعنوان "قهرمان" و "ناجی" انقلاب، سمپاتی بخش اعظم جامعه را به خود جلب کردند.

در خیزش توده ای ژوئن ۲۰۱۳ علیه دولت مرسی، صورت مسئله متفاوت است. ارتش، این

"قهرمان انقلاب" و سمبل ناسیونالیسم و قدرت و افتخار مصر، در انتخابات ریاست جمهوری به اخوان المسلمین باخته بود. علاوه بر این طی یکسال گذشته رقابت و جدال میان این دو جریان ضد انقلابی، بر سر موقعیت و رابطه دولت و ارتش و هژمونی هریک بر دیگری، بر سر امتیازات اقتصادی و سهم ارتش و دولت از کمکهای مالی غرب و قطر و عربستان سعودی و بالاخره بر سر نقش مصر در مسئله فلسطین و اسرائیل، در جریان بود. اینبار برخلاف سال ۲۰۱۱ ارتش، بعنوان یکی از نیروهای اصلی ضد انقلاب بورژوایی و تا دندان مسلح، همراه بخشهای دیگر بورژوازی که مرسی همگی را از قدرت رانده بود، در به زیر کشیدن مرسی ذینفع بود. فرماندهان ارتش توافق جریاناتی چون حزب الدستور، کلیسای کاتولیکهای مصر، مرکز اسلامی الازهر و بالاخره جنبش ثمرد، را برای دخالت در انقلاب و متوقف کردن آن کسب کردند و با ادعای جواب به تقاضای مردم برای کمک به انقلاب، برمتن بی افقی توده انقلابی، توانست دخالت مردم در سرنوشت جامعه را با دخالت و کودتای خود تحت عنوان "دفاع از انقلاب" قطع کند.

طی انقلاب ۲۰۱۱ پس از مدت کوتاهی اعتراض به قدر قدرتی ارتش شکل گرفت. اما اینبار و در خیزش توده ای علیه دولت مرسی، هم سویی و هم جنبشی بودن بخشی از بورژوازی ناراضی با ارتش، و هراس توده انقلابی از جنگ داخلی، موقعیت ویژه ای به ارتش و فرماندهان آن داد. ارتش توانست به بهانه مقابله با اخوان المسلمین و به نام انقلاب و مردم، آزادیهای سیاسی را مورد تعرض جدی قرار دهد . متأسفانه این تعرض نه فقط با کمترین اعتراض از طرف جامعه روبرو نشد که حمایت عمومی از این تعرض به نام مقابله با اخوان المسلمین و دفاع از انقلاب روبرو شد. سکوت و بخشا حمایت از بستن دفاتر خبرگزاریهای داخلی و خارجی و دستگیری خبرنگاران آنان، دستگیریهای وسیع، ضرورت مقرر کردن وضعیت اضطراری (حاکمیت ارتش) و بالاخره کشتار طرفداران مرسی، نمونه هایی از موقعیت متفاوت ارتش در ذهن جامعه است. بخصوص و بالاخره حمایت اکثریت اپوزیسیون از جریانات لیبرال و سکولار گرفته تا اتحادیه های کارگری مصر از فراخوان السیسی، در حمایت از ارتش و اختیار تام دادن به آن برای سرکوب جریانات اسلامی، و گرفتن اعتبار مبارزه با تروریسم به نام انقلاب از طرف ارتش، همه و همه نشان از بی افقی طبقه کارگر و بی آلترناتیوی چپ جامعه و اتوریته ارتش مصر و السیسی فرمانده آن در ذهن جامعه و توهم عمیق توده انقلابی به این نیروی خطرناک و ضدانقلابی، دارد. توهمی که جریانات بورژوایی در دامن زدن به آن نقش ویژه ای دارند.

رئیس جمهوری موقت و نخست وزیر و دولت موقت بطور واقعی پوشالی تر از آنند که بتوانند در مقابل ارتشی با قدرت و موقعیت ارتش مصر ابراز وجود کنند. و مهمتر از آن برای بخشی از بورژوازی مصر این ارتش مصر است که توان نجات سیستم، مقابله با انقلاب و سرکوب آن، آنهم به نام انقلاب را دارد. امروز بیش از هر زمانی ارتش مصر، قوی ترین ارتش خاورمیانه، بعنوان یک نیروی ضد انقلاب مسلح، انقلاب مصر را با مخاطره روبرو کرده است. نقطه ضعف مهم انقلاب مصر توهم توده انقلابی و در راس آن طبقه کارگر به ارتش و دخیل بستن به آن برای تحولات انقلابی است.

حمایت فدراسیون اتحادیه های کارگری مستقل مصر از ارتش، انتخاب کمال ابو ایثا، رهبر فدراسیون اتحادیه های کارگری مستقل مصر بعنوان وزیر کار دولت موقت و بالاخره بیانیه این فدراسیون در حمایت از ارتش مصر و فراخوان به کارگران مصر به خاتمه دادن به اعتصابات کارگری تحت این عنوان که "کارگرانی که در رژیم گذشته قهرمانان اعتصاب بوده اند، باید هم اکنون قهرمانان تولید شوند." اعلام آتش بس به دولت موقت از جانب و تعهد به دست نزدن به اعتراض و اعتصاب به مدت یکسال، نشانه های دردناک توهم طبقه کارگر به بورژوازی مصر و

ضعف یک جریان رادیکال و روشن بین در طبقه کارگر و سازمانهای آن است.

انقلاب مصر یکبار دیگر این حکم پایه ای را ثابت کرد که در غیاب حضور سیاسی و قدرتمند طبقه کارگر بعنوان نماینده رهایی کامل جامعه و آزادی و برابری، نیروی که پرچم انقلاب طبقه کارگر را در دل این تحولات بلند کند، حول آن نیرو جمع کند صفوف خود را متحد و سازمان دهد و جامعه را حول آن قطبی کند، عملا بورژوازی را به میدانار اصلی تبدیل میکند.

**آینده و مخاطرات:**

انقلاب مصر پر از تناقضاتی است که همه انقلابات همگانی، انقلاباتی که هنوز به نتیجه نرسیده اند، با خود حمل میکنند.

انقلابی که در آن توده انقلابی قدرت خود را در به زیر کشیدن دو دولت را دیده است! به قدرت اعتراض وسیع و میلیونی خود آگاه است! و به زیر کشیدن هر دیکتاتوری را به قدرت خود ممکن میدانند. از طرف دیگر هنوز این مردم انقلابی به بخشی از بورژوازی متوهم و دخیل بسته اند! و شرایط عروج ارتش بعنوان مشروع ترین نیرو و قدرت، برای فیصله دادن به بحرانهای سیاسی و تعیین تکلیف تحولات سیاسی را، فراهم کرده است و به آن امکان میدهد.

بر صف انقلاب، که ترکیب متنوع و بخشا متضادی از اتحادیه های کارگری تا روشنفکرن ناراضی و جریانات سکولار و لیبرال، فمنیستها، لیبرالهای مذهبی تا طرفداران مبارک، است اساسا افقی بورژوایی حاکم است. تنها خواست مشترک آنها، برکناری مرسی و بهبود وضعیت اقتصادی و سیاسی مملکت بود. یکبار دیگر تجربه انقلاب ۲۰۱۱ تکرار شد. صفی همگانی علیه دولت مرسی و استبداد سیاسی- اسلامی او، به راه افتاد. عدم وجود یک افق مشترک از پیروزی نهایی، و بویژه عدم وجود جریانات کمونیستی که افق ماکرو، مستقل و کمونیستی طبقه کارگر را نمایندگی کند، باز نتایج زیانبار خود را ببار آورد! صرف خواست برکناری مرسی و ضدیت با حاکمیت اسلام سیاسی، به نقطه اتحاد صف انقلاب تبدیل شد. و جنبش اسلامی و ناسیونالیسم اسلامی بود که از صف انقلاب بیرون رانده شد.

هنوز صف انقلاب و ضد انقلاب در مصر، به صفبند های طبقاتی انقلاب و ضد انقلاب، که هریک متحدین خود را گرد خود جمع کرده باشد، تبدیل نشده است. دو قطب شکل گرفته امروز در مصر، حول ارتش و اخوان المسلمین، قطب بندی طبقات در مقابل هم نیست. این پولاریزاسیون پولاریزاسیونی طبقاتی نیست . در هر دو جبهه ضد انقلاب بورژوایی، بخشی از طبقه کارگر و مردم انقلابی گرد آمده اند.

قطعا در تند پیچ بعدی این صف، تجزیه خواهد شد. همانطور که صف انقلاب و مخالفین مبارک شد. امروز شاهد نشانه های بروز و شروع این تجزیه در صف انقلاب، هستیم. شکاف در فدراسیون اتحادیه های مستقل مصر و شکلگیری جنبش میدان سوم (میدان ثالث)، نشان هرچند بسیار ضعیف از شروع این پروسه است. که نشان از روشنی بینی و خودآگاهی بخشی هرچند کوچک از جامعه در مورد نقش ارتش و کل بورژوازی است. اینکه جریانات رادیکال، انقلابی و بویژه کمونیستها میتوانند با این توهم مقابله کنند و در مقابل کل جبهه صد انقلاب بورژوایی صفی متحد و متشکل و قدرتمند را سازمان دهند، مسئله بازی است.

اگر در فرانسه قرن نوزده یا روسیه اوائل قرن بیست هنوز بورژوازی خصلتی مترقی و دمکراتیک داشت و میتوانست بخشی از مطالبات دمکراتیک مردم و طبقه کارگر را متحقق کند، امروز بورژوازی در انقلابات دمکراتیک در کشورهای عرصه فوق سود سرمایه، نمونه ایران و مصر، خصلتی تماما ارتجاعی و ضد انقلابی دارد. بورژوازی در این کشورها نه خواهان انقلاب دمکراتیک به شکل کلاسیک آن است، و نه

→

## نگذارید ارتش شما را

## فریب دهد

**فاطمه رمضان**

ترجمه: بهرنگ زندی

**کمونیست: فاطمه رمضان** از رهبران با نفوذ کارگری و از شخصیت‌های رادیکال و شناخته شده جنبش کارگری است. او عضو هیئت اجرایی فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری مصر است و یکی از محبوبترین شخصیت‌های مبارز در میان زنان مصر است. این مطلب در تاریخ ۲۶ ژوئیه و پس از حمایت سه اتحادیه کارگری از فراخوان ارتش به تظاهرات نوشته شده است. خواندن نامه فاطمه رمضان را به خوانندگان کمونیست توصیه میکنیم.

رفقا! کارگران مصر در حال مبارزه برای احقاق حق خود و یک مصر بهتر هستند. رویای آزادی و عدالت اجتماعی کارگران مصر، رویای کار آنهام زمانی که دزدان به نام صاحبان سرمایه کارخانه ها را می بپنند و میلیاردها به جیب می زنند. رویای کارگران مصر برای دستمزد عادلانه، تحت قوانین حاکمیتی که فقط به افزایش سرمایه گذاری به قیمت کار کارگر، حق کارگران و حتی جان آن ها، است. رویای کارگران مصر یک زندگی بهتر برای فرزندانشان است. رویای دارو زمانی که بیمارند ولی آن را پیدا نمی کنند. رویای چهار دیواری که سرپناهی برایشان باشد .

قبل از ۲۵ ژانویه شما خواهان حقوق خود بودید، و اعتراضات و اعتصاباتتان برای همان مطالبات پاسخ داده نشدهش از سقوط مبارک ادامه داشت. هم اخوان المسلمین و هم ارتش با گروه های راست، چپ و میانه مذاکره و گفت و گو کردند، اما در تمامی این مذاکرات حتی یک بار مطالبات و حقوق شما به مخپله شان عبور نکرده است. تمام آن چیزی که در ذهن این ها می گذرد این است که چگونه جرقه هائی را که شما در دوران سیاهی روشن کردید خاموش کنند، حتی اگر این جرقه در



انزوا از یکدیگر تماما سوخته شود.

آیا ارتش با سرکوب قهرآمیزش به اعتصابات شما در سوئز، قاهره، فایوم و تمام مصر پایان نداد؟ آیا ارتش بسیاری از شما را در دستگیر نکرد و به جرم تلاش برای حق تشکل، حق اعتصاب و تظاهرات مسالمت آمیز به دادگاه های نظامی نکشاند؟ آیا آن ها مصرانه تلاش نکردند این حقوق مسلم را جنایی اعلام کنند و با تصویب قوانینی تظاهرات مسالمت آمیز، اعتصابات و تحصن را برای همه مردم مصر ممنوع کنند؟

پس از آن اخوان المسلمین و مرسی آمدندکسانید ، کهسیاستمبارک را ادامه داده و به اخراج و به دستگیری و سرکوب قهرآمیز تظاهرات‌هاادامه این مرسی بود که .دادند،از طریق وزارت

کشور و کابینه خود، سگ های پلیس را برای سرکوب کارگران کارخانه سیمان تیتان در همان افسران و پلیس .اسکندریه فرستادو ارتشی که امروزبررو ی‌شانه‌های تان ایستاده اندقاتل اند.قاتل جوانان صادق‌مصر .آن ها اسلحه قدرت حاکمه اند، علیه هم‌ما !و همیشه هم باقی خواهند ماند مگر این کهاین نهادها تماما پاکسازی شوند.

امروز جنایات برنامه ریزی شده توسط رهبران اخوان المسلمین علیه مردم مصر، روزانه باعث کشته شدن مردم بی گناهی شده که پلیس و ارتش در مواجه با آنان دست به خشونت و جنایت زد. اما اجازه بدهید که به خاطر آوریم که پلیس و ارتش چه زمانی در مسئله دخالت کردند؟ آن ها مدت ها پس از درگیری ها وارد عمل شدند، تقریبا زمانی که این کشمکش داشت به روزهای پایان خودش نزدیک می شد و پس از این که خون های زیادی ریخته شد. از خودتان بپرسید، چرا آن ها قبل از شروع جنایت اخوان المسلمین علیه مردم مصر جلوگیری نکردند؟ از خودتان بپرسید، چه کسانی به ادامه درگیری ها و خونریزی ها علاقه مندند؟ هم اخوان المسلمین و هم ارتش هر دو در این مسئله ذینفع اند. فقرا فقط به عنوان گوشت دم توپ

درگیری بین قدرت ها استفاده می شوند. فقرای مصر، کارگران و دهقانان سوخت لازم برای کشمکش ها و جنگ های داخلی اند. مگر در جیزا و مکتام فرزندان بیگناه دربان قربانی نشدند؟ امروز از ماخواسته شده که به خیابان بیاییم و به السیسی اجازه کشتار بیشتری را بدهیم، و ما هر سه فدراسیون اتحادیه های کارگری را متفق القول میبینیم: فدراسیون اتحادیه های کارگری دولت مصر، کنگره دموکراتیک کارگر مصر، فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری مصر(که من عضو کمیته اجرایی آن هستم). من با اعضای کمیته اجرایی فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری مصر بحث کردم تا آنها رامتقاعد کنم بیانیه ای در دعوت از اعضایشان و مردم مصر برای شرکت در اعتراض روز جمعه به دعوت السیسی و از تائید هم جبهه بودن ارتش و پلیس، که در بیانیه ارتش آمده بود، خودداری کنند. من در اقلیت بودم و توانستم ۴ رای دیگر را در مقابل ۹ رای بدست بیاورم و صدور بیانیه تصویب شد. بدین ترتیب هر سه اتحادیه کارگری کارگران را به شرکت در تظاهرات خیابانی به بهانه مبارزه با تروریزم فراخوان دادند.

ما باخطر اینکه از چاه به چاله بیفتیم روبرو هستیم. اخوان المسلمین بایدبرای جنایت های مرتکب شده‌اش پاسخگو و تحت پیگرد قانونی ،قرار گیردهمانطور کهافسران ارتش و پلیس و مردان رژیم مبارکبایدبرای جنایت هایشان پاسخگو باشند و تحت‌پ .یگرد قرار گیرندفریب نخورید و جای یک دیکتاتوری مذهبی را بیک دیکتاتوری نظامی‌ندهید.

کارگران مصر! نسبت به خواسته های تان روشن و آگاه باشید. شما کار را برای خودتان و فرزندانتان می خواهید. شما پرداخت عادلانه دستمزد را می خواهید، قوانینی که از حق شما در مقابل قوانین سرمایه داران و تجار دوران مبارک که آن را برای حفظ منافع خود و علیه شما طراحی کردند، دفاع کند. شما دولتی را میخواهید که طرحی واقعی برای توسعه، از جمله باز کردن کارخانه های جدید برای جذب نیروی کار در حال رشد، دارد. شما آزادی می خواهید، آزادی از همه نوع، آزادی سازماندهی، آزادی اعتصاب، شما کشوری را می خواهید که در آن بتوانید به عنوان شهروند آزاد بدون ترور و قتل زندگی کنید. شما باید تشخیص دهید چه چیزی بین شما و خواسته هایتان ایستاده است. فریب نخورید و به آن ها اجازه ندهید شما را به جنگی که به شما بی ارتباط است بکشانند. به کسانی که از شما می خواهند به بهانه مبارزه با تروریزم از مطالبات و خواسته هایتان دست بردارید، گوش نکنید.

**هربا اتماد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هربا کمونیسم**

**بعنوان دوزنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به ممافل و**

**سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و**

**ممافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت**

**مکومت کارگران را تشکیل فواهند داد .**

ترین، بی افق مستقل طبقاتی و نقشه و بی رهبرترین طبقه است. مصر یکبار دیگر نشان داد که وجود سازمانهای کارگری، حضور آحاد طبقه کارگر در اعتراضات و تشکلهای مختلف در محل کار و زندگی در غیاب صف سیاسی و طبقاتی مستقل او، بدون حزبی که این استقلال و افق ماکروی پیروزی طبقه کارگر را نمایندگی کند، به راحتی یکبار دیگر دستمایه دست بدست شدن قدرت در جبهه ارتجاع بورژوایی خواهد شد.

همانطور که گفته شد مسأله اساسی انقلاب مصر از زاویه طبقه کارگر و توده انقلابی مصر دست نخورده باقی مانده است. امروز بورژوازی همچنان در قدرت سیاسی است. انقلاب مردم مصر در سال ۲۰۱۱ که یکی از ارتجاعی ترین، مجرب ترین و قدرتمند ترین دیکتاتورهای منطقه را از

### هشدار علیه توطئه

### ضدانقلاب امپریالیستی

### در مصر

در سالگرد انتخاب مرسی، رئیس جمهور مصر، میدان تحریر قاهره بار دیگر صحنه اعتراض وسیع و گسترده مردمی است که برای تداوم انقلاب نیمه کارشان، باردیگر به میدان آمده اند. مردمی که دولت مرسی و اخوان المسلمین را نمی خواهند، مردمی که برای متوقف کردن سیاست های حزب اخوان المسلمین، برای عقب راندن تعرض جنبش اسلامی، و در اعتراض به تداوم فقر و بیکاری و محرومیت، مجددا به میدان آمده اند.

رسانه های دست راستی دول غربی، امثال بی بی سی، بلافاصله خبر اولتیماتوم ۴۸ ساعته ارتش مصر، مبنی بر برگزاری زودرس انتخابات ریاست جمهوری، را اعلام کردند.

اولتیماتوم ارتش برای دخالت، کودتا، ظاهرا در حمایت از خواست مخالفین دولت، و به دروغ در حمایت از اجتماع اعتراضی آرام میدان تحریر، صورت گرفته است.

ارتش مصر، نیروی مسلح تحت فرمان دول غربی و علیه انقلاب است. انقلاب مصر، مبارک را مرخص کرد، اما ارتش را دست نخورده برجای گذاشت.

دخالت ارتش مصر به بهانه حمایت از خواست معترضین، ارتشی که رسما حمایت دولت آمریکا را همراه خود دارد، یک توطئه امپریالیستی برای "سوریه ای" کردن انقلاب مصر و خون پاشاندن به آن است. این نسخه براه انداختن جنگ داخلی میان مردم غیرنظامی در مصر است. این نسخه، به میدان آوردن جنبش اسلامی مسلح برای مقابله با ارتشی است که نه در حمایت از مردم که در راستای منافع دول غربی به میدان میاید.

دخالت ارتش، بنام دروغین دفاع از مردم برای برگزاری انتخابات زودتر از موعود، وارد کردن فاکتور ارتش ضدانقلاب، علیه انقلاب مصر است.

دولت مرسی، که مدعی مشروعیت به حساب صندوقهای رای است، را میتوان نه با دخالت ارتش که به نیروی طبقه کارگر و اعتصابات سراسری کارگری، فلج کرد و به کناره گیری کشاند. دخالت ارتش یک پروژه ضدانقلاب امپریالیستی برای سوریه ای کردن مصر است و باید با دخالت طبقه کارگر، عقیم بماند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۰اتیر ۱۳۹۲- ۱ ژوئیه ۲۰۱۳

اوت ۲۰۱۳

البرادعی را به خیانت به کشور متهم کرد، تحسین کردند و همگی به احترام او از جا برخواستند. اخوان و سلفی ها وقتی که نیروهای امنیت داخلی به معترضین حمله کردند و متحصنین را آدمکش، جاسوس، همجنسگرا و معتاد نامیدند، حمایت کردند. اسلامیستها از اولین کسانی بودند که برای ارتش تملق و چاپلوسی کردند و مقاومت در برابر شورای عالی نیروهای مسلح را حمله به دولت تلقی کردند. آنها کسانی بودند که آشکارا و در ملأ عام قبطیها، یکی از اقوام مصری، را مورد مورد سوظن قرار دادند و جان باختگان آنها در اعتراضات و درگیریهای ماسپرو را انکار کردند و به رسمیت نشناخته و آنها را به خیانت به کشور و همدستی با توطئه گری غرب متهم کردند.

به دنبال آن اخوان المسلمین با عجله به واشنگتن و میدیای "خداشناس و مبتذل و ضد اسلامی" آمریکا روی آوردند. شایعه حرکت کشتیهای جنگی آمریکایی را به طرف مصر جشن گرفتند و اعلاناتی را به زبان انگلیسی به صحن میدان "ربع العداوی" قاهره آویزان کردند.

البلتاجی، از اخوان المسلمین، اعلام کرد که تا زمانی که محمد مرُسی در پست ریاست جمهوری ابقا نگردد، تروریسم در صحرای سینا متوقف نخواهد شد. این چیزی جز اعتراف یک رهبرارشد اخوان المسلمین به این نیست که رئیس جمهور برکنار شده برای حفظ قدرت خود به تروریسم تکیه دارد.

بله، اخوان المسلمین همه این اعمال و بیشتر اینها را هم انجام داده است، و به همین دلیل توده های معترض حق دارند علیه مرُسی اعتراض و تظاهرات کنند و از سازمان مرُسی بیزار شوند و آن را عقب بزنند. رهبران ارشد اخوان المسلمین باید به جرم تحریک خشونت و روابط مشکوک بین المللی تحت بازرسی و تحقیق قرار بگیرند. این باید از یک مسیر قانونی و سیاسی طی شود.

در کنار این البته مسائل حقوق انسانی است که باید بر روی میز قرار بگیرد. مردم زیادی جان خود را از دست داده اند، مستقل از این که این مردم از اخوان هستند یا طرفداران شورای عالی نیروهای مسلح و یا مردم سیویل که روزانه در تحصن های میدان العداوی، میدان تجمع اخوان المسلمین، جان خود را از دست می‌دهند. معترضانِ از [اخوان المسلمین] وجود دارند که معتقدند اگر تحصن را ترک کنند یا فوراً کشته و یا زندانی می‌گردند. این مردم هیچوقت ناپدید نخواهند شد. و اگر تحصن العداوی را ترک کنند، با قلبی مالا مال از نفرت ، یأس و محرومیت، با خشونتی انبار شده و عزمی راسخ تر به خانه های خود بازخواهند گشت. چیزی که در جنوب مصر و منطقه دلتا بیشتر خواهد بود.

این متکبران و "سرمستان از پیروزی" که شما در میدیای خصوصی مشاهده میکنید، مرتکب همان رفتاری می‌شوند که باعث پایان دادن به دوره اخوان المسلمین و واژگونی محبوبیت آنان شد. ما هم اکنون همان اشتباهات اخوان المسلمین را تکرار می‌کنیم. دقیقاً مثل این است که محدوده حافظه ما به اندازه حافظه یک ماهی طلائی است.

من میتوانم کتابها در باره عدم داریت اخوان المسلمین و فساد سیاسی و مذهبی آنان بنویسم، اما این مبارزه ای دیگر است که محتاج به وسایلی متفاوت است. این نبرد را ما حتی قبل از اینکه آغاز شود خواهیم باخت: آنهایی که مدعی مبارز آزادی بودن هستند ونسبت به سیاست تبعیض و فاشیسم اخوان المسلمین شاکی بودند، فی الحال مشغول بنا کردن سمپاتی برای آنها، اخوان، هستند. آنها مایه شرم آزادی که ادعای مبارزه برای آنرا دارند هستند. ما دقیقاً داریم به وضعیت و فضای سالهای نود بر میگردیم که بر سر "موقعیت امن" و فساد میدیا رضایت دادیم و اجازه دادیم که سینه ها پر از آتش نفرت گردند و افراط گرایی روز به روز عمیق تر شود. من معتقدم بستن کانالهای تلویزیونی اسلامی در هفته قبل یک تصمیم مهم در یک موقعیت حساس بود، اما من امروز فراخوان به بازگشایی آنها میدهم. به آنها اجازه بدهید حرف

بزنند؛ بستن صدای آنها باعث گردیده که مردم بیشتر متنفر شده و توسط آنها بیشتر تحریک گردند. به آنها این شانس را ندهید که نقش قربانی را بازی کنند. از چه می‌ترسید؟ از میدیای تبعیض آمیز و تحریک کننده آنها ؟ و یا از حماقت سیاسی آشکارشان رو به جامعه؟

لِیبرالهای عزیز ضد اخوان المسلمین! به من اجازه دهید که به شما یاد آوری کنم که چگونه شما چند هفته پیش از دورنمای یک آینده تاریک مصر شاکی بودید، اما اکنون که از دست آنها "خلاص" شده اید، خود نیز فتوکپی فاشیسم و تبعیض آنها شده اید. البته میتوانید جواب دهید که آنها لایق این عاقبت هستند؛ آنها نیروهای امنیتی را حمایت کردند و از آنها برای چیره شدن بر شما و تقلب و پخش شایعه و دامن زدن به نزاع فرقه ایی استفاده کردند. استدلال شما اما واقعا این است؟ آیا روشهای پُست آنها آلترناتیو مناسبتری از پرنسیپهایی است که مدتها برای آن مبارزه کردید؟ آنها مدتها است که قطب نمای اخلاقی خود را دست داده اند. آیا شما هم می‌خواهید راه آنها را دنبال کنید؟

متوجه نیستید با تحریک خشونت بر علیه فلسطینپها و سوری ها، شما هم دقیقاً قدم در همان راهی میگذارید که آنها علیه شیعیان، بهاییان و مسیحیان و مسلمانان دیگری که مخالف اخوان و سلفی ها بودند، رفتند؟ امروز به جای مترسک "دشمنان اسلام"، مترسک "دشمنان دولت" را گذاشته ایم. ایده های مختلف، خط مشی ها و عقاید مختلف همگی ناپدید گشته و آنچه که برای ما باقی مانده فاشیسم و راسیسم است، امروز نفرت ما را متحد میکند.

رهبران اخوان المسلمین را به دادگاه ببرید و حادثه گارد جمهوری را بررسی کنید. تضمین کنید قوه قضایی استقلال خود را حفظ میکند و مستقل از اینکه قربانیان از کمپ شما هستند و یا از کمپ مقابل مسئله را مورد بررسی قرار میدهد. چهار چوبی تعیین کنید که در آن تمامی احزاب سیاسی بتوانند فعالیت کنند تا هیچ حزبی دیگر قادر نباشد اینگونه تحریکات و فرقه ای و تبعیض آمیز را دامن بزند. آری، رهبران اخوان المسلمین را باید دادگاهی کرد، درست به همانگونه که رهبران حزب دمکرات ملی با ارائه مدارک کافی و محدودیت قانونی، دادگاهی شدند. اما به خاطر داشته باشید که شما هیچوقت قادر نخواهید بود که موجودیت آن هزاران نفر را از روی زمین پاک کنید. قادر نخواهید بود که این هزاران و خانواده های آنها و فرزندانشان را زندانی کنید، و باز هم فراموش نکنید که شما قادر نخواهید بود مانع پیروزی آنها در انتخابات سندیکاها شوید. تمام چیزی که شما امروز مشغول آن هستید، تکرار اشتباهات گذشته آنها، با نادیده گرفتن آن هزاران نفر است. شما این حقیقت زنده را دفن میکنید، حقیقتی که باز خواهد گشت و شما را یا نسل آینده را به زمین خواهد زد.

زنده باد کسانی که اجازه ندادند این "سرمستان از پیروزی" انسانیت آنها را غارت کنند، آفرین به آن عدهٔ معدودی که فعلاً توسط دیگران ایزوله گشته اند و اجازه ورود به کمپ هر دو طرف را ندارند، مگر اینکه دنباله رو این موج رایج نفرت و کینه شوند .

انسانیت به یک جزیره ایزوله درمیان امواج وحشی تبعیض و افراطی گری تبدیل شده است. در این جزیره آن عده معدود و ایزوله ای زندگی می کنند که صدایشان در میان غرش گریه ها برای کشتار و کینه و انتقام ناپدید می گردد. من چندان خوشبین نیستم که جمعیت این جزیره به این زودی افزایش یابد. اما شاید در آینده مردم به این جزیره نقل مکان کنند و سعی کنند به آن چیزی که انسانیت نام دارد، برسند، انسانیتی که ما همگی اینک از آن تهی گشته ایم.

چیزی که من از آن ترس دارم این است که زمانی بیاید و ما از کنار آن جزیره بگذریم و در اوج وحشت گریه کنیم: "افسوس که دیگر کسی آنجا زندگی نمی کند".

## تعرض خونین ارتش مصر محکوم است!

سرکوب خونین تظاهراتها و اجتماعات اعتراضی در مصر، که توسط ارتش مصر صورت گرفته و ادامه دارد، صدها نفر را به خاک و خون کشانده است و خطر گسترش آن جامعه مصر را تهدید میکند.

این سرکوبها، که از طرف میدیای رسمی دول دست راستی در جهان عنوان ریاکارانه "درگیری میان موافقین و مخالفین مرسی" گرفته است، یک جنایت رسمی سیاسی و یک تعرض آشکار خونین به ابتدایی ترین آزادیهای بدست آمده در انقلاب مصر و پس از سرنگونی مبارک است. ابعاد جنایت ارتش مصر و دولت موقت آن به اندازه ای است که حتی صدای بخشی از هئیت های حاکمه دول آمریکا و اروپایی را هم در آورده است.

این تعرض، این کشتارها بی هیچ قید و شرطی باید محکوم شود.

ارتش مصر به نام دفاع از انقلاب، قانون "وضعیت اضطراری" را دوباره حاکم کرده است. و به بهانه دفاع از آزادی و ضدیت با اسلام سیاسی و اخوان المسلمین، سانسور و دستگیری های وسیعی را به راه انداخته است. روسای اخوان المسلمین را در دستگیر و زندانی کرده اند، و همزمان از آنها برای شرکت در مذاکره بر سر آینده مصر دعوت میکنند و مشغول چانه زنی هستند.

تمام قوانین و مقررات "وضعیت اضطراری" که به راحتی میتواند به حکومت نظامی کشیده شود، باید فوراً لغو شود. همه زندانیان سیاسی در مصر، از جمله مرسی، باید فوراً آزاد شوند. آزادی بی قید و شرط سیاسی، آزادی بیان و تشکل و اجتماعات باید فوری برقرار و تضمین شود.

با به میدان آمدن ارتش، بعنوان "کاتالیزور" حل تخاصم اکثریت مردم مصر با اخوان المسلمین، و بعنوان نیرویی در مقابل پیشرویهای جنبش ناسیونال اسلامی در مصر، روندی ضدانقلابی، مخرب و ارتجاعی به انقلاب مصر تحمیل شده است.

ارتش مصر، این نیروی ضدانقلاب امپریالیستی، با به زیر کشیدن مرسی "به نیابت" از جانب دهها میلیون معترض به ارتجاع اسلامی اخوان المسلمین، بعنوان قدرت اصلی حاکم، بر مسند قدرت در مصر نشست.

دخالت ارتش مصر در سیر سرنگونی مرسی، جنبش های اعتراضی پیشرو، جنبش طبقه کارگر، جنبش زنان و جنبش آزادیهای سیاسی را به حاشیه راند.

حزب حکمتیست از ابتدا، و پیش از رخ دادن فاجعه، این سناریوی ضدانقلابی را هشدار داد و تلاش کرد که با آگاه گری در صفوف جنبش کمونیستی و آزیخواهی ایران و مصر، در مقابل آن سدی ببندد.

این سد متاسفانه بسته نشد و ارتش مصر امروز بنام منافع اکثریت مردم، بنام منافع جنبش زنان و بنام منافع طبقه کارگر، ارتجاعی ترین سناریو تحولات سیاسی در مصر را در حال اجرا دارد. سکوت در مقابل این جنایات آماده کردن زمینه برای سرکوب های آتی و قربانی گرفتن از هر اعتراض علیه ارتش مصر است.

طبقه کارگر، جنبش سکولاریستی، جنبش حق زنان و جنبش کمونیستی در مصر، برای جلوگیری از شکست کامل انقلاب و برای جلوگیری از خطر جنگ داخلی باید در مقابل این نیروی جدید ضدانقلابی به میدان بیایند. با تاکید بر مطالبات انقلابی و آزادیخواهانه خود، و با دفاع از دستاوردهای تاکتونی انقلاب خود، متحد و متشکل شوند. جنایات ارتش را بی قید و شرط محکوم کنند و برای پیشروی و دخالت در مسئله قدرت سیاسی در مصر خود را آماده کنند.

**حزب کمونیست کارگری – حکمتیست**  
**۳۰ ژوئیه ۲۰۱۳**

## افسوس که دیگر کسی

## آنجا زندگی نمی کند

**باسم یوسف**

**ترجمه از متن انگلیسی: فرزاد نازاری**

**این مطلب اولین بار ۱۶ ژوئیه در روزنامه "الشروک" در مصر منتشر شد و پس از آن ترجمه و انتشار آن در سایت "میدان التحریر" در روزنامه ها و سایتهای مختلف انگلیسی زبان منتشر شد.**

"تبریک به همه: نهایتاً از دست اخوان المسلمین برای همیشه خلاص شدیم. چه بار سنگینی از روی شانه هایمان برداشته شد !"

"نهایتاً، ما مصری عاری از اخوان المسلمین خواهیم داشت و به امید خدا سلفی ها هم دیگر وجود نخواهند داشت، و چند روزی بیش طول نخواهد کشید که اعضای اخوان المسلمین دوباره به زندانها روانه شوند و دولت نرمال مصر بازسازی شود. دولت نرمالی که در آن خوش سیمایی مردم بدون ریش و حجاب و نقاب خواهد بود؛ "آدمهای خوش سیمایی" که بر روی تلویزیون می بینیم. مصری که از دست اسلامبها خلاص شده، نهایتاً یک کشور آزاد و لیبرال خواهد شد."

"این دیگر چیست؟ تعدادی از اعضای اخوان المسلمین در محوطه گارد جمهوری کشته شده اند؟ خوب اولاً اینها چرا آنجا بودند؟ آیا خوشحال نیستید که این اتفاق برای آنها افتاده است؟ احساس رضایت نمیکنید؟ پس حتما شما یکی از حامیان اخوان هستید! حتما دشمن ارتش ودولت اید و احتمالاً بعنوان یک تروریست نیمه وقت کار میکنید!"

- "خیر، من از اتفاقی که در سی ام ژوئن افتاد حمایت میکنم و دیدم که مرُسی شخص نامناسبی برای ریاست جمهوری است، اما این منکر این حقیقت که باید یک تحقیق درست و حسابی در رابطه با رویداد گارد جمهوری صورت بگیرد، نیستم ؛ دوست دارم بدانم کانالهای تلویزیونی اسلامی تا کی بسته خواهند ماند، من رسانه های خصوصی را دیدم که مالا مال از تبعیض و لفاظی های تحریک آمیز هستند ."

- "نه، نه: شما خیلی ملایم هستید! حقوق بشرتان را برای خودتان نگهدارید. خشونت تنها راه معامله با این جماعت است. باید کشور را از این نوع مردم پاک کنیم."

گفته های فوق انعکاس مواضع بسیاری از کسانی است که "سرмست از پیروزی" اند و یا خود آنها تصور می کنند که سرمست پیروزی اند. طبیعت فاشیستی آنها هیچ تفاوتی با فاشیسم اسلامبها که فکر میکنند ناپدید شدن دشمنانشان از این سیاره، پیروزی برای خدا و دینشان است، ندارد. اما آنهایی که در خلسه این پیروزی اند، خود را متفاوت تلقی می کنند. آنها فاشیسم خود را با این که "به نفع کشور" است، توجیه می کنند. این مردم با آن ارزشهای لیبرالی و احترام شان برای آزادی، فرق زیادی با خالد عبدالله (روحانی و واعظی افراطی) که بخاطر سخن گفته مشهورش: "خداوند ما را از شما لیبرالها و هر آنچه که شما دوست دارید حفظ کند" رسوا گردید، ندارد.

من نه به اخوان المسلمین اعتماد می کنم و نه به آنها اعتقاد دارم. تجربه به ما نشان داد که آنها به گفته های خود پایبند نیستند و مکرراً و تا زمانی که به برنامه سیاسی آنها برمیگیردد، دروغ می گویند. آنها مذهب را در خدمت سیاست شان و برای توجیه آن به کار میبرند.

اخوان المسلمین و سلفی ها، زمانی که مصطفی بکری (از جهاد اسلامی مصر) را در پارلمان

## کنگره ملی کرد

#### محمد فتاحی

**فاکتورهای موثر در تشکیل این سازمان:**

شروع عقب نشینی غرب و آمریکا از سوریه و تغییر در تناسب قوای این کشور به نفع دولت بشار اسد فاکتور اصلی در این زمینه است. در کنار این واقعه حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی در منطقه به پیشرفت هایی رسیدند. چنین تناسب قوایی، به همین نسبت، تقویت دولت مالکی در عراق را در مقابل ناسیونالیسم کرد و جبهه سنی هوادار عربستان را به دنبال دارد. همین واقعه به پائین آمدن ارزش مصرف پ ک ک برای ترکیه در سوریه انجامیده است؛ فاکتوری که ترکیه به خاطرش به پ ک ک امتیاز داده بود. کوتاه شدن ضمنی دست و بازوی قدرت های مامور ویرانی در سوریه که عربستان و قطر باشند، از محصولات جانبی این تغییر در تناسب قواست. این تغییرات که در بعد منطقه ای در جریان اند، منشا وحدت ها و تفرقه ها و مرور روابط و انتخاب متحد و متفقین جدید، برای همه بازیگران کوچک و بزرگ در فصل جدید است.

کنگره ملی کورد یکی از این محصولات سیاسی در این دوره است. آمریکا میخواهد به دنبال عقب نشینی از سوریه، مسئله کرد را به فاکتوری برای بازی در منطقه تبدیل کند. بعلاوه، آمریکا مشغول میانجیگری میان فلسطینی ها و اسرائیل برای صلح است. در چنین صورتی، ایجاد یک منطقه دیگر برای بازی و فشار به دولت های منطقه، یک نیاز جدید امریکاست. ناسیونالیسم کرد به رهبری مسعود بارزانی و پ ک ک ظرفیت های لازم برای تبدیل مهره شطرنج امریکا دارند. اضافه بر این، نیاز اسرائیل به وجود نیرویی که توسط آن به دولت های عراق و سوریه و ایران و ترکیه فشار بیاورد، یک نیاز سیاسی واقعی است. رابطه اسرائیل با حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری خانواده بارزانی و استفاده از جنبش ناسیونالیستی کرد علیه دشمن دهه های گذشته اش در منطقه تاریخی پشت سر دارد. اسرائیل همراه دولت شاه ایران در دهه هفتاد میلادی هم جنبش ناسیونالیستی کرد علیه دولت عراق را مورد استفاده قرار دادند و صدام حسین را وادار به دادن امتیاز در منطقه خلیج فارس کردند. قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵ میان شاه ایران و صدام حسین جنبش ناسیونالیستی قدرتمند کرد در عراق را در عرض بیست و چهار ساعت به تعطیل کشاند. حزب دمکرات کردستان عراق و پ ک ک هر دو تجارب تاریخی برای بکار برده شدن به عنوان نیروی ابزاری توسط دول منطقه اند. پ ک ک در طول عمر کوتاهش تجربه خدمت به جمهوری اسلامی، سوریه، ترکیه و عراق را دارد. حزب دمکرات کردستان عراق تجارب خونینی در خدمت دول منطقه دارد؛ جنگ نسبتاً طولانی با پ ک ک در خدمت ترکیه، جنگ علیه نیروی پیشمرگ در کردستان ایران، به خون کشاندن تظاهرات مردم در شهر اشنویه و کشتار ۱۱ نفر باز هم در خدمت جمهوری اسلامی، شرکت در قتل علم بیش از ۳۰ نفر از مردم روستاهای دیلانچرخ و کهریزه از حومه نرده در سال ۱۳۵۹، کشتار ۱۹ نفر از پیشمرگان کومه له(۱۱ نفر) و دمکرات(۸ نفر) در دره بایزآوی در پائیز ۱۳۶۰، محافظت از مناطق اشغالی کردستان ایران به عنوان نیروی خدمه جمهوری اسلامی در مناطق شمالی کردستان ایران، اعدام سلیمان معینی مبارز ملی مهابادی و تحویل جنازه اش به ساواک در سال ۱۳۴۷، شکار مبارزین ملی ترکیه و اعدام دکتر سعید کرمزی توپراغ مشهور به دکتر شوان و سعید آل چی از شخصیت های ملی کرد در ترکیه دهه های شصت و هفتاد که در همان در کردستان عراق زندگی میکردند، در خدمت ترکیه، از تجارب خونین خدمت این حزب به دولت های منطقه در تاریخ مبارزات ملی در کردستان بزرگ است. این موارد را برشمردم بخشا به این دلیل که

احزاب ناسیونالیست کرد به عمد جنایات اینها در خدمت دولتهای منطقه را لاپوشانی میکنند تا اولا پرونده خونین جنبش شان را رنگ دیگری نشان دهند، ثانيا در صورت به بازی گرفته شدن خود دچار مشکل نشوند.

این سازمان با این پرونده خونین تاریخی رهبری بلوک ناسیونالیسم کرد در منطقه را برای به بازی گرفته شدن این جنبش در دوره آتی را بعهده دارد.

در این دوره، با عقب نشینی آمریکا در سوریه، امکان فشار بیشتر ناسیونالیسم کرد بر مالکی، با اتکا به آمریکا، دیگر میسر نیست. این یعنی ناسیونالیسم کرد عراقی اخبار شادی بخشی دریافت نمی کند؛ باید با دولت مرکزی و جمهوری اسلامی بسازد تا خود را نگهدارد. نتیجتا مسعود بارزانی که در فضای پیشروی آمریکا در سوریه تهدید به افراختن پرچم کردستان مستقل بر ساختمان پارلمان اربیل میکرد، امروز با تشخیص هوای نامساعد به پرچمدار ارسال پیام دوستی به "ملل" و دولت های همسایه ترک و عرب و ایرانی افتاده است!

ناسیونالیست های کرد ایرانی هم با جهت جدیدی که آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی در پیش گرفته است، و با انتخاب روحانی برای ریاست جمهوری ایران، روند مشابه پ ک ک در ترکیه را برای خود بد نمیداند. اگر اینها از روی محاسبه اشتباه در انتخابات شرکت نکردند و در موضع اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایستادند، میانجیگری مسعود بارزانی، کاری که میان پ ک ک و دولت ترکیه هم انجامد شد، میان ناسیونالیست های کرد ایران و جمهوری اسلامی، زیر لوای رای کنگره ملی کرد، مسیری آبرومندانه برای ناسیونالیست های کرد ایرانی به نظر می آید. اینها میتوانند در چنین صورتی مدعی شوند که مشورت احزاب کرد در همه بخش های کردستان همین بوده و اینها به خاطر مصالح ملی از منافع حزبی گذشته اند! برای اینها نزدیکی با جمهوری اسلامی و ورود به دیالوگ از راه دور و ارسال سیگنال به دولت روحانی برای سازش، مسیر آبرومندتری از تصمیم کنگره کورد و شخص بارزانی نمیتواند داشته باشد. این فاکتور مهمترین عامل جذابیت کنگره کرد نزد ناسیونالیست های کرد ایرانی است. به اضافه اینکه ایستادن در کنار دولت برادرشان مسعود بارزانی، به آنها هم موقعیت قویتری در معامله میدهد.

برای پ ک ک که در ترکیه در پروسه معامله است و در سوریه به موقعیتی در حاکمیت رسیده و در ایران هم از طریق پژاک خواهان همین مسیر است، ترجیح میدهد تا بقیه را نیز همراه خود کند و از این مسیر وزن سنگین تری در منطقه و برای اعمال فشار منجمله به ترکیه داشته باشد. چنین است که کنگره ملی کورد برای آن هم خیلی مفید است.

یک فاکتور منطقه ای دیگر میتواند نقش اسرائیل باشد. اسرائیل تنها قدرت منطقه ای است که اولا احترام ویژه ای نزد ناسیونالیسم کرد دارد. بخشی از این احترام تاریخا به نقش مוסاد در سازماندهی تشکیلات حزب دمکرات کردستان عراق و سازمان امنیتی آن "پاراستن" و تربیت کادرهای رهبری آن در سال های دهه هفتاد میلادی است. بخش دیگر این احترام در حمایت اسرائیل از ناسیونالیسم کرد به خاطر موقعیت منطقه ای این نیروست؛ اسرائیل تقریبا با تمام دولت هایی که مردمان کرد را زیر حاکمیت دارند، درگیری مستقیم و غیر مستقیم دارد؛ با ترکیه به خاطر موضع این کشور در قبال مسئله فلسطین، با سوریه و ایران و همچنین عراق به دلایل متعدد. بلوک کنگره ملی کورد در تمام این کشورها میتواند به عنوان متحد طبیعی و البته غیر رسمی و غیرعلنی اسرائیل ایفای نقش کند و به همین درجه هم از حمایت های متنوع اسرائیل بهرمند باشد. اگر دوره بارزانی پدر، اسرائیل نفع مستقیمی در جنگ ناسیونالیسم کرد عراقی با صدام داشت، امروز وزن بیشتر این ناسیونالیسم در بعد منطقه ای، بسیار فراتر میتواند به اهداف اسرائیل کمک کند. در جهان درهم و برهم امروز، وجود مناطق کردنشین در چندین کشور با موقعیت های استراتژیک، و در شرایطی که مسئله کرد هنوز لاینحل مانده است، قضیه کورد میتواند از طریق ناسیونالیسم کرد ابزار فشار به هر کدام از دولت

های این منطقه باشد. به نوعی، مسئله کرد میتواند فلسطین دیگری در دل منطقه تولید کند که عامل فشار آمریکا و متحدین منطقه ای شان به دول منطقه در دل معاملات منطقه ای و جهانی باشد. ناسیونالیسم کرد به دلایل متعدد تجربه آلت دست واقع شدن های بسیار دارد. یکی از این دلایل، زندگی این رگه در دل شکاف های منطقه ای و جهانیست، که اینجا مورد بحث نیست.

جنگ و سازش ناسیونالیسم کرد برای شرکت داده شدن در قدرت است. به زبان دیگر جنگ اینها هم برای سازش است. در هر دو نقش، ناسیونالیست کرد به دنبال کسب درجه ای از قدرت و شرکت در چاپیدن مردم زحمتکش و طبقه کارگر در این کشورهاست. برای اینها حل مسئله ملی نه موضوعی در اولویت، که بهانه ای برای دعوا بر سر شرکت در کسب سود و سرمایه محلی است. اتحاد کل اینها در کنار هم بیشک قدرت عمل بیشتری به اینها در مسائل و موضوعات منطقه ای میدهد. تنها مسئله در این وسط ویژگی برای کار کمونیستی است. اینها تبلیغ میکنند که دسته جمعی بهتر از قیل "کورد" را نمایندگی میکنند و با آرزوی "کورد" برای اتحاد پاسخ مثبت داده اند. کارگر کمونیست و سازماندهان کمونیست این طبقه این روزها کارشان مشکل تر است در توضیح این نکته که اتحاد اینها اتحاد احزاب طبقه سرمایه دار کرد در منطقه است. "کرد" همان اندازه منافع مشترکی دارد که ترک یا ایرانی یا عرب. نه دولت ایران نماینده ایرانی ها و نه دول ترکیه و کشورهای عربی نماینده ترک ها و عرب هایند. طبقه کارگر در ایران و ترکیه و دنیای عرب توسط طبقه سرمایه دار و نمایندگان سیاسی اش در هییت دولت ها استثمار و سرکوب شده و حقوقش شبانه روز پایمال میشود.

ادعای این احزاب نمایندگی منافع "ملت کرد" در منطقه است. این ادعا همان اندازه واقعیت دارد که دول عراق و ترکیه و ایران و سوریه منافع "ملت های" این کشورها را در کشمکش های منطقه ای و جهانی نمایندگی میکنند. "ملت" خرافه دست طبقه سرمایه دار برای بردن کارگر پشت منافع دولت طبقه حاکمه است. "ملت ها" را در تمام دنیای امروز درمانی با منافع طبقاتی و سیاسی متضادی شکل داده اند. کارگر و سرمایه دار ایرانی همان اندازه منفعت مشترک دارند که کارگر و سرمایه دار کرد. نتیجتا کارگر کرد در هر کشوری، راهی جز اتحاد با هم طبقه ای هایش در محل ندارد. همانطوریکه کارگر در مهاباد و سنندج در مبارزه برای بهبود زندگی راهی جز وحدت با هم طبقه ای هایش در مقابل طبقه سرمایه داری که روزانه استثمارش میکند ندارد.

"ملت کرد" در کردستان ایران اگر میتواند اتحاد ناسیونالیستی کرد را جشن بگیرد که "کرد" یکی شده است، کمونیست و کارگر آگاه در این منطقه باید بطور جدی بجنبد تا در مقابل بلوک ناسیونالیستی بلوک سوسیالیستی و کمونیستی را و

صف مستقل طبقاتی را روشن تر شکل دهد. باید صمیمانه توضیح دهد که "کرد" یک منفعت واحد ندارد، همانطوریکه فارس و عرب و ترک ندارند. اگر کنگره کورد میخواهد از دول منطقه امتیاز بگیرد، این امتیاز برای جیب خودشان و به بهبود زندگی کارگر بیربط است.

##### کومه له و کنگره ملی کرد

چند سال پیش کمونیسم بورژوایی ایران همراه جنبش سبز طبقه متوسطه به نماز جمعه رفسنجانی رفت و سعی تمام به خرج داد تا طبقه کارگر را نیز همراه خود پشت ناسیونالیسم پروغرب ایرانی ببرد، که خوشبختانه ناموفق ماند. امروز کومه له در کردستان همان نقش را در قرار گرفتن کنار لشکر ناسیونالیستی به عهده گرفته است. درجه شکست این تقلا به کار پیگیر کمونیست ها و رهبران روشن بین کارگری در کردستان گره خورده است. تفاوت اینجااست که کومه له از سابقه یک تاریخ عظیم از تقلا۱ کمونیستی در دهه اول فعالیت علنی سیاسی و نظامی، برای چنین فعالیت های ناسیونالیستی خرج میکند، که کمونیسم بورژوایی در ایران برای سینه زنی در صف

جنبش سبز، پشت خود نداشت. از این نظر، کار روشنگرانه کمونیستی در کردستان خستگی بیشتر و حوصله توضیحات صمیمانه تری لازم دارد. شاید خود این کار فشاری بر خود کومه له هم ایجاد کند که با این شتاب در بلوک ارتجاع ناسیونالیستی جا خوش نکند.

نزد کمونیسم بورژوایی رفتن دنبال این و آن جنبش و تحرک، عنوان دخالت فعال به خود میگیرد. کمونیسم بورژوایی ایران پشت سبز رفت، پشت ناسیونالیسم ترک و قضیه قومی آذربایجان رفت، پشت تحرک قومی در اهواز رفت، و اسم همه اینها را شرکت فعال نامید. کومه له هم امروز همین عنوان را برای نقش خود انتخاب کرده است.

کومه له در مقابل انتقادات وارده میتواند پاسخ دهد که نقش این سازمان در حل مسئله کرد آنرا ناچار به شرکت در چنین نهادهایی هم میکند. میتواند بگوید که نمیتواند مثل بقیه برای چنین اتفاقی شانه بالا اندازد و از کنارش بگذرد، در حالیکه مثل همه میداند که احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد استاد معاملات سیاسی و پشت کردن به مسئله کورد اند. اینها توجیهات کمونیسم دنباله رو است، کمونیسمی که خود بطور مستقل منشا تغییر نیست و باید در نقش زایده جنبش های عمده تر کنار دستش ظاهر شود. سنت غالب کمونیسم امروز ایران همین است. برای این سنت، تاکید بر سازماندهی بلوک طبقاتی سیاسی متفاوت از طبقات دیگر یک منزه طلبی محسوب میشود. به همین خاطر دسته جمعی اینها حکمتیست ها را در دوران سبز به عدم دخالت و انفعال سیاسی متهم کردند، چون سازماندهی مستقل طبقاتی برایشان فقط روی کاغذ جایی دارد و در دنیای واقعی زایده جنبش های سیاسی اصلی تر جامعه اند.

علت اصلی کومه له به این کنگره تعلق جنبشی آن به این تشکیلات است. باید توجه کرد که این کنگره یک سمینار و کنفرانس و مجمع برای ابراز نظر سیاسی و دخالت نیست. این کنگره یک سازمان متشکل از تمام احزاب و تشکیلات های زیر چطر خویش است. برای کومه له حتی از بلوکی که با چپ های ایرانی به عنوان اتحاد احزاب و سازمان های چپ و کمونیست ایرانی ایجاد کرده است، حیاتی تر و سرنوشت سازتر است. اگر اتحاد با این چپ های ایرانی برای کومه له نقش یک دکوراسیون سیاسی برای ایجاد توهم در ذهن کارگر کمونیست را دارد و کارش از صدور اطلاعاتیه آنطرف تر نمیرود، در مقابل کنگره ملی کرد در این منطقه نیرو جابجا میکند و تصمیماتی میگیرد که به سرنوشت میلیون ها مردم مربوط است. شرکت کومه له در این کنگره همانند شرکت حزب کمونیست کارگری و کل بقیه چپ و کمونیست های ایرانی در جنبش سبز است.

هیچکدام از سر اشتباه وارد چنین میدانی نشده اند. جنبش مادری که اینها به آن تعلق سیاسی استراتژیک دارند، اینها را بطور خودبخودی وارد چنین عرصه هایی میکند. اولی دنباله رو جنبش ناسیونالیستی کرد است و دومی دنبال جنبش ناسیونالیسم پروغرب ایرانی. همانقدر که "جنبش انقلابی ایران" در سال 88 برای کمونیسم بورژوایی ایران یک میدان مشترک با ناسیونالیسم ایرانی پروغرب است، "جنبش انقلابی کردستان" (اسم مستعار جنبش ملی کرد برای چپ های ملی کرد)، میدانی برای پیوند کومه له به بقیه جریانات ناسیونالیستی کرد شریک در این جنبش است.

اگر شرکت چپها و کمونیست های ناسیونالیست ایرانی در جنبش سبز، بدلیل نبود یک پایگاه اجتماعی ضرر آنچنانی به طبقه کارگر در ایران نرسانید، شرکت کومه له در کنگره ملی کرد، به دلیل سابقه طلایی کومه له کمونیست سالهای دهه اول جنگ در کردستان، و به دلیل خرج کومه له از آن اتوریته ای تاریخی، کارگر در کردستان را تحت تاثیر قرار داده و به رشد فضای ناسیونالیستی در میان آنها کمک مستقیم میرساند. نقد کمونیست ها به کومه له موجب دفاعی از اهمیت شرکت در این کنگره توسط کومه له شده که نقد کمونیست ها به کمونیسم بورژوایی ایران موجب دفاع محکم آنها از جنبش سبز بود. اولی همان جایگاه بالایی به ارتجاع کنگره ملی کرد میدهد که دومی به ارتجاع جنبش سبز ایرانی میداد. جالب اینکه دفاع ناسیونالیست های کرد از همین کنگره به اندازه دفاع کومه له از آن نیست،

←

## "کنگره ملی کرد"

### حقایق و توهمات،

## کومه له و سیاست آن

##### خالد حاج محمدی

روز دوشنبه ۳۱ تیر ماه نشستی به فراخوان مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق، با شرکت ۳۹ جریان مختلف از کردستان عراق، ایران، ترکیه و سوریه به منظور بحث بر سر تشکیل "کنگره ملی کرد"، صورت گرفت.
هینت تدارک کنگره انتخاب و قرار است ۲۴ اوت کنگره گرفته شود.
این اتفاق که در آن احزاب و جریانات مختلف ناسیونالیستی، گروه‌های قومی، اسلامی "کرد"، در این چهار بخش را در بر گرفته است، همراه خود بحثهایی را در میان جریانات مختلف سیاسی دامن زده است. اینجا و در این نوشته تلاش میکنم، به اوضاع و احوالی که این تجمع و این تلاش را ممکن کرده است، به اهدافی که کنگره مقابل خود قرار داده است و به عواقب و تأثیرات آن بپردازم.
همزمان و از آنجائی که یکی از نیروهای شرکت کننده در این نشست کومه له است که خود را چپ و کمونیست میداند ، نکاتی را نیز در زمینه سیاست کومه له در این نشست و عواقب آن اشاره کنم.

##### "کنگره ه ملی کرد"، شرایط و اهداف آن

مسئله تشکیل کنگره ملی کرد در منطقه از سالها قبل مورد بحث احزاب ناسیونالیست کرد بوده است. قبل از همه حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک) در این زمینه دست به تلاشهایی زد که بدلیل اختلافات وسیع و جنگ و جدال میان احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد در منطقه این تلاشها ناکام ماند.

اما امروز مؤلفه های منطقه ای و محلی به درجه زیادی عوض شده است و همین حقیقت،احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه و در راس آن حزب دمکرات کردستان عراق را به این نتیجه رسانده است که دست به چنین اقدامی بزند و شخص مسعود بارزانی چنین فراخوانی را بدهد.

کردستان عراق در دل تحمیل یک جنگ جنایتکارانه به مردم عراق توسط دول غربی و در راس آن دولت آمریکا در جنگ خلیج، بدست دو حزب اصلی ناسیونالیسم کرد، حزب دمکرات کردستان( جریان بارزانی) و اتحادیه میهنی ( جریان طالبانی) افتاد. اکنون بیش از دو دهه است، این منطقه از هر نظر در دست این احزاب است. این دو حزب در کل این پروسه متحدین و مطیع کامل دولتهای غربی و مشخصا دولت آمریکا بوده اند. در این دو دهه به مرور زمان و به دلایل

مختلفی که در حوصله این نوشته نیست، جریان بارزانی بر رقیب تاریخی خود یعنی اتحادیه میهنی، فایق آمده است و به نیروی اصلی و حاکم در کردستان عراق تبدیل شده است.
جریان بارزانی همراه جریان طالبانی و در اتحادی با آن، با در نظر گرفتن منافع مشترک طرفین بر مسند قدرت نشسته اند.

امروز کردستان ، بر خلاف مناطق دیگر عراق از امنیتی بیشتر برخوردار است. این بخش با روابط حسنه دولت اقلیم کردستان با آمریکا، و همزمان با دولتهای منطقه و خصوصا ترکیه، به مرکزی تجاری تبدیل شده است. در این منطقه به یمن نیروی کار ارزان طبقه کارگر کردستان عراق و سیلی از کارگران مهاجر از کشورهای دیگر که در بیحقوقی مطلق بسر میبرند، و با برقرار کردن یک حاکمیت فاسد، با لغت و لیس و چپاول کامل و کم نظیر، دهها میلیاردر و هزاران میلیونر در آن، سر بر آورده اند.
بارزانی و خانواده اش به بزرگترین سرمایه دار در کردستان عراق و به یکی از پولدارترین سرمایه داران جهان تبدیل شده است. حفظ این موقعیت که نقطه اشتراک کل بورژوازی کرد در کردستان عراق و در راس آنها دو حزب حاکم است، در وهله اول در گرو حفظ رابطه حسنه با آمریکا، و بدنبال آن با ترکیه و حفظ رابطه ای بدور از تشنت با دولت ایران است.
پیام آشتی به دولتهای منطقه که از جانب مسعود بارزانی به عنوان یکی از اهداف کنگره ملی بیان شده است، تلاشی برای حفظ این موقعیت برای بورژوازی کرد در کردستان و خانواده بارزانی به عنوان راس این هرم است.

علاوه بر احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق که اکنون حاکم این منطقه هستند، احزاب ناسیونالیست کرد ایران و گروههای قومی آن، در سه دهه گذشته و خصوصا بعد از به قدرت رسیدن اتحادیه میهنی و پارتی در کردستان عراق، متحد و مطیع کامل غرب و مدافع کامل طرحهای امپریالیستی آمریکا در مورد آینده ایران بوده اند. این حقایق از چشم دولت آمریکا بدور نبوده است و آمریکا نیز تلاش کرده است، ناسیونالیسم کرد در منطقه زیر سیاست غرب و به عنوان اهرم فشاری در دست آمریکا در توازن و تخاصمات منطقه متحد شوند. حکومت اقلیم کردستان، و شخص بارزانی بدلیل رابطه حسنه با غرب، رابطه نزدیک با ترکیه، امکانات مالی فراوان، دادن یک الگو از حاکمیت کرد و تبدیل آن به قبله گاه بخش وسیعی از احزاب اپوزیسیون کرد در منطقه، بهترین گزینه برای پیشبرد این پروژه هم از نظر غرب و هم در دنیای واقعی است.

ماجرای سوریه و تبدیل این کشور به میدان جنگی جنایتکارانه که در راس آن دول غربی و روسیه و متحدین منطقه ای و محلی آنها قرار دارد، به احزاب ناسیونالیسم سوریه امکاناتی داد که در توافقی با بشار اسد، این منطقه را در دست داشته باشند. احزاب ناسیونالیسم سوریه که متحدین پ ک

کمونیست های شرکت کننده اش مانند کومه له، همین پدیده به عنوان تشکلی به کارگر و مردم زحمتکش به فروش میرود که گویا ابزار درمان بخش قابل توجهی از درد و مشکلات انهاست.
به همین دلیل، برای کمونیست ها، پاسخ به ادعاهای بی پایه کومه له در تعریف جایگاه این بلوک ارتجاعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ماهیت بقیه ناسیونالیست های شریک در این پروژه برای کمونیست ها روشن است. تنها ابهامی که میماند، در مورد کومه له است که از سابقه تاریخی کومه له کمونیست اولیه و از عنوان خود با اسم کمونیسم خرج میکند. این کار اما بدون کار توضیحی صمیمانه ممکن نیست.

با این حال این مسئله از حساسیت ویژه ای برخوردار است؛ سرکوب خشن دهها سال در کردستان عراق و ترکیه و ایران وسوریه موجب شده تا مردم حتی پشت سازمان های شبهه فاشیست نوع پ ک ک و نوزاد ایرانی اشت پژاک هم صف ببندند، به صرف اینکه با دولت می جنگند. لذا بقیه احزاب ناسیونالیست هم به سهم خود تاثیر حتی بسیار بیشتری بر تولید توهم مثبت بودن کنگره

ک هستند، از این فرصت استفاده کردند، کنترل این منطقه را بدست گرفتند. وارد جنگ نه با دولت سوریه و نه با اپوزیسیون دست ساز آمریکا و عربستان و.. شدند و عملا و خوشبختانه این بخش از مردم از تحمیل جنگ داخلی در این منطقه تا حدودی در امان ماند. اعلام آتش بس و پیام دوستی پ ک ک به دولت ترکیه، شروع پروسه عقب نشینی نیروهای این جریان از ترکیه و عدم دخالت پ ک ک در اعتراضات دوره اخیر علیه دولت اردوغان و...، علاوه بر تاثیراتش در خود ترکیه، امیدواری برای دولت ترکیه بعنوان متحد آمریکا ایجاد کرده است، که ازپ ک ک به عنوان اهرمی برای کمک به جبهه خود در سوریه استفاده کند. همزمان بارزانی به عنوان متحد ترکیه در دل تحولات سوریه تلاش کرد برای خود در کردستان سوریه جا پایی باز کند که موفقیت چندانی حاصل نشد. به پیام آشتی اوجلان به دولت ترکیه، برای حکومت اقلیم کردستان و مشخصا جریان بارزانی بعنوان فرجه ای جهت اعمال هژمونی خود در منطقه و در میان نیروهای ناسیونالیسم کرد و از جمله باز شدن فضا برای دخالتش در کردستان سوریه نگاه شده است.

انتخابات ریاست جمهوری ایران و تلاشهای جناح اصلاح طلب، رفسنجانی، جنبش سبز و.. برای تحمیل عقب نشینی به بخش تندرو جناح اصول گرا و سرانجام انتخاب حسن روحانی، همراه خود امدهایی را در فضای سیاست ایران و در میان اپوزیسیون بورژوازی و بورژوازی لیبرال این کشور ایجاد کرد. این امیدواری شامل دول غربی و در راس آن دولت آمریکا و رسانه های آنها نیز بود. امید به بهبود رابطه باغرب و کاهش قدرت

جناح خامنه ای، همزمان امیدواری را در میان احزاب ناسیونالیست کرد نیز افزایش داد. پیام آشتی به دولتهای منطقه که در نشست احزاب ناسیونالیستی توسط بارزانی به عنوان هدف کنگره ملی بیان شده است، در حقیقت علاوه بر ترکیه، خطاب آن به جمهوری اسلامی و شخص حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور جدید آن کشور است.

یکی از فاکتورهای دخیل در کنگره فاکتور آمریکا و تلاش این کشور برای متحد کردن نیروهای مدافع غرب در منطقه و بطور روشن احزاب و گروهای ناسیونالیستی و قومی کرد به عنوان مطیع ترین، سربزیر ترین و آماده ترین جریانات در خدمت سیاست غرب در منطقه است. ایجاد قطبی متشکل از این نیروها، از حکومت اقلیم کردستان به عنوان مرکز و پایگاه این پروژه، تا احزاب و جریانات مختلف قومی، سنی مذهب و... در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، تا پ ک ک و جریانات کرد در سوریه، برای غرب ابزار قابل توجهی جهت دخالت در تحولات منطقه است.

علاوه بر اینها کل احزاب ناسیوانالیسم کرد، تشکیل کنگره ملی کرد را بعنوان گامی در همکاری و نزدیکی بیشتر با هم و به عنوان چتری برای بهبود

ملی کرد برای مردم کارگر و زحمتکش را دارند. نتیجتا افشای تشکیلات جدید ناسیونالیسم کرد بطور کلی از اهمیت ویژه ای برخوردار است و دفاع از کمونیسم در این جامعه بیش از هر چیزی به افشای آن گره خورده است.

افشاگری اما نه کافی که به تنهایی چنان هم موثر نیست. در غیر اینصورت ناسیونالیسم کرد می بایست در این سالها زیر افشاگری کمونیست ها تضعیف می شدند. در حالیکه تقویت هم شده اند. علت اصلی نه کمبود افشاگری بلکه کمبود نقش موثر کمونیسم در کردستان بوده است. کمونیسم در کردستان تاریخا زیر بار فشار سنن ناسیونالیستی بر پراتیک و فعالیت هایش، قادر به ایجاد تغییر در عمق جامعه نشده است. سنت این کمونیسم بشدت به ناسیونالیسم آغشته و به همین دلیل ابزاری به دست کارگر و زن و جوان برای تغییر سرنوشتش نداده است. همین فاکتور عقیم بودن کمونیسم در این منطقه از طرفی به تدریج میدان برای ناسیونالیسم عریان بازتر شده و سالهای اخیر اسلامی های سلفی هم کردستان را میدان تعرض به کمونیسم و کارگر تبدیل کرده اند. وقتی کمونیسم

موقعیت خود و ایجاد سمپاتی به خود در میان مردم کرد زبان در مناطق مختلف میبیند. آنها این کنگره را به عنوان چتری و ظرفی جهت اتحادی در کل منطقه کرد نشین و ایجاد وزنه ای برای ایفای نقش در تحولات منطقه نگاه میکنند. تاریخ ناسیونالیستهای کرد ملو از تلاش برای زیستن در شکاف دولتهای منطقه، تلاش برای مذاکره و آشتی و همزمان جنگ با این دولتها و پشت بستن به یکی از دولتهای مرتجع در سطح منطقه بوده است. ناسیونالیستهای کرد در ۵۰ سال گذشته در هیچکدام از کشورهای منطقه صاحب استراتژی مستقل و روشنی نبوده اند. جنگ و همزمان روبوسی با صدام حسین، پیام لیبیک به خمینی و اسکورت نیروهای جمهوری اسلامی برای استقرار در کردستان و همزمان جنگ و مذاکره با آنها، جنگ با ترکیه و همزمان مذاکره و پیام دوستی ارسال کردن، بخشی از زندگی آنها بوده است. و در قطب بندیهای جهانی زمانی مطیع روسیه بودند و در دوره اخیر متحد دولت آمریکا و در هر دوره منافع و سیاست این دو قطب سرنوشت آنها را رقم زده است. همزمان جنگ و لشگر کشی علیه همدیگر و در همدستی با این یا آن دولته مرتجع حاکم در منطقه و دوستی و آشتی و اتحاد کردن زندگی همیشگی آنها بوده و هست. لذا پیش بینی سرانجام این اتحاد و روند اختلافات داخلی جریانات دخیل در آن، هنوز زود است. در میان آنها انواع اختلافات و همزمان نقاط مشترک هم موجود است و ضمنا آینده این اتحاد در گرو فاکتورهای منطقه ای از جمله آینده سوریه، آینده عراق و آینده رابطه غرب و جمهوری اسلامی و آینده "صلح" پ ک ک و ترکیه است.

##### "کنگره ملی کرد" و عواقب آن

کنگره ملی کرد تلاشی است برای متحد کردن احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، با اهدافی که به آنها اشاره شد. عواقب آن بر تحولات منطقه و بر مبارزات حق طلبانه مردم، بر طبقه کارگر در مناطق کرد نشین و کل منطقه جای تامل است که به نکاتی در این زمینه میپردازم.

احزاب شرکت کننده در این کنگره مشترکا شکل گیری این کنگره را ایجاد ارگانی که کل مردم کرد زبان منطقه را نمایندگی میکند، مینامند. این ادعا نه تنها شامل بارزانی و اتحادیه میهنی و پ ک ک و... ، که شامل کومه له نیز به عنوان جناح چپ این کنگره، و شخص ابراهیم علیزاده میشود.

احزاب ناسیونالیست مورد اشاره هر کدام احزاب سیاسی، قومی، اسلامی و... معینی هستند و هر کدام طبیعتا طرفدارانی در بخشی از این مناطق دارند. اما هیچ بخشی از مردم کردستان به آنها نمایندگی خود را نسپرده اند.

مردم هیچ بخشی از کردستان، نقش و تاثیری در تعیین آنها به عنوان "نماینده" حتی به شکل صوری و مانند انتخابات پارلمانی در شکل موجود جوامع

و ناسیونالیسم سنتی کارساز نشدند، جمهوری اسلامی هم میتواند نوع سلفی اسلامی ها را به جان جامعه اندازد. این تقریبا شبیه کمک رشد اسلامی های فلسطین بعداز شکست ناسیونالیسم و چپ آن در چاره یابی مشکل آن جامعه بود.

امروز کمونیسم در کردستان باید بجنید و در عمق جامعه موثر شود، تا دست ناسیونالیسم در تعرض به کمونیسم و کارگر را کوتاه کند. راه دیگری نیست. برای اینکار اما باید ابتدا خود کمونیسم در کردستان، در عمل مبارزاتی سنن ناسیونالیسم کرد بر دست و پای خود را دور بریزد تا به عنوان یک نیروی متفاوت و موثر نقش ایفا کند. کمونیسم متفاوت از سنن کومه له باید نشان دهد که کارگر و زن و جوان را در ابعاد وسیع سازمان میدهد؛ یعنی کاری که کمونیسم کومه له ای و کمونیسم تا به امروز در کردستان سراغش نرفته است. در غیر اینصورت تمام کار کمونیست ها چیزی جز افشای کومه له در حرف و اتحاد با کومه له در عمل؛ یعنی بی خاصیتی برای جامعه، نخواهد بود.

بورژوایی، را نداشته اند. "نماینده مردم کرد زبان" بودن ادعایی است که خود این احزاب دارند و حقیقتی در آن موجود نیست. اینها به همان میزان نماینده مردم کرد زبانند که اردوغان، حسن روحانی، بشار اسد و مالکی نماینده مردم ترکیه، ایران، سوریه و عراقند. با این وصف یکی از عواقب منفی این اتفاق، تلاش مشترک برای قطع کردن دست مردم از پایین و امید بستن آنها به "نمایندگان" خودگماره مردم در "کنگره ملی کرد" است. این ذهنیت وارونه، به هر میزان مورد قبول مردم متوهم واقع شود، به همان میزان سیاست انتظار و عدم دخالت از پایین را رشد میدهد.

کنگره ملی کرد گامی است در جهت باز شدن بیشتر دست دولت آمریکا و سیاست امپریالیستی آن در خاورمیانه و استفاده از معضل کرد در این منطقه در خدمت منافع غرب. همزمان این کنگره ظرفی است برای کمک به گمراه کردن مبارزات حق طلبانه مردم از جمله برای رفع ستم ملی و کانالیزه کردن آن از طریق "دیالوگ" احزاب بورژوایی کرد با دولتهای مرتجع و ساخت و پاخت آنها با همدیگر که تاریخی به قدمت تاریخ خود این احزاب و جنبش ناسیونالیسم کرد را پشت سر دارد. امری که همواره بخش وسیعی از مردم غیرنظامی و بیگناه کردستان را قربانی کرده است.

این "اتحاد" تلاش برای هویت تراشی ملی و قومی برای مردم کرد زبان و تبلیغ یک هویت کاذب به جای هویت انسانی آنها است. اینجا همسرنوشتی مردم ستمدیده و همزیستی آنها با مردمان دیگری که تفاوت آنها تکلم به دو یا چند زبان است، لطمه میخورد. مبارزات و منافع مشترک آنها حاشیه ای و انشقاق و اختلاف انداختن میان آنها برجسته میشود. کاری که تاریخا هر جا پیش رفته است، جز جنگهای قومی و کشتارهای جمعی و جنایتکارانه نتیجه ای نداشته است. میوه اینگونه تلاشها را بشریت در طول تاریخ و خصوصا در چند دهه گذشته به نام تعلق به "ملتهاها و مذاهب" مختلف به کرات دیده است. جنگها و پاکسازیهای قومی در یوگسلاوی، در رواندا، در عراق و لیبی و اکنون در سوریه تنها چند نمونه از نتیجه چنین تلاشهایی است.

این اتفاق در عین حال تلاشی ارتجاعی برای ایجاد انشقاق در میان طبقه کارگر در این کشورها به نام کرد، ترک، فارس، عرب و... است. به ثمر رسیدن این تلاش چیزی نیست جز لطمه خورد اتحاد طبقه کارگر در این کشورها، لطمه خورد خودآگاهی این طبقه که در مقابل بورژوازی از "کرد و فارس و ترک" و.. آن، منافع مشترکی دارد، مبارزه مشترکی و اتحاد مشترکی لازم دارد. این نفاق چیزی نیست جز، شکستن حس همسرنوشتی، حس مشترک طبقاتی و نیاز به دوستی و اتحاد طبقاتی و فرا ملی در مقابل دشمنان طبقاتی خود که از دولتهای مرتجع حاکم تا احزاب بورژوایی از جمله احزاب بورژوایی کرد را شامل میشود.

یکی دیگر از عوارض این اتحاد مشروعیّت دادن به بورژوازی کرد در کردستان عراق، به حاکمیت آن و به بی حقوقی کارگران کردستان در مقابل دولت بورژوایی حاکم است. کارگران در اربیل، سلیمانیه، کرکوک و همه شهرهای کردستان عراق، بیش از بیست سال است که توسط بورژوازی کرد، توسط دولت نوپای حاکم، توسط بارزانی و طالبانی و ... در بی حقوقی مطلق بسر میبرند. دهها هزار کارگر مهاجر در کردستان عراق امروز به عنوان یکی از بیحقوق ترین بخشهای طبقه کارگر در جهان استثمار میشوند. کنگره ملی نه تنها به همه این فجایع به نام منفعت مردم "کرد" مشروعیّت میدهد، بعلاوه سرمایه داران کرد در سلیمانیه و اربیل و دهوک ... را به عنوان سخنگو و نماینده خودگمارده آنها و نماینده کل مردم کرد زبان در منطقه و چند میلیون کارگر و خانواده کارگری معرفی میکند.

**کومه له و "کنگره ملی کرد"**

تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران( کومه له) یکی از شرکت کنندگان در این پروژه است. در

اولین نشست این احزاب ابراهیم علیزاده به عنوان دبیر اول کومه له شرکت داشته است. یکی از جریانات منتخب برای تدارک کنگره ملی کرد از میان ۲۱ جریان شرکت کننده کومه له است. ابراهیم علیزاده در خصوص "کنگره ملی کرد" و شرکت خود در این پروسه مصاحبه ای با تلویزیون کومه له داشته که قابل توجه است. پرداختن به کل نکاتی که دبیر اول کومه له در مورد کنگره و اهداف جریان خود دارد در حوصله این نوشته نیست. همینجا یادآوری کنم که بحث من و نقدم از کومه له و دبیر او آن نفس شرکت در این نشست نیست، نقد من به موضع کومه له در مورد این ماجرا و دفاع روشن آنها از ناسیونالیسم و کل این پروژه است. مفاهیمی که نماینده کومه له بکار میرد، تمهای مورد اشاره او و حتی هویتی که خود و حزبش را در آن قرار میدهد، چیزی جز هویت "ملی" و تقدیس آن، "کرد" بودن، نمایندگی "کردها" را داشتن، منافع "کردها" را پاسداری کردن و ... نیست. برای روشن شدن این حقایق توصیه میکنم مستقیم و از زبان ابراهیم علیزاده به مصاحبه او که لینک آن ضمیمه است بشنوید. کومه له خود بخشی از این تلاش است و لذا کل نکاتی که در مورد این کنگره و اهدافی که دارد و عواقب منفی که برای طبقه کارگر و مردم محروم دارد، گریبان کومه له را هم میگیرد. کل انتقاد ابراهیم علیزاده و ملاحظات او که بسیار محتاطانه بیان میکند حاوی چند نکته است که اشاره میکنم. لازم به ذکر است که مصاحبه ابراهیم علیزاده به زبان کردی است و نکاتی از آن که در این نوشته اشاره شده است، در حقیقت ترجمه متن کردی آن به زبان فارسی و توسط نویسنده این سطور است.

یکی از نگرانیهای اصلی دبیر اول کومه له در مورد کنگره ملی کرد، تاکید بارزانی و تعداد دیگری از جریانات شرکت کننده بر ارسال پیام آشتی به جمهوری اسلامی است. ابراهیم علیزاده معتقد است به جای پیام به دولتها که اشغالگر کردستان هستند، باید به نمایندگی از طرف خلق کرد (که لی کرد) به خلقهای دیگر (که لانی تر) پیام آشتی فرستاد. و مسئله دیگر نگرانی از اعمال موازین غیر "دمکراتیک" از جانب احزاب دیگر و تلاش بعضی از آنها برای اعمال هژمونی خود بر دیگران و عدم رعایت حقوق "دمکراتیک" شرکت کنندگان در این کنگره است.

ابراهیم علیزاده در جواب به سوالی در مورد اهداف این کنگره، از همدردایی تا پیام آشتی به دولتها و مشخصا دولت جمهوری اسلامی، میگوید:

*"از نظر ما اگر این کنگره موفق شود پیامی محکم برای دولتهایی که مردم کرد در آنها زندگی میکنند و مردم کرد را تحت فشار میگذارند و مردم کرد را از حقوق ابتدایی خود محروم میکنند بفرستد، میتواند کنگره ای موفق باشد".*

*"...میتواند در این کنگره این پیام بیرون برود که دولتهای اشغالگر کردستان، دولتهای دشمنان مردم کرد، نمیتوانند بیش از این بر سر تفرقه انداختن و یو دستی ایجاد کردن در میان نیروهای سیاسی حساب باز کنند".*

*".... اینها در چنین زمانی و در کنگره ای/اینچنین و از چنین تریبونی از طرف مردم کرد، چنین پیامی به مردم ترک، مردم فارس، مردم عرب و همه ملیتهای دیگر و آئین ها ارسال شود که ما همه انسان هستیم و میتوانیم مثل انسان با هم زندگی کنیم، همسرنوشت هستیم و باید برای اهداف مشترکمان همکاری و هماهنگی داشته باشیم، پیامی اترناسیونالیستی، پیامی انسانی از این کنگره، پیام آشتی و همزیستی به این معنا باشد، این خیلی جای خود دارد و این کنگره حتما باید این کار را بکند."*

تا اینجا ابراهیم علیزاده نه به عنوان یک کمونیست که انسانها را بر اساس انسان بودن میشناسد و همین را هویت آنها میداند، نه بعنوان کسی که جامعه را طبقاتی میداند و در آن جامعه کارگر و بورژوا را به عنوان دو صف در مقابل هم و با منافع متضاد میبیند، بلکه به عنوان یک "کرد" جامعه را ترکیبی از ملتها و مذاهب و آئین های مختلف میداند و اساس صحبت‌هایش بر این پایه استوار است. اتحاد طبقه کارگر و همسرنوشتی و

هم منفعتی آن، به همسرنوشتی کردها و لزوم دوستی با غیر کردها و آشتی با آنها به عنوان خلقهای دیگر تغییر میکند. نهایت "دمکرات" و "انسان دوست" بودن ابراهیم علیزاده به عنوان دبیر اول کومه له پیام دوستی از جانب کنگره کردها، از جانب خودیها به غیر خودیها که "فارس، عرب و ترک" هستند است. خود علیزاده در مقام نماینده "خلق کرد" و به عنوان یک "کرد" ظاهر میشود و توقع دارد کنگره به نمایندگی از جانب "کردها" به عربها، فارسها، ترکها و لایذ شیعه ها، کاتولیکها، علی الله هی ها، پیام دوستی و همزیستی بدهد. در گفته های دبیر اول کومه له متاسفانه اثری از ته مانده بارقه های یک جریان کمونیستی وجود ندارد. طبقاتی بودن جامعه و کاذب بودن هویت ملی، سم بودن و ضد کارگر بودن افکار و عقاید ناسیونالیستی و تاکید بر همسرنوشتی کل طبقه کارگر به دور از نژاد، مذهب و ملیت و.... در کل سخنان نماینده کومه له وجود ندارد. جای همه این ها را منافع "کردها" و اتحاد "کرد" و طوق ملی به گردن مردم کرد زبان و مردم دیگر منطقه و مشروعیّت دادن به آن را گذاشته است.

ابراهیم علیزاده در حقیقت همان پیامی را به جامعه میدهد که همه احزاب ناسیونالیستی دیگر. تفاوت در این است که ابراهیم علیزاده توافقی به دادن پیام آشتی به دولتها ندارد. و البته منظور از دولتها هم کل دولتهای مرتجع منطقه نیست، بلکه هدف دولت "عرب ها"، "فارس ها" و "ترک ها" است. اینجا دولت حاکم در کردستان عراق نه تنها قلم گرفته میشود، بلکه از آنجا که این دولت معین از نظر کومه له دولت "کرد ها" است، به عنوان متحد کومه له به حساب می آید و البته این حقیقت تلخ در کل سخنان نماینده کومه له به روشنی بیان شده است.

ابراهیم علیزاده در مورد هدف کومه له از شرکت در هیئت تدارک کنگره میگوید:

*"اینکه کمیته تدارک چه میکند و ما چه نقشی داریم، تلاش میکنیم که امکان ندهیم که جریانی بدلیل اینکه از موقعیت خاصی برخوردار است، امکانات دارد که نیروی بیشتر دارد، یا توجیهاتی از این قبیل اراده خود را بر کنگره تحمیل کند و این هم تنها با تعیین راه و موازینی دمکراتیک تعیین میشود که راه چنین تمایلاتی را سد کند".*

فرض کنیم موازین "دمکراتیک" مد نظر دبیر اول کومه له تحقق یافت و این تلاش ابراهیم علیزاده مورد قبول واقع شد! اما موازین "دمکراتیک" میان جریان بارزانی، اتحادیه میهنی، پ ک ک، حزب دمکرات کردستان ایران، حرکت اسلامی کردستان، حزب تغییر(گوران)، پژاک، کومه له عبدالله مهتدی، کومه له شما و بقیه جریانات شرکت کننده، چه ربطی به دفاع از حقوق میلیونها کارگر کرد زبان در سوریه، ترکیه، کردستان عراق و کردستان ایران دارد؟ اگر امروز در مجلس جمهوری اسلامی، در ترکیه، در مجلس افغانستان، مجلس سنای آمریکا، پارلمان انگلستان و ... مناسبات دمکراتیک مورد نظر شما حاکم شود، هیچ حزب و جریانی اراده خود را به مجلس این کشورها تحمیل نکند و همگی با "اخلاق حسنه" قواعد بازی میان خود را رعایت کنند، آیا کارگر ایرانی، افغانستانی، کارگر ترکیه و آمریکا و .. و مردمان محروم جامعه تغییری به نفعشان صورت میگیرد؟ رعایت حال همدیگر را کردن و منافع همدیگر را در نظر گرفتن، در میان بورژواها و سخنگویان آنها، به مردم این کشورها چه مربوط؟! نمی توان به این سادگی بنام منفعت "خلق کرد"، از کیسه طبقه کارگر در کردستان ایران و عراق و سوریه و ترکیه، خرج کرد!

هم اکنون اتحادیه میهنی و بارزانی با هم توافقاتی کرده اند و قواعد بازی و موازین "دمکراتیک" میان خود را رعایت میکنند، پول و امکانات آن جامعه را بر مبنای توافقاتی بالا میکشند، هر کدام در بخشی به جان و زندگی کارگر  چوب حراج زده اند و پول به جیب میزنند، هر دو جریان سهیم و راضی هستند! اما به مردم کرد زبان آن منطقه، به کارگران بومی و مهاجر تحت حاکمیت شان چه مربوط؟ مگر در همین چند سال گذشته در مجلس

جمهوری اسلامی ایران، از جانب خاتمی، رفسنجای، احمدی نژاد، موسوی و کروبی و.. کم تلاش شد که میان خود موازین دمکراتیک برقرار کنند، کسی حق دیگری را زیر پا نگذارد و هژمنی خود را به دیگران با زور اعمال نکند؟ مردم ایران در این موازنه و این اعتدال و "دمکراسی" در میان بورژواهای حاکم بر ایران سهمی داشته اند؟ ابراهیم علیزاده خود را در موقعیت جناحی در کنار بارزانی و اتحادیه میهنی قرار میدهد، و نسبت به انحصارطلبی بارزانی و احزاب مادر ناسیونالیسم کرد نگران است! نقدی به سیاست و هدف این پروژه ندارد. نگرانی درون خانوادگی یک جنبش را منعکس میکند.

واقعیت این است که کومه له و دبیر اول آن به کمپ بورژوازی کرد پیوسته است و انصافا ابراهیم علیزاده نه آنرا مخفی میکند و نه از بیان آن ابایی دارد. در این کنگره و با اتکا به گفته های دبیر اول کومه له ، این جریان نمایندگی جناح "دمکرات" همان جنبش را دارد. و البته نماینده ای ناپیگیر، دمکراتی که خواهان رعایت حال هم و سهم همدیگر است و مردم کرد زبانی که همه خود را نماینده اش کرده اند و سنگ دفاع از آن به سینه میزنند، دعوایی بر سر رعایت حالش کردن وجود ندارد. خواهان رعایت حال همدیگر و سهم هر کدام است و نه کم و نه بیشتر. نمیتواند هم هم پیمان و هم جهت و هم منفعت با مسعود بازانی بود و سنگ دفاع از کارگر را به سینه زد. کومله سالها است انتخاب خود را کرده است!

اکنون خود را جای کارگران نفت، سیمان، آب وبرق، رستورانها و دهها هزار کارگر مهاجر در کردستان عراق بگذارید، که روزانه توسط همین احزاب و دولت اقلیم کردستان، توسط دولت "خودی" کومه له و سرمایه داران کردستان عراق استثمار میشوند! خود را در موقعیت کارگرانی که اعتراض آنها به بی حقوقی و برای بهبودی در زندگی با تهدید و اخراج جواب میگیرد، کارگرانی که بخشی از آنها دسته جمعی در کلبه های حقیر زندگی میکنند، کارگرانی که بدنبال کار از کشورهای بنگلادش و فلیپین به کردستان عراق مهاجرت کرده اند و در دفاتر و منازل روسای محترم کنگره ملی خدمتکار و برده اند و بخش زیادی از کارگران زن در میان آنها توسط مقامات محترم مورد تجاوز جنسی هم قرار میگیرند، بگذارید! انصافا میتوان کوچکترین سمپاتی به کومه له در آنها ایجاد کرد؟

با شنیدن سخنان دبیر اول کومه له در مورد این کنگره و احزاب حاکم در کردستان و... ، آنها چه احساسی پیدا میکنند؟ کومه له نمیتواند هم طرفدار آن کارگران باشد و هم دوست و همکار و همسرنوشت کار فرمای آنها. در دنیای واقعی کومه له کنار کارفرمایان و سرمایه داران نشسته است و با آنها متحد شده است. ادعاهای کاذب کارگر دوستی ابراهیم علیزاده و کومله است به نحو زننده ای پایش در هوا است!

سخنان ابراهیم علیزاده ممکن است که بخش غیر انتگره بورژوازی کرد و طیفی از روشنفکران ناسیونالیسم کرد را به وجد آورد! اما آیا هیچ کارگر آگاهی را میتوان یافت که کومه له کنونی را با این پراتیک و با این جهت و جایگاه واقعی، به خود مربوط بداند؟

## در خاتمه

آنچه مسلم است و همه احزاب ناسیونالیستی، قومی، اسلامی و کومه له و ابراهیم علیزاده هم میداند، "کنگره ملی کرد" اساسا تلاشی توسط دولت آمریکا در منطقه است تا ناسیونالیستهای کرد را به عنوان متحدین خود، جمع کند و به عنوان نیرویی در تحولات منطقه از آن استفاده کند. ترکیه به عنوان متحد دولت آمریکا با توجه به اعتراضات

گسترده ای که دامنگیرش شده است، با توجه به وزنه ای که مردم کرد زبان میتوانند در این تحولات داشته باشند و نقشی که عقب نشینی پ ک و خلع سلاح نیروهایش و آشتی با ترکیه در مناطق کرد نشین دارد، یک پای این ماجر است. فی الحال دولت اردوغان، با ساکت کردن جنبش اعتراض مردم کرد زبان ترکیه، محصولات این

## کومه له و ارتجاع کنگره ملی کُرد

### اسد کلجینی

”کنگره ملی کرد“ دیر یا زود قرار است تشکیل شود و در برگیرنده همه سازمانها و احزاب علنی ناسیونالیست در بخشهای مختلف کردستان در کشورهای ایران عراق ترکیه و سوریه است.
اطلاعیه شماره یک کمیته مرکزی کومه له (حزب کمونیست ایران) اعلام کرده است که آنها به عنوان یک جریان کمونیستی و انترناسیونالیست در این کنگره عضویت دارند.
کومه له اعلام کرده است که "مسئله کرد به عنوان یک مسئله ملی حل نشده، یکی از مسائل گرهی خاورمیانه است. چهار دولت سرکوبگر منطقه در ایران، عراق، سوریه و ترکیه مستقیماً در این مسئله درگیر هستند و با تمام قوا در برابر حل دموکراتیک و عادلانه آن ایستاده اند"

این مساله و بسیاری دلایل دیگر ظاهرا عضویت این جریان به اصطلاح کمونیست را در کنگره ملی ناسیونالیستها و مرتجعین توجیه کرده است، این سازمان در این مجمع ملی کرد عضویت فعالی هم بعهدہ گرفته است.

دراین کنگره ۳۹ سازمان و حزب عضویت دارند که بر خلاف "پنهان کاری" کومه له و کارگر فریبی این جریان، دو جریان اصلی این کنگره که حزب دموکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان عراق باشند از جمله احزاب عضو و سهم در حاکمیت و دولت عراق و حاکم مطلق در کردستان عراق هم هستند. این دو جریان حکومتی که از مبتکرین اصلی این کنگره هستند سالهاست که از دست ستم ملی رها شده اند و تقریباً به تمام اهداف جنبش ناسیونالیستی که عبارت باشد از تشکیل حاکمیت سرمایه دارن کرد رسیده اند.
بقیه جریانات عضو این کنگره ملی اپوزیسیون کرد سه دولت دیگر منطقه هستند و هر کدام به شکلی در پی فعالیت در جنبش کرداباتی هستند.
غیر از کومه له که در اطلاعیه اش تاکید میکند که بعنوان یک نیروی کمونیست و انترناسیونالیست در این کنگره شرکت دارد دیگر اعضا از جریانات متنوع جنبش ناسیونالیستی در این چهار منطقه هستند و رنگین کمان سیاسی مختلفی را در بر میگیرند.
ماهیت سراپا ارتجاعی همه این جریانات جنبش ناسیونالیستی بر کمونیستها و برای طبقه کارگر در همه این کشورها تا حدود نسبتاً زیادی آشکار است. این جریانات یا تبدیل به احزاب حاکم در کردستان عراق گشته اند و مستقیماً در استثمار و سرکوب کارگران و مردم زحمتکش کردستان عراق شرکت دارند و یا بعنوان جریانات ارتجاعی و ابزاری در رکاب دولتها و یا سیاستهای ارتجاعی غرب و آمریکا در سیاستهای منطقه ای و جهانی بوده اند.
همه جا رفع ستم ملی مجوزی برای ایفای نقش تآکنونی این جریانات بوده است.

بدون هیچ تردیدی باید گفت که مبارزه برای رفع ستم ملی به هیچ عنوانی در دستور کار این



جریانات نبوده است. آنچه تماماً دنبال میشود و اساس و شالوده این سازمانها را تشکیل میدهد مبارزه برای حاکم کردن جنبش ناسیونالیستی بر مبارزه برای رفع ستم ملی و دست یابی این جنبش بورژوازی کرد برای در قدرت بودن به اشکال مختلف بوده است. در بهترین حالت اینها، مدافعان طرح های خودمختاری ، خودگردانی و فدرالیسم قومی هستند که مهر ابدی و اذلی ناسیونالیستی شهروند درجه دومی را میخواهند بر پیشانی شهروندان هر کدام از این جوامع بکوبند. اینها میخواهند تحت نام ملت به قدرت برسند و طبقه سرمایه دار در این مناطق را بر گرده اکثریت مردم کارگر و زحمتکش سوار کرده و از قبل استثمار به مراتب وحشیانه تر و عقب مانده تر روز بروز طبقه سرمایه دار و خرده بورژوا۱ این جامعه را با افتخار کرداباتی به حلقه ای از حلالیق سرمایه داری در دنیا تبدیل کنند، دقیقاً آنچه در کردستان عراق اتفاق افتاده است و جنبش ناسیونالیستی را بر این تاج و تخت نهاده است.
”کنگره ملی کرد“ ابزار دیگری در خدمت سیاستهای اصلی این جریانات جنبش ناسیونالیستی و همزمان سیاستهای ارتجاعی دولتهای غربی و آمریکا است.

کومه له به این ترتیب به یک کارگر فریبی آشکار دست زده است. این جریان که مانند دیگر سازمانهای عضو در این کنگره خود را نماینده ملت کرد میداند و برای تحقق خواستههای این "مردم" که شامل همه طبقات بورژوا تا کارگر است پیگیرانه و برای به سرانجام رساندن جنبش انقلابی این مردم! امروز سر از ”کنگره ملی کرد“ در آورده است و اهداف ناسیونالیستی اش را بسته بندی کرده و تحت نام کمونیسم و انترناسیونالیسم قرار است به آنها بفروشد.

یک جریان کمونیست و انترناسیونالیست حل مساله ملی و رفع ستم ملی را در اتکا به اصول ازادیخواهانه و مارکسیستی و در اتکا به نیروی متحد کارگران و برای استقرار حکومت سوسیالیستی میتواند دنبال کند. کومه له بر علیه کارگران و برای متوهم کردن آنها به ”کنگره ملی کرد“ و جریانات تشکیل دهنده اش تکیه دارد و به سرعت در جهت اهداف ضد کارگری و ضد ازادیخواهانه و کمونیستی این جریانات گام مینهد. حل مساله ملی و مبارزه برای رفع ستمگری ملی و هر تبعیضی نه تنها از طریق مبارزه با دولت و ملت ستمگر، بلکه دقیقاً و تماماً از طریق مبارزه به یک جریان کمونیست و انترناسیونالیست حل مساله ملی و رفع ستم ملی را در اتکا به اصول ازادیخواهانه و مارکسیستی و در اتکا به نیروی متحد کارگران و برای استقرار حکومت سوسیالیستی میتواند دنبال کند. کومه له بر علیه کارگران و برای متوهم کردن آنها به ”کنگره ملی کرد“ و جریانات تشکیل دهنده اش تکیه دارد و به سرعت در جهت اهداف ضد کارگری و ضد ازادیخواهانه و کمونیستی این جریانات گام مینهد. حل مساله ملی و مبارزه برای رفع ستمگری ملی و هر تبعیضی نه تنها از طریق مبارزه با دولت و ملت ستمگر، بلکه دقیقاً و تماماً از طریق مبارزه به

همان اندازه بر حرارت بر علیه ناسیونالیسم ملت ستم دیده ممکن و عملی میشود. هر چیزی غیر از این نه ربطی به کمونیسم و نه ربطی به انترناسیونالیسم و ازادیخواهی کمونیستی دارد. کومه له کارگران و کمونیستها را تحت عنوان کمونیست و انترناسیونالیست از مبارزه مارکسیستی و سوسیالیستی تماماً میخواهد دور کند. کومه له آگاهانه و در روز روشن به کارگران در عراق و کردستان عراق و کارگران در ایران دارد دروغ میگوید و در حالی که در ”کنگره ملی کرد“ دست در دست دولت و حاکمان هم جنبشی اش در کردستان عراق دارد، و در حالی که این دولت و حکومت مستقیماً استثمار شدید کارگران و سرکوب کمونیستها و کارگران و زنان را در دستور دارد، این خدمت گذاری و در بوزگی به جنبش ناسیونالیستی را انترناسیونالیست کمونیستی نام نهاده است.
اعتماد بنفس ناسیونالیستی و نمایندگی رادیکال مردم کردستان (بخوانید بورژوازی ملت کرد) ظاهرا انچنان جایگاه ضد کارگری به کومه له داده است که قرائت ناسیونالیستی و فرصت طلبانه ای هم از انترناسیوالیسم کارگری را برای این جریان ازاد اعلام کرده است!
یک جریان کمونیست و انترناسیونالیست و یک جریان که میداند رفع ستم ملی چگونه در دو جبهه مهم باید کوبیده شود نمیتواند در یک کنگره ناسیونالیستها و خیل مرتجعین اعضا این کنگره شرکت داشته باشد. تقویت صفوف کارگران مبارز و آگاه از هر نوع توهم و تردیدی به این جریان و جریانات شرکت کننده در این ””کنگره ملی کرد““ امر بدیهی هر کمونیست و جریان کمونیستی است.

ادعای کومه له در مورد شرکت در ”کنگره ملی کرد“ به منظور جلوگیری از هر نوع سازش این جریانات با دولتهای منطقه، بیشتر به یک جوک تلخ از جانب جریانی شبیه است که با دو کلاه ملی و چپ، مشغول تردستی است. کومه له دیر یا زود بر اثر تناقضات همیشگی بین این دو کلاه یا باید یکی را انتخاب کند و بر سر بگذارد که کاملاً دیده شود یا اینکه مانند گذشته لنگان لنگان و در حالی که در یک دست "ملت کرد" و در دست دیگر "کارگر و چپ" را حمل میکند به زندگی خود ادامه بدهد.
همچنین این ادعا همان اندازه درست

است که مبارزه برای رفع ستم ملی از طریق این خیل مرتجع! کومه له در اوضاع منطقه ای و جهانی سرگردان برای آویزان کردن قیای خود، یک روز ائتلاف چپ ها در سراسر ایران را برای احتمالات بعد از سوریه ای تدارک میبندد و فعال ان میشود و روز دیگر در همین راستا عضو فعال و پیشبرنده سیاستهای مسعود بارزانی رهبر جنبش ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، رئیس حکومت کردی در کردستان عراق و از زمره بزرگترین سرمایه داران عراق و منطقه است. کومه له در رکاب چنین رئیس و کنگره ای دنبال چه چیزی است؟ توجیه گر این سیاستهای کومه له هم چپ های ناسیونالیست ایرانی است که از شرکت و عضویت کومه له در ”کنگره ملی کرد“ دهنشان اب افتاده است. کومه له کارگران و ازادیخواهان را اشکارا میخواهد فریب بدهد و ماسک فرصت طلبی و مارکسیستی بر چهره ناسیونالیستی خود گذاشته است. این ماسک را باید کنار زد. کومه له بیش از بیش و آگاهانه امر و وظیفه "جنبش ناسیونالیستی برای تعیین سرنوشت ملل تحت ستم را" بعهدہ گرفته است، مهم نیست اطلاعیه های کومه له تا چند شماره دیگر در مورد ”کنگره ملی کرد“ صادر میشود و در کدام شماره

نفاق و دشمنی قومی، مذهبی در میان مردم منطقه و ایجاد انشقاق در صفوف طبقه کارگر این کشورها است.

شرکت کومه له در این پروژه، انتخابی آگاهانه است. این حقیقت نشانه موقعیت واقعی و جایگاه جنبشی این جریان در میدان واقعی مبارزه و صف بندیهای موجود در جامعه است. کومه له با این اقدام خود نه تنها به چشم کارگر و مردم محروم خاک میپاشد، بلکه و به هر میزان نفوذ و تأثیری در میان مردم کردستان و کارگران کرد زبان دارد، به همین میزان به اتحاد و همسرنوشتی طبقه کارگر و به منافع این طبقه لطمه میزند.

خروج خود را از این گنگره اعلام میکند، این مساله هیچ تغییری در ماهیت این نقش ناسیونالیستی کومه له ندارد. تا چه اندازه اجازه این مانورهای ناسیونالیستی به کومه له داده میشود این تماماً به فعالیت کمونیستها و کارگران آگاه و همه ازادیخواهان در ایران و کردستان و منطقه بستگی دارد.

ستم ملی و رهایی مردم در کردستان آنطور که اطلاعیه کومه له ادعا دارد آن پایه و شالوده ای است که کومه له را ظاهراً ازاد گذاشته است هر نوع راست روی و در غلتیدن بیشتر به سیاستهای ارتجاعی را کمونیستی بخواند. وجود ستم ملی برای کمونیستها و انترناسیونالیست هابه این معنی است که رفع آن با نیروی متحد و آگاه کارگران و برای رفع موانع مبارزه طبقاتی و رسیدن به جامعه ای سوسیالیستی باید ممکن شود و به هر نوع ستمگری ملی و جنبش ناسیونالیستی پاسخ کارگری و کمونیستی و ازادیخواهانه داد. از هر گونه الحاق اجباری که از طرف انواع ناسیونالیستها صورت میگیرد دوری کرد و به این ترتیب تلاش برای طوق ملی درست کردن برای شهروندان جامعه دور ریخته میشود و هر نوع نفاق ملی و قومی که محصول وجودی ناسیونالیستها از هر طرف میباشد را تماماً و با همه وجود به مقابله و مبارزه غیر قابل سازشی کشاند. راه های دیگری و از جمله راه هایی که به ”کنگره ملی کرد“ ختم میشود راه حل ناسیونالیستهای درگیر در ماندگار کردن این ستم به قوه قهر و سرکوب و یا به شکل های خومختاری و فدرالیسم قومی و ... است. کومه له با اغماض از جنبش ناسیونالیستی و جریانات مرتجع و ضد کارگر در این جبهه خود را به گودی این جنبش انداخته است!

کومه له تا هم اکنون چهره و اهداف یکسان و موزون تری با دیگر جریانات ناسیونالیست شرکت کننده در این کارزار بورژواهای کرد و نمایندگان آنها پیدا کرده است. این نوع "مبارزه" کومه له برای رفع ستم ملی تما ما راه حل جنبش ناسیونالیستی و راه حل بورژوازی کرد برای سهم شدن در قدرت و سرمایه ملی و کشوری است. کومه له به این ترتیب و بر خلاف ادعای خود هر چه عنصر مارکسیستی در مبارزه برای رفع ستم ملی هست را از خود تکانده است. کومه له بسیار آشکار تر از همیشه این رگه ناسیونالیستی اش را نمایش داده است.ظاهر شرط و شروط های بی مایه قرار است چهره رادیکال به شرکت این جریان در یک کارزار بشدت ارتجاعی تحت عنوان ادامه مبارزه برای رفع ستم ملی بدهد. شور و شوق کومه له و کادر و اعضا۱ طرفدارنش برای حمل آگاهانه پرچم ”کنگره ملی کرد“ و تبدیل به سربازان رادیکال و پیگیر این کنگره، به حق عزای کارگران و کمونیستها است که جریانی تحت نام کمونیسم و انترناسیونالیسم در صفوف خیل مرتجعین ”کنگره ملی کرد“ را مشاهده میکنند.

اطلاعیه شماره یک ۳ اوت ۲۰۱۳ کمیته مرکزی کومه له در باره شرکت و شرط و شروط های این جریان در عضویت و فعالیت در ”کنگره ملی کرد“ هر نوع ادعای مارکسیستی و انترناسیونالیستی این جریان را بطرز مضحکی به نمایش گذاشت. کارگران آگاه و مبارزین و ازادیخواهان کمونیست در ایران و دیگر مناطق باید ماسک ناسیونالیستی کومه له را قادر شوند از صورتش بردارند و آنطور که هست بشناسند.

—————>

آشتی را دارد می چیند!

"کنگره ملی کرد" و نقش آن درکردستان سوریه، نقش و تأثیری که پ ک ک در این منطقه دارد، برای آمریکا و دولت ترکیه حائز اهمیت است.

سپردن اجرای این طرح به بارزانی به عنوان نیروی حاکم و با امکانات مالی و موقعیت "خوبی" که دارد، و به عنوان متحد آزمایش پس داده آمریکا و ترکیه، و به عنوان کسی که در دشمنی با کمونیسم و با کارگر تاریخ دارد، کاملاً با موقعیت حاکمیت اقلیم کردستان منطبق است.

http://www.youtube.com/watch?v=QRDU5wLAedE

## The revolution that gave birth to counter-revolution!

The revolutionary actions of the millions in Cairo and other cities in Egypt against Mohamed Morsi and the ruling Moslem Brotherhood, is the continuation of the unfinished revolution which toppled Hosni Mubarak.

After the magnificent display of the power of protests across Egypt against Morsi and Moslem Brotherhood, and in absence of an organised revolutionary leadership, with the midwifery of generals of the Egyptian army, the main force of imperialist counter-revolution in this country, the revolution finally gave birth to a deformed offspring.

While tens of millions gathered throughout the country to topple the president and the nationalist Islamic movement in Egypt and declared the ruler's illegitimacy, the army gave a 48 hour ultimatum, arrested the president and ended their rule.

Egypt without the rule of Morsi and Moslem Brotherhood, rid of the intervention of the Islamic laws in private and social lives of people, is a more civilised and humane society. Along with the toppling of the ruling party, who had only brought policies of furthering poverty and suppression of the majority of the population, the army, this most powerful counter-revolutionary force in Egypt, was placed above all in the society.

The army is the largest economic power in Egypt, and owns or controls the broad economy of Egypt, including oil industry, commercial, trade, financial, as well as social and cultural agencies. One the main agenda points of the Egyptian army, which is one the strongest armies in the region, is the suppression of revolutions under the pretext of ensuring "peace and security".

The Egyptian army has not come fore in defence of "democracy" and "secularism", nor to defend the rightful demand of people for toppling Morsi and the Moslem Brotherhood. Wide-scale arrests, closure of media centres, suppression of Moslem Brotherhood and their demonstrations, which started immediately under the false pretence of security and defence of revolution, are all prelude to the veil of suppression across the whole Egyptian society. Should a society remain silent in the face of such suppression, it leaves it open for the counter-revolutionary army to suppress any opposition under the same pretext of defence of revolution.

The intervention of the Egyptian army in the toppling Morsi demonstrates a divide in the society. This divide, however, is a false and destructive one; it is not based on the different class interests or fundamental political movements in the society. It is a divide based on the two false poles of "secularism" and "democracy". Neither the Moslem Brotherhood is "democrat", nor is the army "secular". This growing gap, in which the army is one the main players, none-the-less provides the grounds and the basis for a destructive civil war, one which blood stains the Arab Spring and wraps the future of Egypt in a veil of uncertainty.

For the deprived majority in Egypt, who have toppled two presidents and experienced their power in the past two years, there is only one option that ensures of the continuation and defence of their revolution and prevents a civil war amongst the unarmed people: uniting and organising themselves in their struggles for welfare, freedom, equality and secularism. The working class and the communist movement in the working class are the forerunners of such demands, and undoubtedly the working class has more interest in these demands than any other class and movement in the society.

In Egypt, the political power is still unresolved, and the working class must intervene to stop the counter-revolutionary army and religious - Islamic currents whom given the crackdown of the army, have the capacity of driving Egypt down the same path as Iraq. Working class intervention, through its own independent political movement and communist party is the way to lead and guarantee the continuation of the revolution in Egypt.

Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

8July 2013

## کارگران کیان تیر، زندانیان خود را آزاد کردند!

طبق اخبار منتشره "اتحادیه آزاد کارگران ایران"، کارگران کیان تیر، پنج همکار زندانی خود را همان شب دستگیری، آزاد کردند.

این آزادی، نه مرحمت کارفرمای کیان تیر است و نه لطف مقامات انتظامی و قضایی.

این آزادی بدنبال اعتراض کارگران، حمایت شان از همکاران دستگیر شده خود، و تهدید به گسترش اعتراضات، صورت گرفت.

هنگامی که زبان دیالوگ با کارگران معترض، پرونده سازی، دستگیری و حبس و زندان است، هنگامی که زبان دیالوگ با کارگران، کسانی که چرخ تولید را میچرخانند و ثروت میآفرینند، فرستادن پشت میله های زندان و کشاندن به بیکاری و فقر و بی مسکنی و بی دارویی و استثمار است، کارگر چاره ای جز اعتراض و مبارزه ندارد.

این دور از دستگیری و بازداشت کارگران، کسانی که برای احقاق حقوق خود و همکارانشان اعتراض میکنند، را باید برگردن کسانی انداخت که تلاش میکنند دولت روحانی را بعنوان دولت اعتدال و عقل، به طبقه کارگر، قالب کنند!

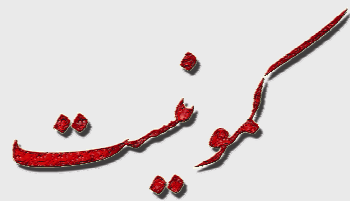
اعتدال و عقل حجت الاسلام روحانی، همچون اعتدال و عقل احمدی نژاد و موسوی و خامنه ای و خاتمی، رو به طبقه کارگر، رو به آزادخواهان و برابری طلبان، زندان، حبس، فقر، بیکاری و محرومیت است.

درود بر کارگران کیان تیر که همکاران زندانی خود را به نیروی خود آزاد کردند.

این تجربه را باید سکویی برای پیشروی در امر آزادی همه فعالین کارگری، همه کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی در ایران کرد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

[hekmatist.com](http://hekmatist.com)



نشریه ماهانه کمونیست  
ارگان رسمی حزب کمونیست کارگری -  
حکمتیست

سر دبیر: محمد فتاحی

[m.fatahi@gmail.com](mailto:m.fatahi@gmail.com)

دستیار سر دبیر: فواد عبداللہی

از سایت حزب دیدن کنید:  
<http://hekmatist.com>

تماس با حزب حکمتیست

دبیر خانه حزب: پری زارع

[hekmatistparty@gmail.com](mailto:hekmatistparty@gmail.com)

دبیر کمیته مرکزی: ثریا شهابی

[shahabi.soraya@gmail.com](mailto:shahabi.soraya@gmail.com)

دبیر کمیته سازمانده: سهند حسینی

[sahand.sabet@gmail.com](mailto:sahand.sabet@gmail.com)

دبیر کمیته تبلیغات: امان کفا

[aman.kafa@gmail.com](mailto:aman.kafa@gmail.com)

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

[khaled.hajim@gmail.com](mailto:khaled.hajim@gmail.com)

رادیو نینا  
Radio Neena

رادیو هر روزه نینا از تاریخ ۱۳۸۰ ژوئیه شروع به کار میکند

رادیو نینا هر شب ساعت ۸.۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق ماهواره هاتبرد پخش میشود

رادیو نینا، صدای چپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آنرا به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

فرکانس پخش:

Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°

Frequency: 12597

POL: V

FEC: 3/4

Symbole rate: 27500

Audio PID: 2130

کانال رادیو جهانی GBTS1

زنده باد سوسیالیسم